سازمان چریک‌های فدایی خلق
(اقلیت)

شناخت سازمان‌های چپ در ایران (۱)

«فرقه‌ها در آغاز همچون اهرم جنبش عمل می‌کنند، اما همین که جنبش طبقاتی آن‌ها را پشت سر می‌گذارد به مانع آن بدل می‌شوند.»

[کارل مارکس]

** فهرست

** **پیوست‌ها**

** **تصویرها و اسناد**

** **منابع**

«سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران»

*** درآمد**

نوشتن درباره "سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران" از انشعاب خرداد ۱۳۵۹ به بعد، کار بسیار دشواری است. طی مدتی کمتر از یک دهه، چنان آشوب و از هم‌گسیخته‌گی در کارنامه این شاخه‌ی جدا شده می‌بینیم که احتمالاً جز رهبران و اشخاصِ درگیر در ماجرا، کمتر کسی بتواند این تاریخچه را دنبال کند. درگیری‌ها و انشعابات عجیب و غریب، رقابت‌های ناسالم اعضای رهبری و توطئه‌گری علیه یکدیگر؛ فساد مالی، بی‌اعتمادی، بدبینی و رفیق‌کشی؛ محفلیسم و حذف فیزیکی یا "زیرضرب" فرستادن اعضای مخالف یا معترض؛ ارتباط و همکاری با دوَل ارتجاعی و امپریالیستی و... متاسفانه این‌ها صفات و ویژه‌گی‌هایی نیست که همین‌طور پشت سرهم ردیف کرده باشیم. برای تک‌تک آن‌ها فاکت و مورد تاریخی وجود دارد که در این پرونده به آن‌ها خواهیم پرداخت.

ما به اشتباه تصور می‌کردیم برای شناخت گروه‌های فدایی و انشعابات و اختلافات تشکیلاتی ـ سیاسی ـ ایدئولوژیکِ آن‌ها با یکدیگر، بهترین راه مراجعه به منابع و سایت‌های‌شان و بخش "درباره ما"خواهد بود. ولی با مراجعه به آن‌ها که نهایتا مفصل‌ترین‌شان بیش از نوزده یا بیست صفحه نیست، مشاهده کردیم که تمامی آن‌ها بدون استثناء با شرح عملیات سیاهکل شروع و تمام می‌شوند! برای مثال از بیست صفحه "درباره ما"، بیش از هفده صفحه به شرح فداکاری‌ها و ازجان‌گذشته‌گی‌های بنیان‌گذاران سازمان اختصاص یافته، با اشاره‌ای به ضربه ساواک در سال ۱۳۵۵ ادامه یافته، و سپس در دو صفحه یا کمتر، با شعارهایی بی‌پایه و اساس درباره حال حاضر گروه مورد نظر پایان می‌یابد. برای این سازمان‌ها، "حماسه سیاهکل" زخم‌بندی است که با آن می‌توان پوششی بر هر عفونتی کشید و همچنان در توهمِ درمان باقی ماند. [برای نمونه به مقاله "تاریخچه سازمان، از سیاهکل تا کنفرانس دهم (۱۳۸۵)" مراجعه کنید. در این تاریخچه جز افتخار و فداکاری چیز دیگری نمی‌یابید، و حتی یک بحران یا یک انشعاب در "کارنامه درخشان" سازمان اقلیت وجود نداشته است!!]

یکی دیگر از مشکلات در هنگام مطالعه‌ی تاریخچه سچفخا، وجود اسامی مستعار متعدد است (برای نمونه حسین زهری، از اعضای مرکزیت، با بیش از ۱۰ نام مستعار در کشورهای مختلف به فعالیت مشغول است!) که انطباق آن‌ها با نام‌های واقعی کار آسانی نیست. همچنین اغتشاش در کاربرد واژه‌گان و اصطلاحات از سوی فداییان از یک‌سو، و وجود اسامی مشابه گروه‌ها و جریانات موسوم به فدایی از دیگر سو، کار را باز هم دشوارتر می‌سازد. دو نمونه می‌آورم. ابتدا از اطلاعیه "هسته اقلیت" درباره کمیسیون تحقیق و بررسی حادثه ۴ بهمن ۶۴: «از آن‌جا که سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران در جلسه حضور نداشت، اکثریت نماینده‌گان حاضر در جلسه، متشکل از هسته اقلیت و

سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران طی نامه‌ای از این سازمان دعوت نمودند که در کمیسیون شرکت نمایند...» [هسته اقلیت ـ نشریه سوسیالیسم، شماره ۱۸]

همانگونه که شاهد هستید خواننده با این ابهام روبه‌رو می‌شود که بالاخره "سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران" در جلسه حضور داشته یا نداشته است!! در حالی که صحبت از دو سازمان جداگانه است با یک نام، گیرم با پسوند متفاوت که در اطلاعیه حذف شده است.

نمونه‌ی دیگر پاراگراف درخشانی است از یک "محقق" تاریخچه سازمان‌های فدایی:

«در زمانِ وحدت جناح چپ اکثریت با اقلیت، جناح چپ اکثریت، خود به دو جناح اکثریت و اقلیت تقسیم شده بود، و اکثریت جناح چپ اکثریت، با اقلیتِ کنگره‌ی اقلیت نزدیک‌تر بود و نه گرایش مستعفیون. لیکن چنین می‌توان گفت که نظراتِ اکثریتِ جناح چپِ اکثریت، در کلیتی مشابه با نظراتِ اقلیتِ کنگره‌ی اقلیت و نظراتِ اقلیتِ جناح چپ اکثریت، در کلیتی مشابه با نظراتِ اکثریتِ کنگره‌ی اقلیت می‌باشد.» [حقیقتا بیش‌تر به چیستان می‌ماند!]

موضوع دیگر، در رابطه با کتاب "چریک‌های فدایی خلق" نوشته‌ی محمود نادری است، از سلسله کتاب‌های "موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی" که همه‌گی می‌دانیم موسسه‌ای اطلاعاتی ـ امنیتی است و یک پای تاسیس آن عبدالله شهبازی، از اعضای نادم مرکزیت "حزب توده" بوده است. خوشبختانه بیش از صدها مقاله در نقد این کتاب نوشته شده است و بدبختانه این که در هیچیک از این نقدها به مسایل و فاکت‌های بی‌شماری که در کتاب نادری آمده، پاسخی داده نشده است! (پُر واضح است که منظور از فاکت، برگه‌های بازجویی، اعترافات یا اسناد ساواک نیست. بلکه آن بخش‌هایی است که مبتنی‌بر مطالب منتشر شده در نشریات و مقالات و کتاب‌های خود این سازمان‌ها است.)

مشکل اولِ این مقالاتِ انتقادی آن است که اگر همه‌ی آن‌ها را روی هم بگذاریم، شاید به سختی از صد صفحه تجاوز کند، آن هم در نقد کتابی که بیش از ۱۵۰۰ صفحه است. دوم این که در اکثر این مقالات تنها وقایع مربوط به واقعه‌ی سیاهکل و یا کشته شدن حمید اشرف مورد توجه قرار گرفته است (یعنی جلد نخست)، و کم‌ترین اشاره‌ای به مطالب مربوط به سال‌های پس از انشعاب اقلیت و اکثریت و وقایع دهه شصت نشده است (یعنی جلد دوم). سوم این که در بعضی مقالات به جای پرداختن به محتویات کتاب، یکسره به افشای موسسه‌ی منتشر کننده‌ی آن و زندگی‌نامه عبدالله شهبازی پرداخته شده است. از سوی دیگر، هنگامی که خود سازمان‌های چپ، با پشت سر گذاشتن بیش از چهل سال فعالیت و مبارزه، به جای فراهم کردن امکان دسترسیِ محققان به آرشیو اسناد سازمانی و روشن کردن ابهامات تاریخی، آن‌ها را از دسترس خارج می‌کنند، یا بعضا از بین می‌برند، چاره‌ای جز رجوع

مشروط به کتاب‌هایی مثل کتاب نادری که توسط نهادهای امنیتی تهیه شده‌اند، نمی‌ماند. (عدم‌دسترسی به اسناد ساواک را هم به آن اضافه کنید.)

اما "سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران" (سچفخا) مستقل از خواست و تمایل ما، در دهه‌ی پنجاه خورشیدی بزرگ‌ترین و اثرگذارترین سازمان چپ انقلابی ایران بود. در ابتدای پیروزی انقلاب ۵۷ آن‌ها بیش از نیم‌میلیون هوادار جدی داشتند. اما به همان نسبت، رهبری آن در ضعیف‌ترین و سست‌ترین شرایط تاریخ خود بود. دور از واقعیت نیست اگر بگوییم که سازمان در آن مقطع شدیدا دچار قحط‌الرجال بود. اعضای قدیمی سازمان که اکثرا به تازه‌گی از زندان حکومت سلطنتی به نیروی توده‌ها آزاد شده بودند، با تنگ‌نظری‌های خود مانع از پیوستن روشنفکرانِ مبارز به سازمان می‌شدند. خیل عظیم استادان دانشگاه و چپ‌های با پشتوانه‌ی تئوریک و حتی مبارزان پرتجربه‌ای که در گوشه گوشه‌ی کشور به سازماندهی دسته‌های هوادار فدایی پرداخته و از نفوذ گسترده‌ای در توده‌های بومیِ منطقه خود برخوردار بودند، برای پیوستن به سازمان با سدی از افراد تازه از راه رسیده، فاقد صلاحیت سیاسی و تشکیلاتی روبه‌رو بودند. در رابطه با این تنگ‌نظری و انحصارطلبیِ رهبران وقت فدایی، نقی حمیدیان (از اعضای مرکزیت سازمان اکثریت) می‌نویسد: «... استادان علوم اقتصادی و به‌طور کلی برخی از استادان مارکسیست دانشگاه‌ها با سازمان همکاری می‌کردند. اما هرگز از این افراد در کنار رهبری سازمان حتا به عنوان مشورت و مشاوره‌های تخصصی استفاده نشد. در همان یکی دو سال اول پس از پیروزی انقلاب، من در یکی از گزارشات تشکیلات شهر بابل شنیدم یک استاد دانشکده‌ی بابل به سازمان کمک مالی می‌دهد. گفتنی است که مسئولان تشکیلات او را در رده حوزه معمولی جای دادند. گفتنی‌تر این که برای به قول معروف آبدیده کردن وی، او را به پخش اعلامیه‌های سازمان واداشتند. شاید این استاد خود به رغبت می‌پذیرفت اما این طرز برخورد با یک استاد دانشگاه که کار و تخصص‌اش در زمینه دیگری بود و می‌توانست به دانش و قوه تعقل و اندیشه سازمان یاری رساند، در واقع به کار گِل واداشتن بود، و یا در برخی از حوزه‌های سازمانی که اعضایی با تجربه‌ی کار توده‌ای (با سن بالاتر و تجارب اجتماعی و زندگی بیش‌تر) حضور داشتند، توسط روشنفکران جوان و بی‌تجربه اداره می‌شدند. همین برخورد در کل رهبری سازمان حاکم بود... به همین دلیل بود که دیری نپایید که از تعداد چنین افرادی در اطراف سازمان کاسته شد. حاکم بودن این معیارها و بی‌اعتنایی‌ها، رهبری سازمان را نه تنها از بهره‌گیری از منابع اندیشه و خِرد در جامعه باز می‌داشت بلکه حتی از بهره‌گیری از هم‌فکران در صفوف خود نیز محروم می‌کرد.» [نقی حمیدیان ـ بر بال‌های آرزو]

این که افرادی چون فرخ نگهدار، انوشیروان لطفی‌پور، علی کشتگر، مهدی فتاپور و.... زندان دیده‌هایی قدیمی بودند، چیزی بر صلاحیت مبارزاتی، سابقه تشکیلاتی یا سواد سیاسی آن‌ها نمی‌افزود. آن‌ها در واقع میراث‌خواران افتخارات سازمان فدایی بودند.

در هر حال "سازمان چریک‌های فدایی خلق" پس از انقلاب بهمن، بر پایه‌هایی چنین متزلزل، تجدید سازمان شد، در حالی که خود را با بسیاری از تناقاضات حل نشده، از جمله مهم‌ترین آن‌ها تعیین تکلیف با "مشی چریکی" گذشته سازمان، روبه‌رو می‌دید. در چنین موقعیتی بود که کسانی مثل فرخ نگهدار توانستند عنان رهبری سازمان را در دست بگیرند. بسیاری از این افراد با استفاده از مناسبات بسته و غیردموکراتیکِ تشکیلاتی، و با استفاده از روابط دوستی، خویشاوندی یا به خاطر این که مدتی در زندان و اسارت به سر برده بودند، می‌توانستند مقام رهبری این سازمان را تصاحب کنند. برخی از این افراد کوشش می‌کردند با در اختیار گرفتن اطلاعات و امکانات و انتقال آن‌ها به افراد مورد نظر خود، روابط مافیایی را در درون سازمان حاکم کنند و باند خود را در قدرت سهیم سازند.

«زمانی که نیروهای چند هزار نفری به سازمان می‌پیوستند و در هر خانه وکاشانه‌ای عنصر فدایی فعال بود، محدود کردن اعضای سازمان به چند ده نفر و آن هم از کسانی که در دوران زندان شاه، جزو"لیست خوب‌ها"ی آن‌ها بودند، و نه حتا کسانی که در زندان به عنوان فدایی فعالیت می‌کردند، چیزی جز سندیت و رسمیت بخشیدن به محفلیسم نبود و پایه‌های برخوردهای آتیِ رابطه‌ای و نه ضابطه‌ای را در درون "سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران" پایه‌ریزی کرد.»

* اسامی سازمانی (مستعار)

از آنجا که در اسناد و منابع سازمانی و همچنین در این کتاب، در موارد زیادی از نام مستعار افراد استفاده شده است، بهتر دانستیم در ابتدا با اسامی مستعار برخی از نفرات چریک‌ها آشنا شویم. علامت سوال به معنای آن است که نام واقعی فرد مورد نظر را نیافته‌ایم:

احمد	قدرت‌الله ارجمندی	جانشین مسئول کمیته کارگری
اسکندر	سیامک اسدیان	۱۳ مهر ۶۰ در آمل کشته شد
اشرف	زهرا بهکیش	مسئول کمیته محلات تهران
اعظم	مستوره احمدزاده هروی	عضو کمیته مرکزی و مسئول کمیته هماهنگی
امین / صمد	مصطفی مدنی	جناح چپ اکثریت
انوش	انوشیروان لطفی‌پور	اکثریت
ایوب	مرتضی کریمی	عضو کمیته کارگری تهران
بابک	محمود محمودی	مسئول شاخه شمال
بهرام / پرویز	حسین زهری	مسئول کمیته خارج کشور
بهروز	عبدالرسول آذرنوش	از مستعفیون

بیژن	مهدی سامع	مسئول کمیته کردستان
پرهام	هلیل‌رودی	اکثریت ـ ۱۶ آذر
حسن میرزاییان / هاشم	هاشم ـ عباس هاشمی	عضو کمیته مرکزی، از گرایش سوسیالیسم انقلابی
حماد شیبانی / سعید کُر	محمود اخوان بی‌طرف	
حیدر	محمد دبیری‌فرد	از مستعفیون
خسرو	مهدی فتاپور	اکثریت
خشایار	جعفر پنجه‌شاهی	عضو کمیته تدارکات ـ سال ۶۱ کشته شد
رحیم	جمشید طاهری‌پور	اکثریت
رحیم	علیرضا محفوظی	مشاور کمیته مرکزی ـ از گرایش سوسیالیسم انقلابی
زهرا	اشرف بهکیش	مسئول کمیته شمال
زهره	زینت میرهاشمی	مشاور کمیته مرکزی ـ همسر سامع
سمکو	رشید یزدان‌پناه	در بوکان کشته شد.
صادق	فرخ نگهدار	اکثریت
عباس توکل	اکبر کامیابی	عضو کمیته مرکزی
عباس پرولتر	کیکاووس درودی	در گاپیلون کشته شد
عبدالله	نقی حمیدیان	اکثریت
علی کشتگر	محمدعلی فرخنده	اکثریت ـ ۱۶ آذر
فرید	محسن مدیر شانه‌چی	کمیته مرکزی ـ زمستان ۶۰ کشته شد
فرید	مسعود فتحی	جناح چپ اکثریت
کاظم	علی‌اصغر نیکخواه درودی)	در گاپیلون کشته شد
کاظم	محمدرضا بهکیش	کمیته مرکزی ـ اسفند ۶۰ کشته شد
کاوه	سیدفریدون بدرود	در گاپیلون کشته شد
لیلا	ویدا گلی آبکناری	همسر عباس هاشمی
محسن / عثمان	(؟)	نام و نشان واقعی این فرد خائن هنوز افشا نشده است
محمد	بهزاد کریمی	اکثریت
محمد	صمد آئینه‌چی	از مستعفیون
مریم	فرشته بوزچلو	همسر داوود مدائن ـ سال ۶۵ خودکشی کرد

مسعود / بیژن تحریریه	فرهاد سروشیان	مسئول تحریریه در داخل کشور در سال ۱۳۶۱
مصطفی	ابوالفضل قزل‌ایاق	عضو شاخه شمال
مهران / اسکندر	منصور اسکندری	عضو کمیته مرکزی
مهرنوش	ناهید قاجار	
نسترن	نفیسه ناصری	مسئول کمیته کارگری تهران
نظام	یدالله گل‌مژده	عضو کمیته مرکزی ـ اسفند ۶۰ کشته شد
هادی	غلامیان لنگرودی	عضو کمیته مرکزی ـ اسفند ۶۰ کشته شد
هاشم	حسن میرزائیان / عباس هاشمی	از گرایش سوسیالیسم انقلابی
همایون	هیبت‌الله معینی چاغروند	اکثریت ـ ۱۶ آذر
یدی / یدی شیشوانی	خسرو نوری	

جدول ۱ ـ اسامی مستعار

«گروه راه فدایی»

پیش از پرداختن به "سازمان چریک‌های فدایی خلق" باید اشاره به جریانی داشته باشیم که با نام "راه فدایی" شناخته می‌شد و از میانه‌ی دهه ۵۰ به موازات سچفخا به فعالیت سیاسی می‌پرداخت. مهرداد باباعلی یکی از مسئولین این گروه بود. (ما در این کتاب به جریاناتی مثل گروه بیگوند یا اشرف دهقانی و حرمتی‌پور نخواهیم پرداخت چرا که در آینده‌ی سازمان‌های موسوم به اقلیت نقش مستقیمی نداشتند.)

سیامند زندی درباره گروه "راه فدایی" می‌نویسد: «گروه راه فدایی به عنوان بخشی از هواداران سچفخا که از نقطه نظرات بیژن جزنی جانبداری می‌کردند، نخستین بار با انتشار جزوه‌ی "راه فدایی" (شهریور ۱۳۵۸) تحت عنوان "مبارزه با انحصارطلبی مذهبی، مضمون عمده‌ی جنبش رهایی‌بخش" رسمیت یافت. اعضای این گروه تا قبل از انقلاب ۱۳۵۷ در اروپا و آمریکا در چارچوب کنفدراسیون جهانی دانشجویان، و بخشاً در ارتباط با کمیته خارج از کشور سازمان فداییان، از آن هواداری می‌کردند. در آستانه انقلاب به ایران بازگشتند و فعالیت‌های خود را در رابطه با سازمان و عمدتا در چارچوب روزنامه "کار" و "نبرد خلق" یعنی ارگان‌های سیاسی و تئوریک سازمان فداییان ادامه دادند.» [مروری بر سازمان‌های چپ در تبعید، سیامند ـ مجله آرش ۱۰۰]

این جریان پس از وقوف بر گرایشات فرصت‌طلبانه و راست‌روانه رهبری سازمان سچفخا در آن مقطع، راه خود را از آنان جدا کرد تا به اصطلاح "ادامه دهنده‌ی راستین راه فدایی" باشد! فراکسیون "راه فدایی" تا مقطع انشعاب اکثریت ـ اقلیت، خود را به مثابه یک گروه معرفی نمی‌کرد و تصریح می‌داشت که فعالیت و حرکت آن‌ها صرفا تئوریک بوده و بُعد تشکیلاتی ندارد و هدف‌اش دامن زدن به مبارزه ایدئولوژیک است، اگرچه خود را طیفی از فداییان خلق می‌دانست.

از خرداد سال ۵۹ و پس از انشعاب اقلیت از اکثریت، گروه "راه فدایی" به مثابه فراکسیونی در درون اقلیت با آن همکاری داشت. گروه "راه فدایی" مدتی بعد، خواستار پیوستن به اقلیت شد ولی پس از ده ماه انتظار درخواست آنان از سوی گرایش غالب رهبری سازمان در آن مقطع (یعنی عباس توکل و مهدی سامع) رد شد! گروه راه فدایی به ناچار در ۲۱ خرداد ۱۳۶۰ یک کمیته مبارزه مستقل تشکیل داد. (لازم به ذکر است که پس از انشعاب در سچفخا، اقلیت با همان نام اولیه سازمان و بدون لفظ "اقلیت" به فعالیت خود ادامه داد، در این جزوه برای سهولت و اختصار کلام، از واژه‌ی "اقلیت" استفاده شده است.)

مدتی بعد گروه "راه فدایی "در پروسه وحدت با "سازمان راه کارگر" شرکت کرد. مهرداد باباعلی در بابِ وحدت با "راه کارگر" و سپس جدایی از آن طی شرح مبسوطی چنین می‌گوید: «عمده‌ی اعضا و هواداران گروه "راه فدایی" از تابستان سال ۱۳۶۱ به بعد به تدریج از کشور خارج شدند. در تیرماه ۱۳۶۳ پس از چند ماه مذاکره با سازمان راه کارگر این دو جریان بر مبنای یک رشته اسناد که متضمن نقاط اشتراک و افتراق آنان بود متحد شدند، و خطاب به دیگر نیروهای چپ نیز بیانیه‌ای برای وحدت ارائه دادند. متن کامل این اسناد در ضمیمه نشریه "راه کارگر" شماره ۴ با عنوان "جمع‌بندی مباحثات وحدت" به طور علنی انتشار یافت. اما در سال ۱۳۶۷، انتقاد شدید گروه راه فدایی از مشی استالین و "دولت‌های منحط کارگری"، به مجادلاتی بین دو گروه دامن زد. در تاریخ ۱۳ دی ماه ۱۳۶۷، اکثریت دفتر سیاسی و سپس کمیته‌ی مرکزی راه کارگر، به اتفاق آرا به اخراج باباعلی از مرکزیت رای دادند و عضویت‌اش را در سازمان به حالت تعلیق درآوردند. سپس دفتر سیاسی سازمان با زدن اتهام همکاری با رژیم ایران، باباعلی و دیگر اعضای گروه راه فدایی را همراه با تعداد زیادی از اعضای راه‌کارگر اخراج نمود.

«انشعاب در سچفخا (اکثریت و اقلیت)»

در آستانه انقلاب ۵۷ "سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران" با انشقاقی تئوریک مواجه بود. در یک‌سو جریان راست با خوانشی خاص از نظریات بیژن جزنی بود. حاملین این گرایش اکثرا فداییانی بودند که در زندان و تحت تاثیر زندانیان توده‌ای از نظریات بنیان‌گذاران سازمان فدایی فاصله گرفته بودند. در سوی دیگر فداییانِ وفادار به نظریات مسعود احمدزاده بودند که البته خود این جریان نیز یکدست نبود و در میان آنان چند دسته‌گی‌هایی وجود داشت. برای نمونه جریان اشرف دهقانی بود که از سوی جناح راست به "ماندن در کودکی سازمان" متهم می‌شد.

در بهار ۱۳۵۸ در جریان انتخاب کمیته مرکزی سازمان، جناح راست موفق شد با تقلب در شمارش آراء، کمیته مرکزی را در اختیار بگیرد. (درباره جزئیات و نحوه تقلب در این انتخابات، خواننده می‌تواند به کتاب "کلاغ و گل سرخ" مهدی اصلانی و کتاب "سفر بر بال‌های آرزو"، به قلم نقی حمیدیان مراجعه کند.)

آنچه که مسلم است این "تقلب" نه تنها از بحران فداییان کم نکرد بلکه با حاکم کردن جوّ بی‌اعتمادی، به اختلافات میان گرایش‌های موجود در سازمان دامن زد. این اختلافات در وهله نخست خود را در تزلزل، تذبذب و التقاط در موضع‌گیری‌ها بروز می‌داد. به دنبال اشغال سفارت آمریکا در آبان ۱۳۵۸ که در ظاهر مواضع جناح اکثریت سازمان را در مورد ضدامپریالیست بودن روحانیت به رهبری آیت‌الله خمینی تایید می‌کرد، چرخش به راست سازمان نمود بیش‌تری یافت. تا این که با شدت گرفتن بحران‌های موجود در جامعه و بازتاب آن در سازمان‌های سیاسی موجود، سرانجام در خرداد ۱۳۵۹ بزرگ‌ترین انشعاب تاریخ "فدایی" به وقوع پیوست؛ و اقلیت کمیته مرکزی به همراه هواداران‌اش از سازمان جدا شد. جناح راست با نام "سازمان فداییان خلق (اکثریت)" و با تبدیل شدن به دنبالچه‌ی "حزب توده"، روزبه‌روز در غرقاب خیانت و جنایت، بیش‌تر فرو رفت. جناح چپ (اقلیت) اما تحت عنوان سازمان قبلی به فعالیت و مبارزه خود ادامه داد.

محمود نادری، رهبران انشعابیون را چنین نام می‌برد: «احمد غلامیان لنگرودی، اکبر کامیابی، محمدرضا دبیری‌فرد، عبدالرسول آذرنوش، حسن میرزاییان (عباس هاشمی)، سیامک اسدیان، محسن مدیرشانه‌چی، منصور اسکندری. ظاهرا پنج نفر اول، اولین مرکزیت اقلیت را تشکیل دادند.» [محمود نادری ـ چریک‌های فدایی خلق (جلد دوم) ـ ص ۱۸۱]

مازیار بهروز در کتاب "شورشیان آرمانخواه"، برخی از مواضع "اقلیت" که آن را از "اکثریت" متمایز می‌ساخت چنین خلاصه می‌کند: اقلیت حکومت را سرمایه‌داری وابسته ارزیابی می‌کرد و هر دو جناح حکومت را ضدانقلابی می‌دانست؛ و از دولت به عنوان "ارگان سازش" یاد می‌کرد. اقلیت به ضدامپریالیست بودن حکومت اعتقاد نداشت و

جنگ ایران و عراق را ضدخلقی معرفی می‌کرد. اقلیت از حق خودمختاری اقلیت‌های ملی دفاع و در جنگ کردستان شرکت کرد. "اقلیت"، اتحاد جماهیر شوروی را کشوری سوسیالیستی می‌دید که دچار انحرافات رویزیونیستی شده است. همچنین مرحله انقلاب را، انقلاب دموکراتیک خلق به رهبری و پیشاهنگی پرولتاریا می‌دانست.

«خیانت اکثریت، از همان بدو تاسیس مرکزیت سوم و برخورد حذفی مخالفین درون تشکیلاتی آغاز شد. از همان زمانی که برمبنای رابطه‌های درون زندان و دسته‌بندی‌ها، سیاست‌های بعدی خارج از زندان بر مبنای دوری و نزدیکی این رفیق یا آن رفیق رقم زده شد. از همان زمانی که به نام سازمان سیاسی بیژن جزنی، روابط محفلی روشنفکرانه، تعیین‌کننده عضویت‌ها ویا عدم عضویت‌ها شدند. از این رو خیانت جریانی که بعدها به اسم اکثریت ادامه حیات داد، مطلقا از همکاری سیاسی با رژیم آغاز نشد. حذف بخشی از نیروهای رادیکال از سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران و خاموشی بخش باقی مانده رادیکال داخل تشکیلات، همان طرز برخوردی است که بعدها یقه تک‌تک افراد اخراجی و انشعابی را گرفت و به خود آنان نیز امانی نداد. از این رو اگر از رادیکالیسم سازمان چریکهای فدایی در دوره پس از انقلاب و یا سال‌های بعد با نام "اقلیت" صحبت می‌شود ، این رادیکالیسم را نباید مدیون صرف سیاست‌ها و حرف‌های رهبری تشکیلات، بلکه این رادیکالیسم را می‌باید مدیون فعالیت روزمره توده‌های صدهزار نفره فعالین فدایی خارج از این تشکیلات هم دانست. نمونه‌هایی از این رادیکالیسم بدنه، بدون جانبداری مرکزیت سازمان را می‌توان به عنوان مثال در جریان مقاومت "پیشگام" در "انقلاب فرهنگی" و یا گسترش شوراهای ترکمن‌صحرا و جنگ نابرابر در آن دید که به واقع از طرف بدنه تشکیلاتی خارج از تشکیلات، به مرکزیت تحمیل شد.» [علی فرمانده ـ از جنبش فدایی تا تشکیلات‌های فدایی ـ ۲۹ آذر ۱۳۸۵]

تا پیش از انشعاب، ۶۰ شماره از نشریه کار منتشر شده بود. تا شماره ۳۵ نشریه کار، هیئت تحریریه در اختیار جناح انقلابی یا چپ بود. بعد از این شماره، جناح راست کنترل هیئت تحریریه را در اختیار گرفت. در ۱۳ خرداد ۱۳۵۹ اولین شماره "نشریه کار" (اقلیت) منتشر شد (شماره ۶۱) و بدین‌ترتیب انشعاب رسمیت یافت. در همین شماره از نشریه کار در مقاله‌ی "درباره ترکیب و ماهیت طبقاتی دولت" ریشه‌های اختلاف‌نظر با "اکثریت" توضیح داده شده است. "اقلیت" همچنین نشریه "نبرد خلق" را نیز به عنوان ارگان تئوریک خود منتشر کرد.

* دو انشعاب در اکثریت (سال ۱۳۶۰)

در طی انشعاب اقلیت، مصطفی مدنی (از اعضای مرکزیت) اگرچه با اقلیت هم‌نظر بود ولی با چرخشی ناگهانی و با این ادعا که با ماندن در اکثریت، می‌تواند تاثیرگذار باشد، به اقلیت نپیوست. با این وجود او نیز همراه با ویدا حاجبی، در فروردین سال ۱۳۶۰ از اکثریت جدا شد و همراه با هوادارانش "سازمان چریک‌های فدایی خلق

(اکثریت ـ جناح چپ)" را تشکیل داد. این گروه از ابتدا خواستار وحدت با "اقلیت" بود ولی تقاضای آن‌ها از سوی رهبری اقلیت رد شد. این وحدت چنانچه شرح‌اش خواهد رفت، سرانجام در دی ماه ۱۳۶۰ انجام شد.

دومین انشعاب در اکثریت، آذر ماه ۱۳۶۰ اتفاق افتاد که طی آن علی کشتگر، هبت معینی و هلیل رودی (پرهام) از سازمان جدا شدند و تعداد قابل‌توجهی از اعضا و هواداران را با خود همراه کردند. علت انشعاب گروه کشتگر ظاهرا دنباله‌روی کورکورانه‌ی رهبری "اکثریت" از حزب توده و پشتیبانی بی‌قیدوشرط از جمهوری اسلامی بود که به دنبال از صحنه خارج کردن جناح به اصطلاح لیبرال (نهضت آزادی)، با سرکوبی خونین می‌رفت که حاکمیت خود را تثبیت کند. زمانی که اکثریت مقدمات پیوستن به "حزب توده" را فراهم می‌کرد، کشتگر رفیق قدیمی و یار غار فرخ نگهدار، در مخالفت با این تصمیم از سازمان جدا شد. به دنبال این انشعاب، تغییر نام دیگری حول محور "فدایی" صورت گرفت: "سازمان فداییان خلق ایران" (اکثریت ـ پیرو بیانیه ۱۶ آذر)

در واقع اختلاف "کشتگری"ها با "اکثریت" بر سر پیوستن به "حزب توده" بود که جناح فرخ نگهدار بر آن تاکید و اصرار داشت. وگرنه "۱۶ آذری"ها نیز همچنان رژیم جمهوری اسلامی را مترقی ارزیابی می‌کردند. در سال ۱۳۶۳ جناح کشتگر لفظ "اکثریت" را از نام خود حذف کرد و انتشار نشریه‌ی "فدایی" را آغاز کرد.

«سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران (اقلیت)»

«من مطئمن هستم که اگر مسعود احمدزاده، امیرپرویز پویان، همایون کتیرایی، بیژن جزنی و ده‌ها نفر از عناصر پیشتاز جنبش چپ اکنون زنده بودند، در تئوری‌ها و بینش و منش خود تجدیدنظر می‌کردند، زیرا عناصر پیشتاز و "صادق" قادر به چنین تصمیم‌گیری‌هایی هستند. اما آن‌ها که "میراث‌خوار" یک جنبش شده‌اند، شهامت برخورد به اندیشه و کردار خود را ندارند و از آن جایی که "صداقت" ندارند، فرصت‌طلبانه با تکرار گذشته، زندگی روزمرّه را می‌گذرانند. در حال حاضر بیش از ۵۰ گروه و محفل به نام فدایی امرار معاش سیاسی می‌کنند...» (حسن ماسالی)

* سانترالیسم دموکراتیک

یکی از اصطلاحات و مفاهیمی که سازمان‌ها یا احزاب چپ سنتی ایران همیشه روی آن تاکید کرده‌اند، ساختار "سانترالیسم دموکراتیک" در تشکیلات‌شان می‌باشد. این اصطلاح از لنین و ساختار احزاب بلشویکی به عاریت گرفته شده است. این که از منظر لنین، سانترالیسم دموکراتیک چه بوده، در حال حاضر مد نظر ما نیست، در این‌جا می‌خواهیم به برداشت سازمان اقلیت از "سانترالیسم دموکراتیک" بپردازیم. بررسی برداشت اقلیت از مفاهیمی چون کنگره، پلنوم، نماینده‌گی، بحث‌های ایدئولوژیک و... می‌تواند مبنایی برای شناخت ساختار سانترالیسم دموکراتیک در این سازمان و سازمان‌های فدایی به طور کلی باشد. به همین منظور بخش‌هایی از مقاله‌ی منتشر شده در نشریه "کار" تحت عنوان "سانترالیسم دموکراتیک" را مرور می‌کنیم: «... "کنگره" عالی‌ترین ارکان حزب است که معمولا به فواصل معین (مثلا هر دو سال) برگزار می‌شود. بدین‌ترتیب که به دعوت کمیته مرکزی (که خود منتخب کنگره‌ی قبلی بوده است) و با تقاضای تعداد معینی از اعضا یا کمیته‌های حزبی فراخوانده می‌شود. اعضای شرکت کننده در کنگره، نماینده یا نمایندگان کمیته‌های مختلف حزبی می‌باشند که برای شرکت در کنگره انتخاب می‌شوند، تا ضمن بررسی عملکرد حزب و ارگان‌های مرکزی آن در طول مدت معین، در جهت پیش‌برد برنامه‌های تصویب شده در کنگره قبلی، نتایج و دستاوردهای مبارزاتی این مدت را جمع‌بندی کند، و به صورت مصوبات کنگره به آن‌ها قطعیت بخشد.» [سانترالیسم دمکراتیک ـ نشریه کار ۱۲۳ ـ ص ۱۷]

اولین مشکلی که در این شکل از "سانترالیسم دموکراتیک" بروز می‌کند این است که اگر کادرهای سازمان در فاصله برگزاری دو کنگره به این نتیجه برسند که مرکزیت قادر به انجام وظایفش نیست یا اصلا نمی‌خواهد که مطابق اساسنامه مصوب عمل کند و خواهان برکناری "رهبران" باشند، باید در انتظار تشکیل کنگره‌ی بعدی بمانند. حتی اگر اعضا و کادرهای تشکیلات خواهان برگزاری کنگره اضطراری باشند، باز هم این مرکزیت سازمان است که باید به مثابه مجری، کنگره را فرا بخواند. یا به عبارتی کنگره‌ی جدید باید به دعوت همان مرکزیت نالایق

برگزار شود! چاره‌ی این معضل چیست؟ این "عالی‌ترین تجلی دموکراسی در حزب" چگونه باید اجرایی شود، به عبارتی ضمانت اجرایی آن کدام است؟ این همان وضعیتی است که در کنگره اول سازمان اقلیت در سال ۶۰ پیش می‌آید. کنگره برای انتخاب مرکزیت به اجماع نمی‌رسد. با انتخاب یک کمیته مرکزی "موقت"، قرار بر این می‌شود که در کنگره بعدی ترکیب کمیته مرکزی به رای گذاشته شود. اما این کنگره بعدی هرگز برقرار نمی‌شود و همان کمیته‌ی موقت سازمان را قبضه می‌کند و به قلع‌وقمع منتقدین می‌پردازد تا نهایتا کار را به آنجا می‌کشاند که در سال ۱۳۶۴ منتقدین مرکزیت و خواستاران برگزاری کنگره در یک سوی، و اعضای کمیته مرکزی "موقت" از سوی دیگر، در برابر هم دست به اسلحه ببرند و ۱۱ نفر از طرفین کشته و زخمی شوند! آیا این همان ساختار احزاب بلشویکی است؟!

نشریه "کار" ادامه می‌دهد: «کنگره (یعنی اراده توده‌های تشکیلات) با انتخاب کمیته مرکزی، اقتدار (اتوریته) و اختیارات خود را تا کنگره بعدی به آن تفویض می‌کند و امر تحقق و پیاده کردن مصوبات را بر عهده مرکزیت، یا "ارگان‌های نمایندگی"، می‌گذارد.» [همان]

بدین‌ترتیب توده‌های حزبی اختیارات خود را به نمایندگان انتخابی واگذار می‌کنند، نمایندگان هم اختیارات خود را به مرکزیت تفویض می‌کنند. این چیزی نیست جز همان دموکراسی بورژوایی مبتنی بر رای‌گیری در جوامع طبقاتی. به عبارت دیگر حزب پرولتاریا که با هدف ایجاد تغییرات بنیادی و محو سیستم طبقاتی تشکیل شده بود، دارای همان ساختار جامعه‌ی طبقاتی می‌شود و عینا همان ساختار را در روابط تشکیلاتی بازتولید می‌کند. [*در ساختار حکومتی ایران، مجلس خبرگان، "مقام رهبری" را انتخاب می‌کند، ولی اعضای خبرگان باید از فیلتر شورای نگهبانی بگذرند که توسط "رهبر" انتخاب می‌شود!!*]

* <u>سیامک اسدیان (اسکندر)</u>

پس از ۳۰ خرداد ۶۰ و آغاز سرکوب و نسل‌کشی جریانات چپ، "اقلیت" مشی مقاومت مسلحانه و تشکیل "جوخه‌های رزمی" را برگزید و دست به "تدارک قیام" زد! ولی به زودی با کشته شدن لنگرودی و اسدیان که چریکی با سابقه و رزم‌دیده و فرمانده عملیات نظامی اقلیت بود، توان مقاومت تشکیلات به پایان رسید و طرفداران سرسخت مبارزه مسلحانه همچون توکل، به کردستان عقب‌نشینی کردند!

کشته شدن سیامک اسدیان (اسکندر) در ۱۳ مهر ۱۳۶۰ با حاشیه‌هایی همراه بود. اسدیان در آن زمان مسئولیت منطقه کردستان را به عهده داشت ولی در ماموریتی در شهر آمل کشته شد! این موضوع برای بسیاری از اعضا و کادرهای سازمان، تولید سوال کرد که چرا بایستی اسکندر به شمال ایران فرستاده شود، بدون این که مسائل امنیتیِ وی

صددرصد تضمین گردیده باشد. آن‌ها معتقد بودند که او به عنوان یکی از اعضای مرکزیت باید در کردستان می‌ماند. [سیروان هدایت وزیری ـ کجا بود آن ماهی قرمز کوچولو ـ سایت اتحاد فداییان خلق]

محمود نادری ماجرای کشته شدن اسدیان را چنین شرح می‌دهد: «از طرف مرکزیت، سوژه‌ای به سیامک اسدیان داده شده بود، سرقت از یک بانک در آمل. بعد از مراحل مقدماتی، روبه‌روی بانک مستقر می‌شوند. سه ربع انتظار می‌کشند ولی نهایتا اسدیان کار را منتفی اعلام می‌کند. پراکنده می‌شوند، اما سیامک اسدیان و مسعود بریری و علیرضا صفری، مورد سوءظن نیروهای امنیتی واقع شده و طی درگیری در روز سیزدهم مهرماه سال ۶۰ کشته می‌شوند.» [محمود نادری ـ چریک‌های فدایی خلق (جلد دوم)]

نشریه کار در تاریخ ۶ آبان ماه ۶۰ ویژه نامه‌ای به مناسبت "شهادت فدایی کبیر، رفیق اسکندر" منتشر می‌کند. در این ویژه‌نامه نحوه درگیری و کشته شدن اسدیان و یاران‌اش شرح داده شده است ولی این که مسئول نظامی تشکیلات کردستان، در آمل چه می‌کرده و چه ماموریتی داشته، ناگفته می‌ماند. نشریه "کار اکثریت" نیز در شماره ۱۳۲، در مقاله‌ای با نام "آینه سکندر"، ضمن آن که اسکندر را "تروریست" می‌نامد، می‌نویسد: «سیامک اسدیان که در سازمان او را اسکندر صدا می‌زدند، کسی بود که از سال ۵۲ تا ۵۷ در سخت‌ترین سال‌های زندگی مخفی، پُر شورترین روحیه مبارزه‌جویانه و ایثار انقلابی در وجودش زبانه می‌کشید... انقلاب، اسکندر را که در روزهای قیام در اکثر عملیات مسلحانه سازمان علیه مزدوران رژیم آمریکایی شاه نقش فعال داشت، مَنگ کرده بود... و این بزرگ‌ترین ملال او بود که چگونه است که دیگر رگبار مسلسل او آن طنین سابق را ندارد و چرا دیگر بعد از انقلاب نباید با حکومت جنگید؟ او تا آخرین لحظه مرگ‌اش هرگز موفق نشد بفهمد که یک تروریست حرفه‌ای با یک مبارز پیگیر انقلابی راه رهایی طبقه کارگر چه تفاوت‌هایی دارد و باید داشته باشد... [اسکندر] بی آن که خود درک کند، همه زندگی و وجود خود را وقف راهی کرده است که کثیف‌ترین موجودات جهان نیز در همان مسیر رکاب می‌زنند.»

نشریه آلترناتیو در مقاله‌ای به قلم تیمور پیروانی، ماموریت اسکندر در آمل را ارزیابیِ امکان ایجاد کانون‌های مقاومت پارتیزانی می‌داند، که "سازمان اقلیت" در تاکتیک تشکیل جوخه‌های رزمی به تصویب رسانده بود. اما موضوع مهم‌تری که در حاشیه کشته شدن اسکندر تا به امروز همواره مطرح شده، نقش "سازمان اکثریت" در لو رفتن او است، رحمان دَرکشیده (اکبر نعمتی) از زندانیان سیاسی سابق، در این مورد می نویسد: «روزی یکی از بچه‌های اکثریت شاخه‌ی مازندران به من گفت که فردی به نام... از بچه‌های اکثریت شاخه مازندران، رفیق اسکندر را که از قبل می‌شناخت در یکی از قهوه‌خانه‌های آمل دید و سریعا به سپاه گزارش داد، که سپاه اقدام به بستن جاده و... کرد. وی وقتی به تشکیلات اکثریت موضوع را اطلاع داد، از تشکیلات اخراج شد. بعد از ۸ سال از شنیدن این

موضوع، مغزم هنوز سوت می‌کشد.» [رحمان درَکشیده، "خیال‌پردازی و دستی بر آتش از راه دور" ـ آرش شماره ۵۰]

* **کنگره‌ی اول اقلیت** (آذر ماه ۱۳۶۰)

[نکته‌ای که همین ابتدا باید گوشزد کرد آن است که در فرازهایی از تاریخ سازمان‌های موسوم به فدایی که توسط اعضا و رهبران این سازمان‌ها ثبت شده است، غالبا مرز میان اصطلاحاتی همچون پلنوم، کنگره، نشست، کنفرانس، شورا و... مخدوش و نادقیق است. برای مثال از اصطلاح "پلنوم" که در ترمینولوژی سیاسی و مارکسیستی به معنای گردهمایی اعضای رهبری یا هیئت مدیره و یا کمیته مرکزی یک حزب یا سازمان سیاسی است، توکل چنین استفاده می‌کند: «برگزاری پلنوم با حضورِ تمام اعضاء سازمان...» این اغتشاش در کاربرد ترم‌های سیاسی مختص عباس توکل نبوده و در تمامی اسناد مربوط به اقلیت به چشم می‌خورد. در این کتاب به ناچار از همان اصطلاحات مغشوشِ مورد استفاده‌ی خود فدایی‌ها، برای اشاره به "گردهمایی‌های" آن‌ها استفاده شده است.]

پس از خرداد ۶۰ و علیرغم ضربات وارده به کادر رهبری، اقلیت توانست انتشار نشریه کار را ادامه دهد و همچنین نخستین [و آخرین!] کنگره "سازمان چریک‌های فدایی خلق"، پس از انشعاب از اکثریت را در آذرماه ۱۳۶۰ و در تهران برگزار کند. دستور کار این کنگره موضوع وحدت با جناح "چپ ـ اکثریت" بود. در همین رابطه تصویب شد که در صورت قبول خط و مشی سازمان از سوی گرایش جناح چپ (جناح مصطفی مدنی)، پروسه وحدت می‌تواند عملی شود. با این وجود در نهایت کنگره با این وحدت مخالفت کرد. عباس توکل موضوع وحدت با جناح مدنی را این گونه روایت می‌کند: «نیروهای ما به شدت نسبت به آن‌ها موضع داشتند. این موضع‌گیری بیش‌تر به ماندن آن‌ها در درون تشکیلات "اکثریت" در مقطع حساس انشعاب بود، و چرخش مصطفی مدنی در آن مقطع به سوی "اکثریت". سازمان ولی پیوستن تعدادی از آن‌ها (به صورت انفرادی) را پذیرفت.» [سیامند زندی ـ مروری بر سازمان‌های چپ در تبعید ـ مجله آرش ۱۰۰]

در این کنگره مسئولان کمیته‌ها و شاخه‌های مختلف سازمان، گزارشی از عملکرد خود به کنگره ارائه می‌دهند. رفیق ناظم، از اعضای شاخه‌ی آذربایجان (تبریز)، پیرامون علل بحران در این شاخه می‌نویسد: «بحران شاخه آذربایجان از دی ماه ۱۳۵۹ سبب شروع تنش‌هایی گردید که تا انحلال تدریجی این شاخه پیش رفت. اختلاف اصلی بر سر پیوستن جناح چپ اکثریت (مصطفی مدنی) به "اقلیت" بود. کلیه اعضای کمیته آذربایجان غیر از رفیق رشید حسنی (مسئول شاخه آذربایجان، و فرزند ملاحسنی امام جمعه ارومیه) مخالف چنین وحدتی بودند. به فاصله کوتاهی همه‌ی اعضای کمیته آذربایجان به حالت تعلیق درآمدند. در این فاصله جزوه‌ای انتقادی، تحت نام "فریادهای سانتریستی علیه سانتریسم" توسط اعضای این کمیته نوشته و به سازمان ارسال شد که نه تنها به آن داده نشد بلکه در عوض در اردیبهشت سال ۶۰ کلیه‌ی اعضای این کمیته از سازمان اخراج شدند. پیوستن "جناح چپ اکثریت"، سازمان را از هرگونه رادیکالیسمی تهی کرد.» [ناظم ـ گفتگوهای زندان ـ ویژه‌نامه محمود محمودی، تابستان ۱۳۸۲]

جناح‌بندی درونیِ سازمان اقلیت در آستانه برگزاری کنگره، به این ترتیب بود که هادی، کاظم، نظام، اسکندر و... که جناح چپ اقلیت را تشکیل می‌دادند و مخالف ورود "جناح چپ اکثریت" بودند. این جناح مخالف، همه‌گی در ضربات زمستان ۶۰ کشته شدند. با کشته شدن این رفقا جناح چپ اقلیت به کلی از بین رفت. جناح مرکز یا سانتریست سازمان که ورود "جناح چپ اکثریت" را به شکل مشروط می‌پذیرفت، با توکل شناخته می‌شد. جناح راست سازمان نیز: حیدر، هاشم، رسول و... بودند. [همان]

با از بین رفتن جناح چپ سازمان، تعدادی از اعضای "جناح چپ اکثریت"، از جمله مصطفی مدنی، فرید (مسعود فتحی) و... توانستند به سازمان بپیوندند. به اعتقاد رفیق ناظم: «اقلیت گویا زاده شد بود تا مدام به کم‌تر از خود کاهش یابد. کشاکش و باندبازی‌ها، بازمانده‌ی اعضای متوهم در داخل را نیز به مرور به نابودی رساند. بخش باقیمانده در کردستان وارد معاملات سیاسی بین دولت‌های ایران و عراق گردید تا ذات تهی گشته "دکانداران خرده‌بورژوازی" رو به عروج و نوکیسه را پاسداری کند... [همان]

علیرغم این تشتت کنگره توانست چندین قطعنامه درباره موضوعات مهم به تصویب رساند. قطعنامه‌ی "وظایف ما" که در آن امر تشکیل جوخه‌های رزمی و تدارک قیام به تصویب می‌رسد. قطعنامه‌هایی در مورد وحدت با جناح چپ اکثریت، اعضای مستعفی و "شورای ملی مقاومت". در قطعنامه مصوب درباره "شورای ملی مقاومت" آمده است: «سازمان مجاز خواهد بود که بر اساس برنامه حداقل پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک، با دموکرات‌های انقلابی وارد اتحاد شود. از این رو اتحاد با "سازمان مجاهدین خلق" بر پایه برنامه حداقلِ پرولتاریا در انقلاب به شرطی مجاز خواهد بود که هرگونه ائتلاف آن‌ها با بورژوازی درهم شکسته شده باشد.» [کار شماره ۱۴۱ ـ ۹ دی ۱۳۶۰]

همچنین کنگره یک کمیته مرکزی هفت نفره، مرکب از جناح‌های مختلف درون خود برگزید: «اعضای کمیته مرکزی منتخب عبارت بودند از توکل، هادی، نظام و مهدی سامع. اعضای انتصابی (به روش برگُماری) که به مرکزیت افزوده شدند: محسن مدیرشانه‌چی، عباس هاشمی، محمدرضا بهکیش. اعضای مشاور کمیته مرکزی: رحیم، مستوره احمدزاده (اعظم)» [محمود نادری ـ چریک‌های فدایی خلق (جلد دوم)]

مهدی سامع ضمن تایید همین ترکیب مرکزیت، از احمد عطاالهی (از وابستگان به گرایش سوسیالیسم انقلابی) نیز به عنوان یکی دیگر از اعضای مشاورین مرکزیت نام می‌برد. احمد عطاالهی در اسفند ۶۰ دستگیر و زیر شکنجه تن به همکاری می‌دهد. (داوود مدائن فقط یکی از مبارزانی بود که توسط عطاالهی شناسایی و اعدام شد. خود احمد نیز بعدها اعدام می‌شود.)

اما روایت توکل از ترکیب کمیته مرکزی منتخب کنگره، اندکی متفاوت است. توکل از رحیم و مستوره احمدزاده به عنوان اعضای علی‌البدل نام می‌برد و اضافه می‌کند: «اساسنامه مصوب کنگره همچنین این حق را به اعضای کمیته

مرکزی می‌داد که به حسب ضرورت مشاورینی داشته باشند. دو عضو مشورتی هم تأیید شد که یکی حسین زهری در ارتباط با بخش مالی بود و دیگری احمد عطااللهی در ارتباط با چاپ.» [گفتگو با رفیق توکل ـ نشریه کار شماره‌های ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳]

این در حالی است که توکل در همین گفتگو در پاسخ به سندی که محمود نادری در کتاب خود در ارتباط با کمک شصت‌هزار دلاری سفارت عراق در تیرماه ۶۱ به سازمان آورده است، و در ذیل سند امضای زهری وجود دارد، می‌گوید: «تازه پس از این ترمیم [ترمیم کمیته مرکزی] است که او به عضویت کمیته مرکزی در می‌آید، در جلسه مرداد ماهِ مرکزیت به عنوان مسئول تشکیلات خارج کشور تعیین می‌شود و در مرداد یا شهریور به فرانسه می‌رود.»

حتی اگر توکل راست بگوید (که نمی‌گوید)، حسین زهری در پست مشاور مالی کمیته مرکزی (از آذر ۶۰)، منطقی است که مسئول دریافت کمک مالی از سفارت عراق بوده باشد، و این ربطی به "مسئول تشکیلات خارج کشور شدن" زهری ندارد!

به هر روی، این ترکیبِ مرکزیت دوام چندانی نداشت. چند روز پس از برگزاری کنگره، محسن مدیرشانه‌چی در درگیری کشته می‌شود. محمدرضا بهکیش، هادی و یدالله گل‌مژده (نظام) نیز در اسفند ۶۰ کشته شدند. بدین‌ترتیب از کل اعضای کمیته مرکزی، تنها ۳ نفر باقی ماندند. سه سلطانی که به هیچوجه در یک "اقلیم" نمی‌گنجیدند!

* برگزاری پلنوم و دستاوردهای آن (زمستان ۱۳۶۱)

«یک سال پس از کنگره اول سازمان، پلنوم وسیع مرکزیت، مرکب از اعضاء مرکزیت، مشاورین و مسئولین بخش‌های مختلفِ تشکیلات برگزار شد. مباحث و جمع‌بندی پلنوم حاکی از این است که در زمینه انجام وظایف فوری سازمان در برخی بخش‌های تشکیلات کم‌کاری‌های محسوسی وجود داشته که ضمن برخورد قاطع با مسئولین و تمام رفقایی که در انجام وظایف خود قصور ورزیده‌اند، بر پایان بخشیدن فوری به این نواقص و کمبودها تصریح شده است.» [نشریه کار شماره ۱۶۴ ـ شنبه ۱۴ اسفند ۶۱]

این پلنوم، مخالفان و منتقدین رهبریت سازمان را عناصر اپورتونیست و حاملین ایدئولوژی خرده‌بورژوایی و ضد تشکیلات می‌نامد که عقاید انحرافی خود را در جریان کنگره اول آشکار کردند و در اعتراض به مصوبات کنگره استعفا دادند و از آن زمان به "مستعفی‌ها" معروف شدند.

نشریه کار ادامه می‌دهد: «این افراد از طریق برقراری مناسبات فراتشکیلاتی، یک فراکسیون ضدتشکیلاتی ایجاد کرده و در تدارک انشعاب بودند... افراد این فراکسیون را اعضا واحد چاپ و توزیع (واحد شمارش) تشکیل می‌دادند.» [همان]

نشریه "کار" که این افراد را اخلال‌گر معرفی می‌کند، مدعی است که آنان از توزیع نشریه خودداری کردند و مسئول چاپ هم استعفا کرد: «چند تن دیگر از افراد این گرایش از اواسط اسفند ۶۰ از پذیرش مسئولیت و یا انجام وظیفه محوله‌ی سازمانی سر باز زدند.» به همین دلیل مرکزیت تصمیم به برگزاری یک پلنوم وسیع می‌گیرد. ولی به علت ضربات زمستان ۶۰ به سازمان، تشکیل این پلنوم به تعویق می‌افتد. نشریه کار اعضا فراکسیون مستعفی‌ها را ۴ تن اعلام می‌کند و در مورد شرایط حوزه‌ها و کمیته‌های تشکیلات در مقطع تابستان ۶۱ می‌نویسد مسئول شاخه شمال پس از کنگره یکی از عناصر وابسته به جریان ضدتشکیلاتی تروتسکیستی بود... عامل نابسامانی‌ها و اختلالات، نه "تشکیلات شمال" بلکه شاخه یا کمیته شمال بود. این شاخه چند جزوه که حاوی نقطه‌نظرات انحرافی آن‌ها بود، نوشته و بدون اجازه مسئولین، در سطح شاخه توزیع می‌کند... سازمان پس از انشعابِ جریان تروتسکیست در تیرماه ۶۱ ، مسئول کمیته شمال (بابک) را برکنار و برخورد سازنده‌ای با او می‌کند!

چند نکته در گزارش نشریه کار از "دستاوردهای پلنوم وسیع"، قابل‌توجه است. اولین سوالی که در ذهن خواننده شکل می‌گیرد این است: کدام دستاوردها؟! در این گزارش ما دستاوردی نمی‌بینیم، مگر آن که استعفاها، اخراج‌ها و پرونده‌سازی‌های مرکزیت علیه اعضا را "دستاورد" محسوب کنیم. خودِ توکل بعدها در مقدمه‌ی کتاب "اسناد کمیسیون تحقیق" می‌نویسد: «تضعیف سازمان در نتیجه ضربات رژیم چنان محسوس بود که پلنوم حتی نتوانست از جمع اعضا باقی‌مانده سازمان، لااقل یک رهبری ۵ نفره انتخاب کند و تنها همان چهار عضو را تا برگزاری کنگره تایید نمود.»

نکته دوم این‌که طبق اساسنامه در چنین شرایط می‌بایست حداکثر ظرف شش ماه کنگره اضطرار برای تعیین تکلیف مرکزیت برگزار شود. اما جناب توکل و سامع با انتصاب دو نفر ـ اعظم و بهرام ـ به کار خود ادامه می‌دهد و برگزاری کنگره‌ای که نویدش را می‌دهد آنقدر به تعویق می‌افتد که ابتدا سامع اخراج می‌شود و کمیته مرکزی سه نفره می‌شود، سپس بابک که به عدم برگزاری کنگره و فساد رهبری انتقاد و اعتراض داشت، اخراج و زیر ضرب پلیس قرار می‌گیرد و دسته آخر هم جریان رفیق‌کشی گاپیلون در ۴ بهمن ۱۳۶۴ (یعنی سه سال بعد) پیش می‌آید و سازمان در اثر تنگ‌نظری و قدرت‌طلبی مرکزیت آن از هم می‌پاشد. در واقع مرکزیت که به شکلی مداوم به بهانه‌ی عدم‌رعایت برنامه و اساس‌نامه مصوب دست به اخراج و تعلیق اعضا می‌پردازد، خود بزرگ‌ترین ناقض اساس‌نامه بوده است. و نکته سوم این که هنگامی که رهبری تشکیلاتی، خود اصلی‌ترین محفل و باند سازمان را تشکیل می‌دهد، چیزی جز فراکسیون‌سازی و دسته‌بندی و محفلیسم در درون تشکیلات انتظار دیگری نمی‌توان داشت.

* **جریان "مستعفی‌ها"** (سازمان آزادی کار و سازمان فدایی)

در گیرودار تدارکات برگزاری کنگره اول بود که نخستین انشقاق در رهبری سازمان بروز کرد و شش عضو با تجربه به رهبری حیدر که از اعضا هیئت تحریریه "نشریه کار" و از نظریه‌پردازان اصلی در جریان جدایی از اکثریت

بود، استعفا دادند. این گروه با عنوان "مستعفیون" شناخته شدند. گفته می‌شود حیدر برخلاف توکل، برگزیدن تاکتیک مسلحانه و فراخوان تشکیل جوخه‌های رزمی، پس از ۳۰ خرداد ۶۰ را نادرست و آن را زودرس می‌دانست. هرچه که بود حیدر از موضعی راست با توکل زاویه داشت. مهدی سامع درباره گروه "مستعفیون" می‌نویسد: «افراد این جناح در کنگره شرکت کردند و برای پروسه کار کنگره، یک طرح ارائه دادند که با رای‌گیری از شرکت کنندگان، مورد قبول واقع نشد و بنابراین کنگره را ترک کردند.» [مهدی سامع ـ جزوه‌ی تداوم]

کسانی که "گروه مستعفی‌ها" را تشکیل می‌دادند، عبارت بودند از: حیدر، رسول، آذرنوش، پرویز نویدی، صمد آینه‌چی، نسرین رضایی. [لازم به ذکر است که چند ماه پیش از برگزاری کنگره، بهروز (عبدالرسول آذرنوش) از مسئولیت‌های خود استعفا داده بود.] این افراد در اوایل سال ۱۳۶۱ به کردستان و سپس به خارج کشور رفتند. در پاریس نشریه "کار تئوریک" را منتشر کردند. مستعفیون در سال ۱۳۶۴ "سازمان آزادی کار" را تشکیل دادند و بدین‌ترتیب نشریه "کار" دیگری به وجود آمد. در سال ۱۳۶۸ این سازمان با "سازمان فداییان خلق" (کشتگر) وحدت کرد و "سازمان فدایی" را به وجود آوردند. از این زمان نشریه "اتحاد کار" به عنوان ارگان مرکزی این سازمان منتشر شد.

توکل در گفتگو با نشریه "کار" درباره‌ی جدا شدن مستعفی‌ها می‌گوید: «می‌خواهم به این نکته اشاره کنم که گرچه جدایی آن‌ها از موضع راست صورت گرفت و بعداً هم متأسفانه همین مسیر را با سرعت بیش‌تری ادامه دادند، اما شیوه برخوردشان با سازمان، سیاسی بود و با پرنسیب‌ترین گروهی بودند که از سازمان جدا شدند. نه هو و جنجال‌های تبلیغاتی به راه انداختند و نه ضربه‌ای به سازمان زدند.» [نشریه "کار" ـ شماره‌های ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳]

لیکن "با پرنسیب" بودن مستعفی‌ها مانع از آن نمی‌شود که در گزارش کنگره (کار شماره ۱۴۰) و در گزارش پلنوم سال ۶۱ (نشریه کار شماره ۱۶۴) مثل دیگر منتقدان، "عناصر اپورتونیست"، ضدتشکیلات و سازمان‌شکن، رفرمیست و رویزیونیست و حاملین "ایدئولوژی خرده‌بورژوایی" و دارای "عقاید انحرافی" خوانده شوند!

اما روایت مغشوش علی کشتگر از این تحولات چنین است: «پس از جدایی از اکثریت، در پی وحدت با گروه‌های جدا شده از سازمان و سایر جریاناتی بودیم که خواهان استقلال از "حزب توده" و شوروی بودند. وحدت با "سازمان اتحاد کار" در راستای همین پروژه بود. اما در جریان مباحثات وحدت متوجه شدم که تفکر اردوگاهی در جریان "اتحاد کار" به شدت رخنه دارد.»

ابتدا این موضوع را وضوح ببخشیم که سازمانی به نام "اتحاد کار" وجود نداشته است که کشتگر بخواهد با آن وحدت کند! بر ما روشن نیست که این اغتشاش در روایت‌ها از تاریخچه فداییان، و این مبهم‌گویی‌ها سهوا یا عمدا صورت می‌گیرد. در واقع جریان کشتگر با تعدادی از اعضای جدا شده‌ی "سازمان آزادی کار" وحدت می‌کند و "سازمان فدایی" را شکل می‌دهد و "اتحادکار" نام نشریه این سازمان جدیدالتاسیس بوده است. هرچه که بود، علی

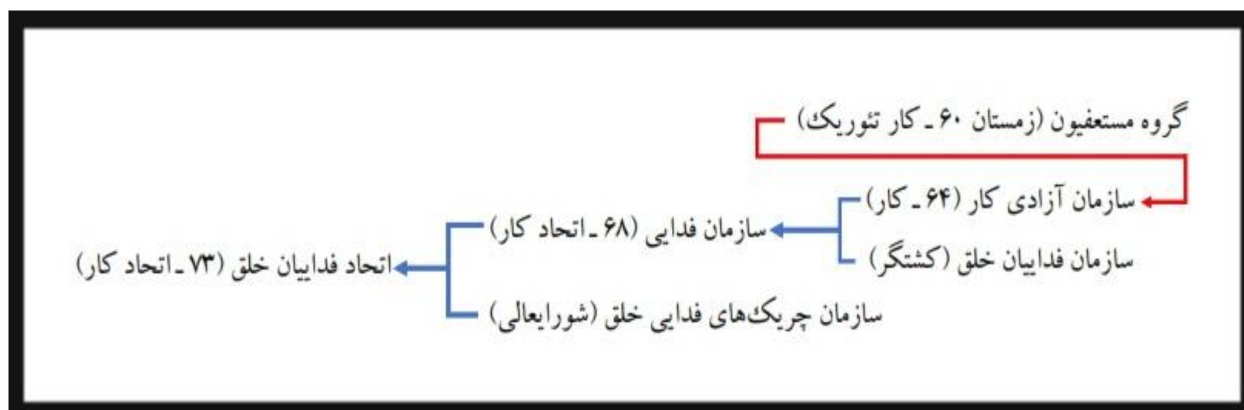
کشتگر وحدت با "سازمان فدایی" را نیز تاب نیاورد، از این مجموعه جدا شد و در بیانیه‌ای به تاریخ ۲۸ آذر ۱۳۶۸ مسئولین سازمان مذکور را به رابطه با رژیم بعث عراق متهم کرد، و این را دلیل جدایی خود خواند.

در نمودار زیر شِمایی از این انشعابات و وحدت‌ها ارائه شده است:

[نمودار شماره ۱]

* گرایش سوسیالیسم انقلابی

اما شکاف درون "اقلیت" فقط به "مستعفیون" ختم نشد. یکی دیگر از گروه‌بندی‌ها در کنگره اول، فراکسیونِ



موسوم به "سوسیالیسم انقلابی" بود. رهبری این گرایش با رحیم (علیرضا محفوظی) و هاشم (عباس هاشمی) و محمدرضا بهکیش [جعفر پنجه‌شاهی (خشایار) نیز از اعضا گرایش سوسیالیسم انقلابی بود که در سال ۶۱ کشته شد] بود. رحیم خود را مارکسیست انقلابی معرفی می‌کرد و در تشکیلات به "رحیم تئوریک" معروف بود. هاشم موارد اختلاف فراکسیون خود را با جناح غالب کنگره چنین برمی‌شمارد: «طفره رفتن جناح غالب از مبارزه ایدئولوژیک علنی، ساختار علنی و ضربه‌پذیر تشکیلات به ویژه هواداران، اختلاف بر سر تمرکز بر جنبش کارگری و سوسیالیستی، که ما معتقد بودیم بدون یک روش کار سوسیالیستی نمی‌توانیم به رشد و توسعه جنبش کارگری و سوسیالیستی یاری رسانیم. اختلاف بر سر استالینیسم مسلط بر رهبری سازمان، تمایل و گرایش سامع و توکل به پیوستن به "شورای ملی مقاومت". در صورتی که ما به "کمیته‌های کارخانه" فکر می‌کردیم و اصولا مخالف کسب قدرت به هر قیمت و به هر وسیله بودیم.» [سیامند ـ مروری بر سازمان‌های چپ در تبعید ـ مجله آرش ۱۰۰]

یکی دیگر از موارد اختلاف گرایش سوسیالیسم انقلابی با مرکزیت، انتقاد به تز "انقلاب مرحله‌ای"، از سوی جناح توکل بود.

مهدی سامع و توکل هر دو طرفدار پیوستن به "شورای ملی مقاومت" بودند. منتهی توکل برخلاف سامع که به دنبال پیوستن بدون قیدوشرط بود، پیوستن را منوط به پذیرش برنامه عمل "اقلیت" می‌کرد. [از قضا "برنامه عمل" درست همان‌چیزی بود که اقلیت هیچگاه نداشت!]

عباس توکل درباره گرایش سوسیالیسم انقلابی که به گفته او، در اوایل سال ۶۱ انشعاب کردند، می‌گوید: «گرایش دیگری نیز وجود داشت که در آن مقطع ضربه‌ای جدی به سازمان وارد آورد. یک گرایش تروتسکیستی بود که پس از انشعاب (از اکثریت)، در جریان اقلیت رشد کرده بود و متاسفانه برخی از کادرهای سازمان نیز به آن گرایش یافته بودند... این گرایش پس از کنگره در پی انشعاب برآمد و در اوایل سال ۶۱ به نام "گرایش سوسیالیسم انقلابی" انشعاب کردند.» [توکل ـ اسناد کمیسیون تحقیق و بررسی در مورد ۴ بهمن ـ ص ۱۱]

«نماینده نظری این گرایش، فردی به نام رحیم بود که نظرات تروتسکیستی پیدا کرده بود. در حوزه چاپ که مسئولیت سیاسی آن را بر عهده داشت، توانسته بود نیروهای این بخش را از نظر سیاسی تحت تأثیر قرار دهد و در کنگره، به سازمان اعلان جنگ کردند...» [گفتگو با رفیق توکل ـ نشریه "کار" شماره‌های ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳]

یکی از خصوصیات توکل که باید هنگام مطالعه تاریخ اقلیت بدان توجه داشت، آن است که وی از تمامی اخراج‌ها و تصفیه‌هایی که توسط باند او و هم‌پیمانانِ مقطعی‌اش در سازمان اتفاق افتاده، به عنوان انشعاب یاد می‌کند. برای مثال در این مقطع یعنی پس از ضربات اسفند ۶۰ و از دست رفتن چهار تن از اعضای رهبری سازمان، توکل وجود هاشم و رحیم را در سطوح رهبری، تهدیدی برای موقعیت خویش می‌دید. به همین دلیل در پی سازش با مهدی سامع، حریف را اخراج و از سر راه برمی‌دارد. (البته در این‌جا منظور به هیچوجه تایید باند مقابل نیست.)

مهدی سامع نیز با فراموش کردن نقش خود در حذف هاشم و هوادارانش، می‌نویسد: «جدایی جریان "سوسیالیسم انقلابی" سازمان اقلیت را منسجم‌تر ننمود. اکبر کامیابی (توکل) به شیوه‌های ضددموکراتیک خود ادامه می‌داد و در صدد قبضه کامل اقلیت بود.» [مهدی سامع ـ جزوه "تداوم"]

سامع در جایی دیگر در توجیه عملکرد ضدتشکیلاتیِ اخراج هاشم، موضوع غیبت خودش در زمان تصمیم‌گیری درباره هاشم را پیش می‌کشد ولی توضیح نمی‌دهد که چرا پس از بازگشت، حرکت خودسرانه‌ی توکل را نه تنها محکوم و از هاشم حمایت نکرد، بلکه آن را تایید نیز کرد: «ضرباتِ پس از کنگره تضاد بین توکل و هاشم را تشدید کرد. توکل طی نامه‌ای از من خواست که برای جلسه اضطراری کمیته مرکزی به تهران بروم و من در حالی که در کردستان کارهای زیادی باید انجام می‌دادم، در اردیبهشت سال ۱۳۶۱ در جلسه کمیته مرکزی در تهران شرکت کردم. مستوره احمدزاده در این جلسه شرکت می‌کرد اما به یاد نمی‌آورم که رحیم در این جلسه شرکت داشته باشد. جلسه بسیار پر تشنج بود. توکل تصمیم داشت که هاشم را از دور خارج کند و هاشم هم که نظرات خوبی برای دفاع از سازمان در مقابل ضربات داشت، جابه‌جا وارد بازی برنامه‌ریزی شده‌ی توکل می‌شد. من پیشنهاد

کردم که بر اساس شرایط اضطراری، کمیته مرکزی و کادرها و فعالان سازمان که زیر ضرب هستند به کردستان منتقل شوند. کمیته مرکزی در کردستان به سر و سامان دادن امور بپردازد و تا آنجا که می‌تواند با انتقال افراد به کردستان و سازماندهی جدید برای برگزاری یک نشست فوق‌العاده برای بررسی اختلافات و تعیین تکلیف با آن تلاش کند. این پیشنهاد پذیرفته شد و قرار شد که با جدیت به اجرا درآید. من به کردستان برگشتم و کم‌کم دیگران هم به کردستان می‌آمدند... وقتی برگشتم دیدم همه‌ی توصیه‌ها نادیده گرفته شده و توکل یک نفره تصمیم به اخراج هاشم گرفته، هاشم هم از مقر مرکزی سازمان به یکی از روستاهای مجاور آن رفته و برای خودش ارتباطات جدیدی ایجاد کرده است.» [سیامند زندی ـ مروری بر سازمان‌های چپ در تبعید ـ مجله آرش ۱۰۰]

سرانجام پس از اخراج خودسرانه‌ی هاشم توسط توکل، اوایل سال ۶۱ (تیرماه) "گرایش سوسیالیسم انقلابی" از سازمان جدا شد. هاشم (عباس هاشمی) ابتدا با انتشار اطلاعیه‌ای با نام "سازمان چریک‌های فدایی خلق" (گرایش سوسیالیسم انقلابی) اعلام موجودیت کرد. پنج شماره از نشریه "نظم کارگر" را در داخل کشور منتشر کرد، ولی چون توفیقی نیافت، رها کرد و به پاریس رفت. در خارج از کشور با همراهی تراب ثالث برای مدتی نشریه‌ی "سوسیالیسم و انقلاب" را منتشر می‌کرد. رحیم از کار تشکیلاتی کناره گرفت و به کار تحقیقی پیرامون تاریخ باستان پرداخت!

*** سچفخا پیرو برنامه (هویت)**

شکاف سوم که در زمان کنگره هنوز در مرحله جنینی بود مربوط به جناح مهدی سامع و محسن مدیرشانه‌چی بود که از پیوستن به "شورای ملی مقاومت" حمایت می‌کردند.

در زمستان ۱۳۶۱ "پلنوم وسیع" سازمان برگزار و قرار بر این شد که کنگره تا چند ماه دیگر تشکیل شود. تا این زمان چهار تن از اعضای کمیته مرکزی کشته و یک نفر اخراج شده بود. از مشاورین مرکزیت نیز یک نفر دستگیر و دیگری از سازمان جدا شده بود. مرکزیت دو نفره‌ی باقیمانده، یعنی توکل و سامع مطابق اساسنامه مصوب کنگره اول موظف بودند طی مدت شش ماه کنگره اضطراری را برای ترمیم کمیته مرکزی فرا بخوانند، ولی این کنگره حتی تا چهار سال بعد و فروپاشی سچفخا، هرگز تشکیل نشد. در عوض به منظور ترمیم موقت کمیته مرکزی با پیشنهاد توکل و تایید سامع (که دیگر خود را اختیاردار تمام و کمال سازمان می‌دانستند)، حسین زهری را که پیش‌تر مسئول کمیته خارج کشور شده بود و در پاریس اقامت داشت و امور مالی و غیره را مدیریت می‌کرد، به علاوه‌ی مستوره احمدزاده، به کمیته مرکزی اضافه کردند. مهدی سامع خیلی زود متوجه شد که بازی را به توکل باخته است، چرا که با این انتصاب‌ها و بعد با آمدن مصطفی مدنی به کردستان، جناح توکل تقویت شد. در همین دوره بود که اقلیت یک ایستگاه رادیویی با نام "صدای فدایی" راه‌اندازی کرد.

پس از موفقیت در حذف جناح‌های رقیب (مستعفیون و گرایش سوسیالیسم انقلابی) نوبت به زورآزمایی توکل و سامع رسید، و بدین‌ترتیب شکاف دیگری در تشکیلات اقلیت آشکار شد. این‌بار توکل با هم‌دستی زهری قصد حذف مهدی سامع (مسئول شاخه کردستان) را داشت و برای این‌کار مترصد بهانه‌ای بود. مهدی سامع واقعه‌ای را که دستاویز اخراج وی از سازمان شد، چنین روایت می‌کند: «از کمیته مرکزی، من و توکل مانده بودیم و از مشاوران کمیته مرکزی مستوره. ما اول مستوره را وارد کمیته مرکزی کردیم و بعد حسین زهری را. همچنین زینت میرهاشمی، زنده یادان نفیسه ناصری و اشرف بهکیش را به مشاورین کمیته مرکزی انتخاب کردیم. این اقدام اعتراض زیادی را برانگیخت. بعضی از افراد می‌گفتند که باید از تشکیلات نظرخواهی می‌شد. مدافع حسین زهری که بیشترین اعتراض در مورد او بود، توکل بود و علت آن هم این بود که همه امکانات تدارکاتی سازمان و به ویژه ارتباط مسایل مالی در خارج که قبلا همه این‌ها در مسئولیت هادی بود، پس از ضربات در اختیار حسین زهری قرار گرفته بود. در این زمان شاخه کردستان بسیار فعال بود و چندین عملیات مهم انجام داد که در آن تعدادی از کادرهای برجسته سازمان در بخش کردستان به شهادت رسیدند... کمیته کردستان همراه با کمیته نظامی کردستان تصمیم گرفت که به مناسبت ۱۹ بهمن (۱۳۶۱) چند عملیات در کردستان انجام گیرد. سه عملیات توسط کمیته کردستان طراحی شد و واحدهای پیشمرگ راهیِ منطقه عملیات شدند. فقط یکی از این سه عملیات توانست صورت گیرد. عملیات در ابتدا موفقیت‌آمیز بود و ضربه هم نداشت. اما پس از اجرای عملیات فرمانده دسته تصمیم می‌گیرد که برای جمع‌آوری وسائل باقی‌مانده از نیروهای رژیم، به عملیات ادامه دهد. این زمان اضافه سبب می‌شود که رژیم نیروهای زیادی را وارد صحنه کند که متاسفانه منجر به شهادت ۱۱ تن از پیشمرگان سازمان و فرمانده دسته، زنده‌یاد مسعود رحمتی می‌شود... پس از این عملیات برای کسانی که مترصد بهانه‌گیری بودند فرصت مناسبی پیش می‌آید. توکل بخشی از تشکیلات را به شدت علیه من تحریک کرد. در آن شرایط من برای این که یک فاجعه پیش نیاید از مسئولیت کمیته کردستان استعفا دادم... اما توکل به همین هم قناعت نکرد و در خرداد سال ۶۲ جلسه کمیته مرکزی برای تصمیم‌گیری در مورد من را تشکیل داد. این جلسه با حضور من، توکل، حسین زهری، مستوره و بدون حضور مشاوران کمیته مرکزی تشکیل و طی ۱۵ دقیقه حکم اخراج از پیش تنظیم شده را به دست من داد.» [سیامند زندی ـ مروری بر سازمان‌های چپ در تبعید ـ مجله آرش ۱۰۰]

اما واقعیت این است مهدی سامع که متوجه تزلزل موقعیت‌اش در مرکزیت، پس از انتصاب حسین زهری (بهرام) شده بود، با هدف کسب دوباره موقعیت هژمونیک خود در سازمان، عملیات بهمن ۶۱ را طراحی کرد که موجب از دست رفتن ۱۱ پیشمرگه شد. سال‌ها بعد توکل در کمیسیونی می‌گوید که اگر سامع اخراج نشده بود و مقر را ترک نکرده بود، محال بود که پیشمرگه‌ها بگذارند زنده بماند.

مهدی سامع پس از مدتی سرگردانی، با کمک مجاهدین مقری در کردستان ایجاد می‌کند. خودش در جزوه "تداوم"، چنین توضیح می‌دهد: «در تیرماه ۱۳۶۲، من برنامه (هویت) سچفخا را اعلام و پس از مدتی تحت نام "سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران ـ پیرو برنامه (هویت)" به "شورای ملی مقاومت" پیوستیم. در بهمن ۱۳۶۸ پسوند پیرو برنامه (هویت) را از نام خود حذف و با نام "سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران" به فعالیت ادامه دادیم.»

باز هم سامع حقیقت را نمی‌گوید یا حداقل همه‌ی حقیقت را نمی‌گوید. "سازمان چریک‌های فدایی خلق پیرو برنامه (هویت)" در ۱۹ بهمن ۱۳۶۲ اعلام موجودیت می‌کند. [نبرد خلق شماره ۱ ـ شهریور ۶۳] در صورتی که پیش از آن سامع و همسرش (زینت میرهاشمی)، به صورت "فرد" به شورای ملی مقاومت پیوسته بودند و با استفاده از امکانات مالی مجاهدین، در پاریس اقامت داشتند. تشکیل سازمان و اعلام موجودیت‌اش در واقع به توصیه مسعود رجوی صورت می‌گیرد که ترجیح می‌داد این دو نفر به عنوان نماینده‌ی یک "سازمان" به شورا بپیوندند و نه به عنوان "فرد". خانبابا تهرانی که خود از اعضای شورای ملی مقاومت بوده است، در همین رابطه می‌گوید: «سامع شش هفت ماه پیش از آن که اعلام سازمان کند، به عنوان فرد به عضویت "شورا" درآمده بود و ناگهان اعلام کرد به سازمان تبدیل شده است!» [حمید شوکت ـ نگاهی از درون به جنبش چپ ـ ص ۳۲۷]

در چهارم تیرماه ۱۳۶۲ مهدی سامع (بیژن) نامه‌ای به "دوست رزمنده" خود، مسعود رجوی می‌نویسد و خبر اخراج خود از سازمان را به او اطلاع می‌دهد. سامع در این نامه ضمن ابراز همدلی خود با مجاهدین از مقاله‌ای که در نقد شورای ملی مقاومت در شماره ۱۶۶ نشریه کار منتشر شده بود، اعلام برائت می‌کند. ولی سامع توضیح نمی‌دهد که چرا در "تیر" ماه و پس از اخراج، به صرافت اعلام برائت از مقاله‌ای افتاده است که در "فروردین" ماه منتشر شده بود.

نشریه مجاهد شماره ۱۶۰، نامه‌ی سامع را منتشر می‌کند و از او به عنوان "پرسابقه‌ترین عضو کمیته مرکزی سچفخا (اقلیت)" نام می‌برد. در همین شماره مجاهد، مهدی سامع فردی معرفی می‌شود که به رفع "غائله گنبد" همت گماشت: «در سازمان فدایی بعد از قیام، جریان انحرافی راستی شکل گرفت که در آن هنگام خود را در "زرورق چپ" پوشیده کرده بود. در اوایل سال ۱۳۵۸ که درگیری‌های گنبد پیش آمد. سامع به همراه فدایی شهید محسن مدیرشانه‌چی به رفع آن پرداخت و نقش موثری ایفا کرد و بدین‌وسیله خلاف آن "جریان انحرافی" شنا کرد.»

هرچه که بود «مهدی سامع که سقوط رژیم و پیروزی مجاهدین را قریب‌الوقوع می‌دید، فرصت را غنیمت شمرد تا از قافله عقب نماند. وی پس از پیوستن به شورای ملی مقاومت، به سِمَت وزیر صنایع در دولت موقت در تبعید، برگزیده می‌شود!» [سیروان هدایت وزیری ـ کجا بود آن ماهی قرمز کوچولو ـ سایت اتحاد فداییان خلق]

"نبرد خلق" ارگان رسمی این سازمان است که اولین شماره‌اش ۱۰ شهریور ۱۳۶۳ منتشر شد. (در نسخه الکترونیکی "نبرد خلق" از مهدی سامع، زینت میرهاشمی، منصور امان به عنوان اعضای هیئت تحریریه نام برده شده است.) در بهمن ۱۳۶۸ پسوند "پیرو برنامه (هویت)" از نام سازمان حذف می‌شود و با نام تکراری "سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران" به فعالیت ادامه می‌دهد.

* تحلیلی مختصر از انشعابات اقلیت

اگر در ابتدا اختلافات و بحران‌های درونیِ تشکیلات "اقلیت"، انعکاسی از بحران عمومی اجتماعی و سرکوب مرگبار از سوی قدرت حاکمه بود، ولی در سال‌های بعد، به خصوص از زمستان سال شصت و بعد از کشته شدن اکثریت اعضای رهبری، اختلافات و انشعابات متعدد محصول جاه‌طلبی، فرقه‌گرایی و باندبازی رهبرانِ باقی‌مانده بود. با انشعابات پیاپی "اقلیت"، محفل‌های چند نفره‌ی بسیاری تشکیل شدند که هر کدام قائم به وجود یک نفر در کِسوت رهبر، قطب یا ولی‌فقیه بودند. گروه پیروان برنامه هویت در مهدی سامع خلاصه می‌شد. فداییان اقلیت در توکل، دیگری در حسین زهری، و هریک از آن‌ها نیز خود را مظهر "جنبش فدایی" قلمداد می‌کرد. حماد شیبانی هم خود را "نماد فدایی" می‌دانست. علی ناظر [در حال حاضر مسئول سایت "دیدگاه" است] از هواداران سامع در مقدمه جزوه‌ی "تداوم" می‌نویسد: «یاران سازمان [پیرو برنامه هویت] معتقدند که پویایی و تداوم سچفخا را می‌توان در سه چیز خلاصه نمود: ایدئولوژی، کیان، و مهدی سامع.»

این درست همان چیزی است که فاشیسم و کیش‌خصیت خوانده می‌شود. با این وجود هر کدام از این "رهبران" یکی از علل جدا شدن خود از گروه قبلی را، "خودشیفته‌گی"، "خودمحوری"، "خودبزرگ‌بینی افراطی" و "جاه‌طلبیِ" رهبری قبلی عنوان می‌کنند!!

«فقط در مدت ۵ سال (۱۳۶۱ تا ۱۳۶۶) چهار انشعاب در سازمان چریک‌های فدایی خلق (اقلیت) روی داد که در هر انشعاب، افراد معینی با توطئه‌گری، رقبای خود را تحت عنوان "مبارزه با اپورتونیسم" اخراج می‌کردند: ابتدا توکل و مهدی سامع هم‌پیمان می‌شوند و یکی از اعضای رهبری سازمان (هاشم) را اخراج می‌کنند. سپس توکل و بهرام (حسین زهری) متحد می‌شوند و سامع را اخراج می‌کنند. پس از آن توکل و بهرام؛ مدنی و حماد را اخراج می‌کنند. نهایتا آقای توکل، بهرام را اخراج می‌کند!!!» (حسن ماسالی ـ سیر تحول جنبش چپ و عوامل بحران مداوم آن)

علی فرمانده از اعضای اخراجی اقلیت از زاویه‌ای دیگر می‌نویسد: «پیامد این شکل از تشکیلات در این بود که عملا شما شاهد هیچ‌گونه انشعاب و یا جدا شدن اصولی نیستید. اصولی از این لحاظ که انشعابات می‌بایست، بر بستر یک تمایز کامل ایدئولوژیک و یا برنامه‌ای باشد و یا اینکه انشعابات پس از یک دوره مبارزه ایدئولوژیک به چنان حدی برسد که عملا هر جناح برای پیشبرد اهداف سیاسی و مبارزاتی خود دیگر نتواند این ظرف تشکیلاتی را برای آن اهداف مناسب ببیند... از این رو تمامی انشعابات و جدا شدن‌ها، صرفا نمودی از تنش و بحران رابطه‌ای [*رابطه بین دو*

فرد، نه بین دو تفکر] در اثر عدم وجود عملیِ مناسبات ضابطه‌ای بود! این انشعابات عملا نشان دهنده عدم حضور شکل و روابط سالمی است که تشکیلات در طول سال‌ها به عنوان هدف در جلوی پای خود قرار داده بود. مشکل اساسی در هرکدام از انشعابات، این بود که حضور مناسبات رابطه‌ای به جای ضابطه‌ای، افراد را در مقابل یکدیگر می‌گذاشت. حال این که در یک انشعاب اصولی دو یا چند تفکر در مقابل هم قرار می‌گیرند.» [علی فرمانده ـ تحلیل نظری انشعابات اقلیت ـ آذر ۱۳۸۵]

رحیم در جزوه‌ی "ترازنامه و چشم‌انداز" تحلیل دیگری از ریشه‌های اختلافات درون اقلیت ارائه می‌دهد: «نشریه کار شماره ۱۴۰ از کنگره اول به عنوان "یک گام ارزنده در جنبش کمونیستی ایران" یاد می‌کند ولی این گام چه بود: تبدیل ایده‌آلیزم شورانگیز به ماتریالیسم نفرت‌انگیز!... سازمان، برنامه خود را بازی در بساط دیگران قرار داده است: صرف‌نظر کردن از پیروزی قطعی و کوشیدن برای جدایی بنی‌صدر و مجاهدین... پس از ضربه سال ۱۳۵۵ و از بین رفتن رهبران فدایی، سازمان بدون ستاد فرماندهی شد. از آن پس ترازنامه سازمان تلنباری است از شکست‌ها، و هر بار طعمه‌ی اپورتونیزم شدن.» [رحیم ـ ترازنامه و چشم‌انداز ـ ص ۳ و ۵]

می‌دانیم که اقلیت در سال ۵۹ با شعار "مبارزه ایدئولوژیک را علنی کنیم"، از اکثریت جدا شده بود. رحیم درباره پایبندیِ رهبران سازمان به این شعار می‌نویسد: «اما در قطعنامه اولیه‌ای که به کنگره ارائه کردند، گفتند: "مبارزه‌ی ایدئولوژیکِ علنی، پرنسیبب همیشه‌گی نیست". یعنی گاهی می‌تواند پرنسیب باشد (مثل زمانی که خود بر سر انشعاب بودند) و گاه نه. زمانی که حق "گرایش" مطرح شد، همه‌ی خجالت‌ها را کنار زدند و روح بوروکرات‌منشانه خود را در کف نهادند... در واقع مبارزه ایدئولوژیک مستلزم پذیرش حق گرایش و دسته‌بندی‌های ایدئولوژیک در یک سازمان است. در غیر این صورت مبارزه ایدئولوژیک درونی موضوعیت یا ضرورت پیدا نمی‌کند. اما جناح حاکم بر سازمان، وجود دسته‌بندی‌ها را انکار می‌کرد. آنها با تظاهر به مبارزه با محفل‌گرایی، مبارزه ایدئولوژیک را تبدیل به منازعات فردی کردند. رهبری سازمان تلاش کرد بحران ایدئولوژیک را به بحران تشکیلاتی تقلیل دهد و همه معضلات را ناشی از موانع و دست‌اندازی‌های برون‌تشکیلاتی یا درون تشکیلاتی نشان دهد. یکی از موانع از نظر آنان پیمان رجوی ـ بنی‌صدر بود. آن‌ها در عوضِ تمرکز بر سازماندهی کارگران، بر در هم شکستن پیمان رجوی ـ بنی‌صدر اصرار کردند تا بدین‌وسیله پیمان خودشان با رجوی را شکل دهند. "در نتیجه، بازی در بساط دیگران (شورای ملی مقاومت) جای برنامه عمل کارگری را گرفت و حرکت به سوی رجوی جایگزین حرکت به سوی توده‌ها شد.» [همان ـ ص ۷ و ۸]

«جنگ ترکمن‌صحرا»

بررسی وقایع مربوط به ترکمن‌صحرا و جنگ گنبد، و نقش سچفخا در آن، مسلما از حوزه این کتاب خارج است. نگاه به این وقایع در اینجا صرفا به جهت نشان دادن تناقضات درونی و دسته‌بندی‌هایی است که پس از انقلاب و

تحت رهبری باند فاسد نگهدار ـ کشتگر، در سچفخا شکل گرفت. تناقضات و اختلافاتی که منجر به انشعابات متعدد در سچفخا و در نهایت فروپاشی آن شد. در وقایع گنبد شاهد بروز مَنشی هستیم که پیش از آن در میان سازمان‌های انقلابی چپ بی‌سابقه بود، مَنشی که از آن پس در همه‌ی سازمان‌های موسوم به فدایی جا افتاد و نهادینه شد.

با جنگ اول گنبد در فروردین ۵۸ و دوگانه‌گی و اغتشاش بر سر موضع‌گیری نسبت به آن بود، که نخستین نشانه‌ها از اختلافات و تناقضات درونی سچفخا آشکار شد. در گنبد کسانی که در سنگرها می‌جنگیدند، خودِ اهالی ترکمن‌صحرا بودند. برخلاف آنچه سچفخا سعی در وانمود کردن‌اش داشت، توماج و یارانش وابسته‌گی تشکیلاتی به فداییان نداشتند. آن‌ها انقلابیون مردمی و نماینده‌گان شوراهای ترکمن‌صحرا بودند که از جانب دهقانان و توده‌های زحمتکش منطقه، برای حفظ دستاوردهای مبارزات آن‌ها انتخاب شده بودند تا با نماینده‌گان دولت وارد مذاکره شوند. درست برعکس نماینده‌گان سچفخا که به همراه هیئت دولتی، به ترکمن‌صحرا آمده بودند تا با خاموش کردن آتش اعتراضات، زمینه‌سرکوب و نابودی شوراها را فراهم کنند. این مطلب نه تنها ناقض دلبسته‌گی توماج و یارانش به آرمان‌های فدایی نیست، بلکه به روشنی مَنش عوامفریبانه و ضدانقلابی رهبری سچفخا را نشان می‌دهد.

در واقع روز بعد از شروع درگیری‌ها بود که تازه سازمان از آن مطلع می‌شود. یقینا سازمانی که هنوز بر سر ماهیت دولت به اجماع نرسیده بود، نمی‌توانست موضعی مشخص درباره جنگ گنبد بگیرد. پس از بحث و گفتکوی بسیار در نهایت فداییان به توافق رسیدند که دولت بازرگان یک "دولت ملی" است! بالطبع مبارزه مسلحانه علیه یک "دولت ملی" نمی‌توانست مورد حمایت فداییان باشد. اما این حقیقت را دارودسته‌ی فرخ‌نگهدار و دیگر رهبران وقت سازمان، از بدنه و هواداران خود پنهان داشتند. بدین‌ترتیب توانستند در عین حال که در سرکوب اعتراضات "خلق ترکمن" با مقامات دولتی همکاری داشتند، شعار "ما در کنار خلق ترکمن تا آخرین قطره خون ایستاده‌ایم"، سر دهند. [اشاره به مصاحبه‌ی کشتگر با خبرنگاران خارجی در آن زمان]

«این‌ها [*منظور دهقانان ترکمن‌صحرا است*] شروع به ساختن شوراهای ده می‌کنند. کم‌کم شروع می‌کنند به این که اراضی را به طور مشترک یعنی مشاع بین خودشان بکارند و محصول این‌ها را بین خودشان تقسیم بکنند. نه این که زمین‌ها را بین خودشان تقسیم بکنند، زمین‌ها را به طور مشترک بکارند و محصول آن را تقسیم بکنند... این شوراهای ده به سرعت گسترده می‌شوند. در این زمان با سازمان فدایی ارتباط می‌گیرند. در این دوران افرادی که با سازمان فدایی در ارتباط بودند و خودشان هم ترکمن بودند، به دهقانان در این امر کمک می‌کنند ولی این که سازمان فدایی یعنی بدنه اصلی آن سیاست‌های روشنی در مورد مسایل ترکمن‌صحرا داشته باشد و بخواهد از این سیاست‌ها بهره‌برداری کند، مطلقا در این دوران نبود... در یک جلسه‌ای ما داشتیم، جمشید طاهری‌پور بود، فرخ نگهدار بود، علی کشتگر بود، اشرف دهقانی و... خبر می‌دهند که در ترکمن‌صحرا پاسداران به ستاد فدایی حمله کردند و آیت‌الله خمینی قرار است که یک اطلاعیه‌ای صادر کند علیه سازمان فدایی و حزب‌اللهی‌ها هم در خیابان

انقلاب تهران علیه فداییها شعار میدهند. سازمان فدایی تازه امروز با مسئله ترکمن‌صحرا روبه‌رو می‌شود. [عده‌ای پیشنهاد اخراج هاشم را می‌دهند] بعد از رد شدن پیشنهاد اخراج هاشم، فرخ نگهدار با ابراهیم یزدی، و از طریق او با دولت موقت تماس می‌گیرد. می‌گویند:... ما حاضریم تمام حسن‌نیت خودمان را در رابطه با دولت موقت علیه ترکمن‌ها به شما نشان دهیم. قرار می‌شود هیئتی مرکب از افراد دولتی و چند نفر از فداییها برای مذاکره به ترکمن‌صحرا برود و آتش‌بس برقرار کند. از فداییها مهدی سامع بود، اشرف دهقانی و محسن شانه‌چی انتخاب می‌شوند. سازمان فدایی به هواداران خود دستور می‌دهد که سلاح‌های‌شان را زمین بگذارند... اعضای سازمان از شرکت فداییها در این هیئت خبر نداشتند. مسئله ترکمن‌صحرا نشان داد هوادارانی که جذب سازمان شده بودند (دانشجویان، محصلین و دیگر بخش‌های جامعه) رادیکال‌تر از سازمان بودند. کسانی که از ترکمن‌صحرا به سمت سازمان فدایی آمدند، از سازمان نمی‌خواستند که برای‌شان دولت را تحلیل کند، آن‌ها می‌خواستند که سازمان از مطالبات‌شان دفاع و حمایت کند.» [علیرضا محفوظی ـ پروژه تاریخ شفاهی ایران ـ جلد ۱۶]

بدین‌ترتیب وقتی حکومت، مقاومت ترکمن‌ها در برابر یورش پاسداران را به حساب فداییان گذاشت، وحشت در رهبری سازمان افتاد. «پس از آن که طالقانی حاضر به صحبت تلفنی با نگهدار نشد، این اضطراب بیش‌تر شد. علی کشتگر، نماد فرصت‌طلبیِ محافظه‌کارانه، برای رفع آن "سوءتفاهم" پیشنهاد کرد: "بیایید به دولت امتیاز بدهیم... هر امتیازی که بخواهند. مانند خلع سلاح". کشتگر مرد مصلحت بود. در شرایط اضطرار رنگ از چهره‌اش می‌پرید. نگهدار "امتیاز به صرفه"تری را پیشنهاد داد: «اخراج مسئول گنبد را اعلام کنیم و بدین وسیله خود را از ماجرا به دور داریم.» [همان]

در همان زمان مجاهدین نیز اطلاعیه‌ای دادند و اعلام کردند که در گنبد، دفتر و نماینده‌ای ندارند. به ترکمن‌ها و فداییان هم هشدار دادند که آلت دست بقایای ضدانقلاب نگردند: «انحراف از انقلاب به رهبری امام خمینی به سود امپریالیسم است.»

"مجاهد" با انتساب درگیری‌های گنبد به جریان انحرافی درون سچفخا، توجیهی برای پایان بخشیدن (بخوان سرکوب) به اعتراضات مردم ترکمن توسط مهدی سامع و دیگران (از سچفخا) به همراه ابراهیم یزدی و دولت بازرگان فراهم می‌کند. (در آن هنگام مجاهدین یکسره از حاکمیت خلق به زعامت خمینی سخن می‌گفتند.)

با این احوال جنگ گنبد برای فداییان دو سر سود بود، از طرفی باعث بهبود روابط با دولت و طالقانی شد و از طرف دیگر دلیری‌ها و کشته‌شده‌گان ترکمن‌ها به نام فداییها تمام شد!

علی فرمانده از اعضای قدیمی "اقلیت" معتقد است یکی از مشکلات اساسی چریک‌های فدایی خلق این است که بدنه تشکیلات همیشه در خارج از تشکیلات بوده است. دقیقا به همین دلیل بود که مثلا در زمان انقلاب فرهنگی و هجوم به دانشگاه‌ها، تشکیلات پیشگام در دفاع از دانشگاه با دیگر گروه‌های انقلابی، برخلاف موضع سازمان همراه

می‌شود. در مورد حمایت و شرکت در جنگ ترکمن صحرا نیز همین تعارض را بین تشکیلات و بدنه تشکیلات می‌بینیم. در واقع این "رادیکالیسم" به مرکزیت سازمان تحمیل می‌شد. «اگر از رادیکالیسم سازمان چریک‌های فدایی خلق در دوره پس از انقلاب و یا سال‌های بعد با نام "اقلیت"، صحبت می‌شود، این رادیکالیسم را نباید مدیون صرف سیاست‌ها و حرف‌های رهبری تشکیلات بدانیم، بلکه این رادیکالیسم را می‌باید مدیون فعالیت روزمره توده‌های صدهزار نفره فعالین فدایی "خارج" از این تشکیلات هم دانست.» [علی فرمانده ـ از جنبش فدایی تا تشکیلات‌های فدایی]

«ضربات وارده به سازمان اقلیت» (۶۳ ـ ۶۰)

حماد شیبانی در جزوه‌ای که در آذر ۱۳۶۴ منتشر کرد، ضمن نقد عملکرد مرکزیت، به نقش آن در ضربات مهلک سال‌های ۶۰ تا ۶۳ پرداخت: «وحشت مرگبار توکل از برملا شدن حقایق، مثل سوهانی که تتمه صداقت او و امثال او را تراشیده و از بین برده باشد، وادارش می‌کند تا بی‌محابا به جعل تاریخی دست زند، تا آن‌جا که یک دنیا مقاومت و ازخودگذشتگی، جانبازی و فداکاریِ رفقای بی‌شمار سازمان را که دسته‌دسته به دلیل ندانم‌کاری‌ها، اهمال‌ها و گشادبازی‌های سازمان‌دهندگان امثال او به مسلخ فرستاده شده‌اند، برای پرده‌پوشی بر ضعف‌های خود، لگدمال کند...» [حماد شیبانی ـ سلسله بحث‌های درونی (۴)]

ـ ضربه به رفیق منصور اسکندری: رفیق منصور بی‌تردید از ورزیده‌ترین کادرهای عملی جنبش کمونیستی ایران بود. او در جریان یک نشست سه نفره تشکیلاتی در یک اتومبیل و صرفا به دلیل عدم رعایت اصول و ضوابط اعلام شده‌ی امنیتی مربوط به تردد و تشکیل جلسات ضربه خورد. رفیق منصور عضو مرکزیت سازمان بود اما به دلیل عدم سازماندهی درستِ امکانات توده‌ای در کل سازمان، این رفیق نیز از یک حداقل امکان برای تشکیل جلساتِ بخشی که هدایت آن را به عهده داشت، محروم بود!

ـ ضربات اسفند ماه سال ۶۰: احمد عطاالهی یک ماه پیش از آخرین دستگیری‌اش، هنگام تردد در شهر، به علت لو رفتن پلاک جعلی ماشین‌اش توسط آگاهی دستگیر می‌شود. این مشاور محترم و انتصابیِ مرکزیت به هنگام دستگیری اسلحه که نداشت هیچ، سیانور نیز همراه‌اش نبود. با آن که ظاهرا زندگی مخفی داشت، اما گواهینامه اصلی خود را همراه داشت. به هر حال در اداره آگاهی با نام و نشان شناسایی شد. قبل از اعزام به زندان سپاه، با اقدام جسورانه یک افسر انقلابی هوادار سازمان فرار داده شد. همان زمان بی‌روحیه‌گی مفرط او چه توسط پرسنل یاد شده و چه به وسیله یکی از اعضای تشکیلات که موقع دستگیری با او همراه بود، به مرکزیت گزارش شد. همچنین به مرکزیت اطلاع داده شد که خانواده وی تحت مراقبت پلیس قرار دارد. اما بی‌آنکه کمترین توجه و کنترلی روی او اعمال گردد، در حالت روحی فروریخته رها می‌شود. این حالت در جریان تشدید اختلافات با گرایش تروتسکیستی تشدید می‌شود. [*عطاالهی یک از افراد گرایش سوسیالیسم انقلابی بود*] طبق گزارش تشکیلاتی، پلیس با تعقیب مادر احمد که با او قرار ملاقات داشته است، شب ۲۰ اسفند او را که همچنان نه مسلح بود و نه سیانور حمل می‌کرد، دستگیر می‌کند. احمد بلافاصله تسلیم رژیم می‌گردد. اطلاعات گسترده خود را در اختیار دژخیمان قرار داده، همکاری فعال برای دستگیری رفقا و نابودی سازمان را آغاز می‌کند. پاسداران همان شب به خانه رفیق حمید آزادی مسئول توزیع، می‌ریزند. او را نمی‌یابند و به کمین می‌نشینند. روز ۲۱ اسفند حمید به هنگام مراجعه به خانه‌ی خود درگیر و شهید

می‌شود. روز ۲۲ اسفند محل "شمارش" مورد تهاجم دژخیمان قرار می‌گیرد. رفقا عباس، امیر و جواد و یک رفیق دیگر طی درگیری مسلحانه و بعد از یک مقاومت دلیرانه به شهادت می‌رسند. محل توزیعِ جنوب نیز که یک کارگاه پلاستیک‌زنی بود، روز بعد محاصره و چند رفیق محلی دستگیر می‌شوند. همان روز رفیق نظام که برای سرکشی به آن‌جا رفته بود، طی درگیری به شهادت می‌رسد... رفقا کاظم و خشایار برای گرفتن خبر سلامتی احمد خائن به محل زندگی او مراجعه می‌کنند، پاسداران از پیش در کمین نشسته بودند. طی یک درگیری قهرمانانه این رفقا نیز به شهادت می‌رسند. تا این‌جا علت کلیه ضربات برای رفقای باقیمانده مرکزیت که در تهران بودند، نامشخص می‌ماند. در این میان رفیق هادی همچنان به دنبال پیدا کردن احمد است. به یک کتابفروشی که مرکز ارتباطات کمیته مرکزی بود و احمد طبعا از آن نیز خبر داشت، تلفن می‌زند و سراغ احمد را می‌گیرد. پاسداران از طریق این تلفن برای به مسلخ کشاندن رفیق هادی دام می‌گذارند. یک قرار به رفیق هادی داده می‌شود. رفیق هادی خوشحال از پیدا کردن احمد، موضوع را به سایر رفقا اطلاع می‌دهد، فقط یک مخالفت جزئی با او می‌شود. در محل قرار، پاسداران که روحیات رفیق را خوب می‌شناختند بی‌آنکه جلو بیانند او را به رگبار می‌بندند...

[علت این ضربات] هیچ‌چیز جز اطلاعات نامحدودِ این خائن، بر اساس درک غلط مرکزیت از اصل تمرکز نبود. هیچ‌چیز جز عدم رعایت ابتدایی‌ترین اصول انضباط امنیتی در سطح مرکزیتِ سازمان و عدم دقت در گزین کردن و نیز مبتنی بودن این گزینش، بر اعتماد خودسرانه و خالی از موازین و معیارهای حزبی، نبود. نه ربطی به آنچه توکل به نادرست آن را "دموکراسی‌بازی قلابی" قلمداد می‌کند داشت و نه حتی از نقطه ضعف مشخص سازمان در زمینه مخدوش بودن مرز بین اعضای "سازمان انقلابیون حرفه‌ای و توده هوادار" نشات می‌گرفت. هرچه بود ناشی از لیبرالیزم عنان گسیخته در قالب یک تمرکز صوری بود.

ـ ضربه کارگری اصفهان: بعد از ضربات بزرگ اسفند ۶۰ در تهران، بخش کارگری سازمان در اصفهان نیز به دلیل بی‌توجهی مطلق رفقای سازمانده بخش کارگری، به ویژه مسئول اصلی این بخش، یعنی شخص "رفیق" توکل به ابتدایی‌ترین اصول تلفیق کار مخفی و علنی، بود. آنچه محرز است پلیس نه از طریق "میتینگ" و "جلسات وسیع" و "کنفرانس‌ها" که به جای خود قابل بحث می‌باشد، بلکه همانا از طریق فقدان نظارت و کنترل تشکیلات، به این بخش حیاتی نیز آسیب رساند.

ـ ضربه بزرگ خوزستان: این ضربه با دستگیری و خیانت اکبر صمیمی آغاز شد. علت دستگیری، تردد او با ماشین مصادره‌ای و شناخته شده، به اضافه فقدان هرگونه کنترل و نظارت از طرف مرکزیت بر کار این فرد و تشکیلاتِ تحت اختیار او بود. برای نمونه شهید محمود که به عنوان مسئول کمیته تشکیلاتی خوزستان در پلنوم سال ۶۱ شرکت داشت، این حقیقت را فاش نمود که برخوردها و انتقادات متعدد و مستدل رفقای تشکیلات منطقه نسبت به وضعیت اکبر، از سوی مرکزیت مطلقا بی‌جواب مانده بود...

ـ عثمان: مورد عثمان واقعا یک "شاهکار" تشکیلاتی بود. عثمان کسی بود که از طرف رفیق توکل و به مثابه "تزریق خون تازه به عروق تشکیلات"، به عضویت سازمان درآمده بود. تا آن‌جا که اطلاعات تشکیلاتی نشان می‌دهد این "حرفه‌ایِ همه فن حریف" که نهایت دقت در گزینش او از جانب رفیق توکل به عمل آمده بود(!) و در "کمیته اصلی یکی از شهرهای بزرگ" سازماندهی گردیده بود، در جریان یک دستگیری سریعا به خدمت پلیس درآمد. عثمان تور پلیسی و شبکه تشکیلات دادستانی را با خود به سازمان نفوذ داد. علاوه بر کمیته محلات، تعداد زیادی از رفقای سایر بخش‌ها نیز از طریق شبکه مذکور زیر ضرب رفتند... جالب‌تر از همه اینکه سازمان اقلیت پس از گذشت بیش از ۳۰ سال از ماجرای خیانت عثمان، هنوز نام اصلی او را فاش نکرده است!!

با توجه به آنچه گفته شد، «آیا جز این است که وجود گزین‌شده‌گانی از قماش عثمان، عطاالهی، صمیمی که گزینش آن‌ها نهایت بی‌دقتی و ندانم‌کاری و آلودگیِ گزین‌کنندگان را به گرایشات محفلی نشان می‌دهد، به معنای گشوده نگه داشتن "دروازه" نفوذ پلیس سیاسی از همان بالا و نوک هرم تشکیلاتی است؟!آیا جز این است که هرچه هست در همین سیاست حاکم بر "گزینش" و طرز تفکری نهفته است که گزینش را بر پایه اعتماد محفلی و حساب‌گری‌های کاسبکارانه می‌گذارد و نه بر اساس شناخت تشکیلاتی و ارگانیک از فرد، و تربیت و ارتقاء او بر اساس معیارها و ضوابط حزبی؟!...» [حماد شیبانی ـ سلسله بحث‌های درونی (۴)]

با توجه به دسته‌بندی‌های موجود در "اقلیت"، جای تعجب نیست که حماد در بحث مفصل خود، اشاره‌ای به ماجرای بابک و "کبوتر پَر قیچی" نمی‌کند!!

در حاشیه‌ی مطلب حماد باید یادآور شویم که در پلنوم سال ۶۱، پس از تحلیل و بررسی علل وارد آمدن ضربات پلیس سیاسی به تشکیلات، سرانجام توکل با یافتن "آیه"ای از لنین به بحث پیرامون این ضربات خاتمه می‌دهد: «ضرباتی که سازمان ما طی این مدت متحمل شده است، به دلیل مخدوش بودن مرزِ بین اعضاء و هواداران بوده است... فقدان سازمانی منسجم، منضبط و پنهان‌کار از انقلابیون حرفه‌ای.»

هدف توکل از آویختن به لنین، چیزی جز این نیست که با نسبت دادن علت ضربات به تهمانده‌ی دموکراسی موجود در تشکیلات، درک انحرافی خود از مفهوم "سانترالیسم دموکراتیک" را به کُرسی نشاند. «حرف توکل این است که اگر ما ضربه خورده‌ایم، فقط به این دلیل بوده است که هوادار را با عضو مخلوط کرده‌ایم، وگرنه آن‌هایی را که امثال او گزین می‌کنند و به عنوان عضو در سازمان می‌گمارند [*کنایه به مورد عثمان*] اگر تن‌شان به تن هوادار نخورده باشد، ادامه کاری ما را در جنبش تضمین می‌کنند!!» [همان ـ ص ۶۱]

حماد شیبانی در همین جزوه پیرامون شعار همیشه‌گی اقلیت مبنی بر "مبارزه ایدئولوژیک درونی و علنی" می‌نویسد: «کنگره علاوه بر انتخاب یک هیئت هدایت‌کننده برای بولتن مباحثات علنی که می‌بایستی حداکثر هر دو ماه یکبار انتشار یابد، ایجاد ارگان مباحثات داخلی را نیز به تصویب رساند. بعد از اخراج یا "فرار" الف.ر [*منظور رحیم است*]

رفیق توکل همه‌کاره‌ی مطلق‌العنان این ارگان هم شد. جز یک مورد، هرکس چیزی برای انتشار به او سپرد، به بهانه‌های مختلف یا از انتشار آن سر باز زد و یا نوشته‌اش وسیله‌ای برای تصفیه او شد. نمونه‌ها: رفیق رضا ستوده، یدی، بابک.» [همان]

«فاجعه‌ی گاپیلون ۴ بهمن ۱۳۶۴»

پس از آن که جمهوری اسلامی در سال ۶۳ باقیمانده مناطق آزاد شده کردستان ایران را به تصرف درآورد، نیروهای سازمان به کردستان عراق و استقرار در روستایی به نام "گاپیلون"، عقب‌نشینی کردند. در آستانه‌ی وقایع ۴ بهمن، بحران در تشکیلات اقلیت به بالاترین حد خود رسیده بود. فضای ناامیدی، بی‌انگیزه‌گی و بی‌اعتمادی، بدبینی و عصبیت آن‌چنان فشرده شده بود که تنها در انتظار جرقه‌ای کوچک برای انفجار بود.

گروهی از اعضای کُرد سازمان با نام "اتحادیه انقلابیون خلق کردستان" از سازمان جدا شده بودند. این جدایی بر اساس یک اختلاف بر سر مسائل مشخص نبود. دو دیدگاه کاملاً متفاوت بر سر نه مسائل ایران، بلکه مسائل کل منطقه بود. این گروه اعلام کردند که به عنوان یک عده از انقلابیون کردستان، در راه ایجاد کشور واحد کردستان حرکت خواهند کرد. رهبر این گروه به طرز مشکوکی در سلیمانیه عراق ترور شد. یکی از کادرهای سازمان به نام بهزاد شهلایی هم در واقعه‌ای مشکوک به قتل می‌رسد. اکیپی از کادرهای تشکیلاتی داوطلبانه آماده‌گی خود را برای تحقیق پیرامون این موضوع اعلام می‌کنند اما به دلیل شدت اختلافات کار را نیمه‌تمام رها می‌کنند. این‌بار عده‌ای از دوستان و نزدیکان مقتول پیگیری مسئله را به عهده می‌گیرند. این اکیپ با ارائه یک گزارش ضدونقیض، یکی از کادرها و نیروهای فعال تشکیلات را به نام جمشید علوی‌نسب متهم می‌کند که در قتل دست داشته است. کمیسیونی غیرتخصصی در مسائل جنایی و حقوقی، علوی‌نسب را به اعدام محکوم می‌کند و حکم اجرا می‌شود. این به معنای رسمیت یافتن قانون قصاص در یک "تشکیلات کمونیستی" بود!

بی‌تردید همه‌ی این موارد به زودی به شعله‌ور شدن ناگهانیِ آتش زیر خاکستر می‌انجامید. عده‌ی زیادی همراه با اِعمال خشونت اخراج شده بودند. جو رعب و وحشت بر تشکیلات حاکم بود. بسیاری دچار ناراحتی‌های عصبی و روانی، از آسیب‌های روحی رنج می‌بردند، بی‌آنکه به مشکلات آنان توجهی شود. گرایشات اگوئیستی (خودمحوربینی) که از جانب مرکزیت به دیگران سرایت می‌کرد، تمامی وجوه تشکیلاتی را چنان آلوده کرده بود که همه نسبت به یکدیگر بی‌اعتماد یا بی‌اعتنا شده بودند.

در این شرایط اختلافات و دسته‌بندی‌های موجود نیز به شکلی حادتر ادامه می‌یافت. در راس این دسته‌بندی‌ها در یک طرف توکل، مستوره، زهری و در طرف دیگر مصطفی مدنی، حماد شیبانی و فرید (از جناح چپ اکثریت و از اعضای کمیته کردستان) وجود داشتند. این بار تصفیه و انشعاب شکلی خشونت‌آمیز پیدا کرد.

ظاهر ماجرا از این قرار بوده است که گروهی از اخراج‌شده‌گان و معترضان به نظریات و عملکرد رهبری سازمان، روز چهارم بهمن برای بیان اعتراض نسبت به مرکزیت، به سوی مقر فرستنده رادیویی "صدای فدایی" در گاپیلون

حرکت می‌کنند. اما بدبینی‌های فی‌مابین آنچنان عمیق بوده است که حرکت معترضین به مثابه تلاشی برای تسخیر مقر رادیو تلقی می‌گردد و همین امر به درگیری مسلحانه و خونین بین طرفداران کمیته مرکزی مستقر در مقر رادیو و معترضین منجر می‌شود. غائله با دخالت "اتحادیه میهنی کردستان (عراق)" خاتمه می‌پذیرد. پس از آن هر سوی ماجرا با انتشار اطلاعیه‌ها و بیانیه‌هایی سوی دیگر را به خیانت و "خروج از صف پرولتاریا" متهم می‌کند!

مسئله‌ی درگیری درون گروهی و کشتار شماری از فدائیان خلق توسط نیروهای خودی، نقطه عطف دیگری در تاریخِ سازمان اقلیت بود. یدی شیشوانی که در زمره‌ی شاهدان و ناظران این کشتار است، این گونه به شرح ماوقع می‌پردازد: «بعد از اخراج مهدی سامع بحران سازمان فروکش نکرد. به همراه بدتر شدن وضعیت در داخل کشور که با ضربات متعددی توام بود و به همراه عقب‌نشینی از کردستان ایران به کردستان عراق، اختلافات و دسته‌بندی‌ها ادامه یافت تا در آستانه کنگره دوم این دسته‌بندی‌ها شدید شد. بخشی از کادرها و مسئولین داخل نیز به کردستان آمدند تا کنگره برگزار شود. تاخیر در برگزاری کنگره و نبود فضای باز و علنی مباحثات به دسته‌بندی‌ها دامن زد. تلاش رفقای تازه‌وارد، ازجمله خود بنده، برای پایان دادن به این دسته‌بندی‌ها به جایی نرسید. ناگفته نماند که چند ماه قبل از فاجعه ۴ بهمن کتابی نوشته بودم تحت عنوان "انقلاب ایران و وظایف پرلتاریا" که منتظر انتشار آن بودم، اما توکل با انتشار آن مخالفت می‌کرد و پایداری من بر روی پرنسیب مبارزه نظری علنی که از مصوبات کنگره بود، باعث شد تا در یک جلسه توکل، حسین زهری و مستوره احمدزاده، مرا اخراج کردند. این سیاست اخراج و تهدید تا ۴ بهمن ادامه یافت. من در این مقطع اخراجی بودم. این اختلافات، بالاخره در روز ۴ بهمن به یک فاجعه منجر شد.»

مصطفی مدنی که خود یکی دیگر از مسببان درگیری چهارم بهمن بوده است، ماجرا را به تفصیل شرح می‌دهد: «رهبری اقلیت در کردستان هر روز بحران جدیدی می‌آفرید. رهبری جدید یک روز علیه "حزب دمکرات" و قطع رابطه کامل با آن برمی‌خاست و یک روز علیه "راه کارگر" و اِعمال سیاست بایکوت در قبال آن. به گونه‌ای که هیچکس اجازه‌ی حتی دیدار دوستانه با رفقای خود در اردوگاه "راه کارگر" را نداشت. در خارج از کشور هر روز خبر حمله و هجوم نیروهای اقلیت به میز کتاب دیگر جریانات سیاسی، گوش را کر می‌کرد. به خصوص از ضرب و شتم در "سیته یونیورسیته" پاریس نیز با افتخار صحبت می‌شد. در کردستان در داخل تشکیلات، «کلاه بوقی» برای هر عضو مخالف این جنجال‌ها، از پیش آماده بود و اگر کارساز نمی‌افتاد، اخراج قطعی می‌شد. در پاره‌ای موارد تهدیدهای جدی با اسلحه را هم دیده بودیم. علی‌رغم این، من به همه این‌ها آنچه را که هرگز جز در سینه نگفته‌ام اضافه می‌کنم: ۴ بهمن ادامه‌ی فقط این رفتار نباید به حساب بیاید. از نظر من دلارهای کلانی که دستگاه امنیتی صدام دور از چشم اعضأ تشکیلات در اختیار رهبری اقلیت قرار می‌داد و اسلحه‌هائی که مخفیانه در بازار سیاه به دلار مبدل می‌گشت، عامل اصلی جسارت شوم رهبری برای دستور تیراندازی روی دوستان خویش بود. رهبری

بی‌دسترسی به این «گنجینه»ی قدرت‌بخش، هرگز جسارت چنین تصمیم مهیبی را نمی‌توانست داشته باشد. آیا آن رهبری‌ای که به نیروی درونی خویش و توان توده‌های تشکیلات اتکاء داشته باشد، دستور تیر روی دوست را به مخیله خویش راه خواهد داد؟ نه! مطلقا نه!

این «نه» عامل گناه مرا نیز در ایجاد چنین فاجعه‌ای فراهم آورد. من شاید از معدود افرادی بودم که می‌توانستم جلو این فاجعه را بگیرم ولی نگرفتم، چون هرگز باور نداشتم که اسلحه‌های تهدیدکننده، بالاخره روزی شلیک خواهند گشت! بهترین راه جلوگیری، ترک کردن این تشکیلات بود... راست این بود که اقلیت، با تدارک ۴ بهمن به دست خویش اقدام به خودکشی کرد و به نقش سیاسی خود برای همیشه پایان داد...

در کردستان اکثر کادرهای تشکیلات با سیاست‌های رهبری به مخالفت برخاستند. رهبری به اخراج پیاپی مخالفین پرداخت. مخالفین در مقابل این اخراج‌ها ایستادند و خواستار برگزاری کنگره شدند. طبق اسنادی که تمامی نیروهای سیاسی در کردستان انتشار دادند، نیروهای مخالف رهبری اقلیت، در چهارم بهمن ماه ۱۳۶۴ به منظور تحصن علیه این اخراج‌ها و فشار برای برگزاری کنگره، به محل دفتر رهبری اقلیت که یک فرستنده رادیوئی نیز در آن قرار داشت، در یکی از دهات کردستان عراق به نام "گاپیلون" آمدند. اما رهبری اقلیت با این ادعا که مخالفین به منظور تسخیر رادیو به این محل آمده‌اند، دستور تیراندازی به سوی آن‌ها را صادر کرد که در نتیجه تیراندازی متقابل، پنج تن از نیروهای اقلیت در این درگیری کشته شدند. از آن‌جا که این محل به عنوان منطقه آزاد، تحت تسلط "اتحادیه میهنی کردستان عراق" قرار داشت. "اتحادیه میهنی" به برگزاری یک کمیسیون تحقیقات به منظور بررسی دلائل این درگیری اقدام نمود و از تمامی نیروهای سیاسی ایرانی در کردستان عراق برای شرکت در آن دعوت به عمل آورد. کمیسیون با ترکیب دو نماینده از طرف هر حزب یا سازمان سیاسی برگزار شد که عبارت بودند از: اتحادیه میهنی کردستان عراق، حزب دمکرات کردستان ایران، حزب کمونیست ایران ـ کومه‌له، راه کارگر، چریک‌های فدایی، دفتر ماموستا عزالدین حسینی. کمیسون تحقیق بعد از ۵ روز بررسی به اتفاق آرا، رأی بر محکومیت رهبری اقلیت صادر کرد. تمامی سازمان‌های سیاسی عضو کمیسیون نیز مستقلا اطلاعیه‌هائی با همین مضمون منتشر نمودند.»

[مروری بر سازمان‌های چپ در تبعید، سیامند ـ مجله آرش ۱۰۰]

اما روایت توکل از واقعه چهارم بهمن متفاوت است: «یکی از کانون‌های اختلافات، در کردستان بود و یک سر این اختلاف این بار اعضای "جناح چپ اکثریت" بودند. آن‌ها خود را به صورت یک محفل اپوزیسیون در درون تشکیلات کردستان سازمان دادند و نقطه ستیز خود را عمدتا رهبری سازمان گذاشتند. وقتی که ما در سال ۱۳۶۴ در حال تدارک کنگره دوم بودیم و مسائل برنامه‌ای و اساسنامه‌ای در تشکیلات مورد بحث بود، آن‌ها مروج آنارشیسم و هرج‌ومرج و دسته‌بندی شدند و مواضعی را مطرح کردند که با موازین ایدئولوژیک ـ سیاسی و تشکیلاتی کمونیستی هیچ سازگاری نداشت. من همان موقع در نوشته‌ای مواضع‌شان را نقد کردم و گفتم که آن‌ها از نظر

سیاسی، رفرمیست‌اند و به لحاظ شیوه و سبک کار، آنارشیست. آن‌ها با برخی از عناصر ناراضی در تشکیلات کردستان، مناسبات محفلی و مافوق تشکیلاتی برقرار کرده بودند. قرار ما این بود که در اسفند ماه، کنگره سازمان را تشکیل دهیم. در گزارش به تشکیلات هم آن را مطرح کرده بودیم. رفقایی که قرار بود از داخل به کردستان بیایند، آمده بودند... گروه مخالف مرکزیت که ۵ تن بودند، دیگر تابع هیچ‌گونه ضابطه و معیار تشکیلاتی نبودند و یک سازماندهی درونیِ مخالف به نام "شورایعالی" برای خود ایجاد کرده بودند. کمیته مرکزی دو عضو این گروه را اخراج و یکی را تعلیق نمود. این اقدام بحران را عمیق‌تر کرد... وقتی که آن‌ها دیدند جز همین چند نفری که در کردستان هستند، کسی با آن‌ها نیست و درکنگره در اقلیت محض قرار می‌گیرند، دست به یک ماجراجویی تاسف‌بار زدند. در ۴ بهمن ۱۳۶۴ از کمیته کردستان پیامی از طریق بی‌سیم به کمیته رادیو ارسال می‌شود که این افراد به اتفاق گروهی از پیشمرگان مسلح به قصد تسخیر مقر رادیو حرکت کرده‌اند و قبل از ترک مقر، آنتن بی‌سیم را نیز قطع کرده‌اند که امکان ارتباط و خبردهی نباشد. رفقای کمیته کردستان، پس از وصل مجدد آنتن، موفق می‌شوند که این پیام را برسانند. کمیته رادیو در یک نشست اضطراری تصمیم می‌گیرد که نیروهای مسلحِ حفاظت از رادیو، اجازه ورود مسلح به هیچ فردی را به مقر ندهند. چنانچه کسی می‌خواهد وارد مقر شود، اسلحه خود را در روابط عمومی تحویل می‌دهد و سپس وارد مقر رادیو می‌شود. اما آن‌ها نه تنها از دادن اسلحه خودداری می‌کنند، بلکه رفیقی که از آن‌ها می‌خواهد اسلحه خود را تحویل دهند به گلوله می‌بندند. نیروهای مسلحِ حفاظت از رادیو متقابلا به آن‌ها شلیک می‌کنند. در نتیجه‌ی این واقعه‌ی تاسف‌بار ۳ تن از رفقای رادیو و ۲ تن از آن‌ها جان خود را از دست می‌دهند.» [اسناد کمیسیون تحقیق و بررسی، سازمان فداییان اقلیت ـ ۱۳۸۲]

اولین شماره نشریه کار پس از فاجعه‌ی گاپیلون، ماجرا را این‌گونه شرح می‌دهد:

«... اگر ۱۹ بهمن ۴۹ بیان متراکم شده ۱۸ سال جمع‌بندی از جنبش توده‌ای در ایران و مقابله با اپورتونیسم بود، ۴ بهمن ۶۴ نقطه تحولی در مبارزه دو خط مشی انقلابی و رفرمیستی محسوب می‌شود... توطئه مسلحانه باند مصطفی مدنی و حماد شیبانی که واقعه چهارم بهمن را آفرید و برگ خونین دیگری بر تاریخ پُر حماسه و سرخ سازمان افزود، در عین حال تلاش مایوسانه و آنارشیستی این باند تبهکار را به بارزترین شکل ممکن به نمایش گذارد... حماد شیبانی یکی از عناصری بود که در پلنوم کمیته مرکزی در سال ۶۱ به دلیل نقض دیسیپلین تشکیلاتی به مدت ۵ ماه تنبیه انضباطی شد، اما طی این مدت همچنان به شیوه‌های تشکیلات‌شکنانه خود ادامه می‌داد تا سرانجام در مهرماه ۶۴ از کلیه مسئولیت‌هایش خلع گردید، اما به دلیل این که کنگره سازمانی در پیش بود، کمیته مرکزی سازمان از اخراج وی خودداری کرد تا این امکان برای وی فراهم گردد که در کنگره شرکت نماید. از مهرماه تا ۳ بهمن، دو بار به دلیل اعمال ضدتشکیلاتی و رابطه با حزب دموکرات اخطار کتبی دریافت کرد و سرانجام در دوم

بهمن به علت دستور بسیج مسلحانه به برخی از افراد مستقر در مقر رادیو، تحت عنوان مقابله با اخراج یکی از افراد، سازمان ناچار به اخراج وی از تشکیلات شد.» ["کار" شماره ۱۹۷ و ۱۹۸ ـ دی و بهمن ۱۳۶۴]

از قضا یکی از عللی که اختلافات را به مرحله انفجار کشاند، طفره رفتن از برگزاری همین کنگره‌ای بود که توکل به آن اشاره می‌کند. همچنین "اخراج" شیبانی که به دلیل اعتراض به "اخراج" فرد دیگری (آذر) صورت گرفت، با تحقیر و کتک زدن شیبانی توسط عوامل توکل همراه بود. کاک احمد مسئول بیرون کردن شیبانی از مقر بود. خودش نحوه بیرون کردن شیبانی را چنین شرح می‌دهد: «گفتم باباجان شما اخراج شده‌اید، نمی‌توانید این‌جا ماندگار باشید. دستور تشکیلات است ما اجرا می‌کنیم. اگر نمی‌روی با زور گوش‌ات را می‌گیرم و می‌کشم‌ات پایین. گفت هر کاری می‌کنید، بکنید. در این‌جا بود که من خودم بودم، کاوه بود، اسکندر بود، مسعود بود، امیر بود و این‌ها... دست‌اش را گرفتیم و پرت‌اش کردیم پایین به چادر روابط عمومی.» [اطلاعیه شماره ۸ شورایعالی]

نشریه کار ادامه می‌دهد: «یکی دیگر از این عناصر توطئه‌گر "یدی" (خسرو نوری) بود که از سال ۶۲ مسئولیت‌هایش را رها کرده و در خارج از کشور به سر می‌برد و پناهندگی سیاسی از یکی از کشورهای اروپایی گرفته بود... سرانجام در جلسه مرکزیت در شهریور ماه ۶۴ به او بار دیگر این فرصت داده شد تا مسئولیت تشکیلاتی قبلی را بپذیرد و به ماموریت برود اما او طی نامه کتبی از پذیرش آن سر باز زد و بدین‌ترتیب از سازمان اخراج گردید.» ["کار" شماره ۱۹۷ و ۱۹۸ ـ دی و بهمن ۱۳۶۴]

یکی از شیوه‌های سازمان‌های دارای ساختار مافیایی برای حذف مخالفین، فرستادن آن‌ها به زیر ضرب پلیس است. همان کاری که قبلا با محمود محمودی (بابک) هم شده بود. اما این بار "یدی" مقاومت کرده و حاضر به قبول "ماموریت" نمی‌شود. از سویی دیگر قابل‌توجه است که نقطه مشترک تمام محفل‌های متعدد و از هم گسیخته‌ی موسوم به اقلیت، سنجاق کردن تاریخچه خود به تاریخ "پرافتخار" چریک‌های فدایی خلق اولیه و واقعه‌ی سیاهکل است. در این گزارش نیز نشریه کار تلاش می‌کند با اینهمان کردن ماجرای رفیق‌کشی ۴ بهمن ۶۴ و "حماسه سیاهکل" در ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ به توجیه عملکرد فاجعه‌بار رهبران وقت فدایی بپردازد، بی‌آنکه توضیح دهد کسانی که تا دیروز همه‌گی "نماینده‌گان پرولتاریا" محسوب می‌شدند، چگونه در عرض چند روز به دسته‌هایی تقسیم شدند که هر دسته دیگری را "باند تبهکار"، "جنایتکار"، "اپورتونیست"، "عنصر توطئه‌گر" و "نماینده بورژوازی" خواند.

سیامک تک‌دهقان فضای حاکم بر تشکیلات اقلیت را در آن مقطع چنین توصیف می‌کند:

«عباس توکل با توسل به سرکوبگری آشکار، خشونت و بی‌نزاکتی بدوی، تحریف نظرات و اغراق در ضعف‌های مخالفین خود، اعضای سازمان را تحقیر و خُرد کرده، آنها را پی‌درپی، بدون کم‌ترین دلیل جدی و با عدم‌رعایت حقوق اعضاء اخراج نموده بود. از عضوگیری نیروی منتقد خود، ممانعت به عمل می‌آورد. او از این طریق تلاش می‌کرد، از برگزاری کنگره دوم سازمان جلوگیری کرده، راه حسابرسی پیرامون اشتباهات و سیاست‌های مخرب

خود در سال‌های ۶۰ تا ۶۴ را سد کند. جناح توکل ـ زهری که بر نتایج اقدامات انحلال‌طلبانه خود آگاه بود، برای تسهیل تسویه مخالفین که خواهان برگزاری کنگره‌ی به تأخیر افتاده‌ی سازمان بودند، نیروی اپوزیسیون خود را به مرز استیصال سوق می‌داد. نتیجه سرکوبگری محض این جناح، شکل‌گیری یک باند ضدتشکیلاتی مخفی، از شهریور ۶۴ و تحت عنوان "شورایعالی سازمان" بود. "شورایعالی" نیز تحت فرمان مستقیم مصطفی مدنی، مخفیانه دست به یارگیری زده، با هر رفیق منتقد جناح توکل، وارد رابطه غیرتشکیلاتی شده، او را به سوی خود جلب می‌کرد.» [سیامک تک‌دهقان ـ نقش فاجعه گاپیلون در مرگ و میرهای جانسوز]

رفیق آذر ماجرای اخراج خود به دلیل اعتراض به اخراج یدی را، در کمیسیون تحقیقی که از جانب اتحادیه میهنی تشکیل شده بود، چنین تشریح می‌کند: «صبح‌اش اتاق رفقای دختر اومدند به من گفتند که وسایل‌ات را جمع کن برو. من شخصا گفتم که شما فقط جسد منو می‌تونین از این‌جا بیرون بکنید. من هیچ جدایی از سازمان ندارم، هیچ‌جا هم نمی‌رم... خود توکل شخصا به من گفت ما فردا (۳ بهمن) تو رو با قنداق تفنگ از مقر می‌اندازیم بیرون، هر پفیوزی هم که می‌خواد ازت حمایت بکنه بهش بگو هیچ غلطی نمی‌تونه بکنه... منتهی نتونستند با من این‌کارو بکنن، یعنی به طور مشخص با قنداق تفنگ بیرونم کنند. این مسایل رو برای رفیق سعید (حماد) پیش آوردند.»

«مصطفی مدنی حتی از مدت‌ها پیش، در روز روشن و در چادر محل زندگی خود در مقر رادیو، نقشه مقر ایستگاه رادیو را بر روی زمین پهن کرده، به کمک همفکران خود، به بررسی امکانات موفقیت و راه‌های یک حمله مسلحانه به مقر می‌پرداخت... جناح عباس توکل که از ۴ روز پیش از درگیری، به امکان اقدام مسلحانه از سوی گروه دیگر آگاه بود، ورود افراد مسلح به مقر رادیو را پیشاپیش از همین تاریخ، ممنوع اعلام می‌کند. روز سوم بهمن فضای مقر رادیو، فضای درگیری مسلحانه است. حماد شیبانی از جناح مخالف اخراج شده، باید فوراً مقر رادیو را ترک کند. با خودداری او از ترک مقر، به دستور شخص توکل، چندین نفر او را به زور بر روی زمین کشیده، در چادر روابط عمومی، تحت مراقبت قرار می‌دهند. عصر همین روز فردی از جناح توکل در مقر عمومی، با کشیدن اسلحه به روی چند نفر از مخالفین، آن‌ها را تهدید به شلیک می‌کند. حماد شیبانی نیز پیش از اخراج، علناً به امکان توسل به اقدام مسلحانه علیه جناح توکل اشاره نموده، خواستار جلوگیری از اخراج یکی از اعضاء سازمان (آذر) در روز دوم بهمن می‌گردد... طبق توافق قبلی با کمیته مرکزی همچنین روز چهارم بهمن دو عضو سازمان در مقر گلاله، کیکاووس درودی (عباس پرولتر) مسئول کمیته کردستان (خلع مسئولیت)، و یدی شیشوانی عضو کمیته هماهنگی داخل (اخراج)، می‌بایستی برای گفتگو با عباس توکل، در مقر رادیو حضور می‌یافتند. با کسب اطلاعات جدید از نحوه اخراج تحقیرآمیز حماد شیبانی و یک عضو دیگر، در حوالی ظهر روز چهارم بهمن، نیروی معترض تحت عنوان اعتراض و انجام تحصن، با دو خودرو به سوی روستای گاپیلون حرکت می‌کند. عباس توکل که حدود ۲ ساعت پیش از رسیدن گروه، از حرکت آنان مطلع می‌شود، از این فرصت نه برای جلوگیری از درگیری مسلحانه، بلکه

برای پهن کردن یک تله و به دام انداختن معترضین استفاده می‌کند. او با این که خود از امکان تهاجم مسلحانه مطمئن بوده، بدون اطلاع آن به مقرّات نزدیک سازمان‌های سیاسی، به سازماندهی نیرو و سنگربندی مقر رادیو دست می‌زند. از آن‌جا که مقر رادیو بر روی یک تپه (در روستای گاپیلون) قرار داشته، با حداقلی از آرایش نظامی، جناح توکل قادر به تسلط بر حرکت نیروی معترض از سمت پایین جاده به سوی مقر رادیو بود. در این فاصله نیز حماد شیبانی، پس از آخرین صحبت مصطفی مدنی با او در چادر روابط عمومی و درست در لحظات بسیج نظامی توکل، با خروج از مقر رادیو به روستای گاپیلون رفته، در انتظار نیروی به راه افتاده از مقر گلاله می‌ماند. حماد شیبانی در این محل کاملاً آشکار و با صدای رسا، تصمیم "شورایعالی" را مبنی‌بر بازداشت عباس توکل و مستوره احمدزاده (دو عضو کمیته مرکزی)، به عنوان یک دستور تشکیلاتی به پیشمرگان بی‌طرف در این کشمکش نیز، ابلاغ می‌کند. مدت کوتاهی پس از رسیدن نیروی مخالف (۲۰ تا ۲۲ نفر) به روستای گاپیلون، معترضین در مقابل مقر سنگربندی شده قرار گرفته، تلاش اولین دسته ۵ نفری برای ورود مسلحانه ناگهانی به مقر رادیو آغاز می‌شود. پس از یک مشاجره لفظی کوتاه و طی کمتر از ۳۰ ثانیه، درگیری مسلحانه شروع شده، ۳ نفر از پیشمرگان سازمان به قتل می‌رسند. (دو نفر از مقر رادیو و یک نفر از معترضین). تیراندازی شدید حتی از طریق نارنجک‌انداز از سوی مقر رادیو به سوی مخالفین، به سرعت محوطه را به یک صحنه جنگ مبدل می‌سازد. جناح مخالف که به علت عدم وجود نیروی نظامی با تجربه در مقر رادیو، بر تصرف ساده آن حساب کرده بود، در محوطه پراکنده شده دست به مقابله می‌زند؛ به ویژه این که برخی از مخالفین نه مشخصاً برای تصرف مقر، بلکه به دلیل کم‌اطلاعی، عمدتاً برای اعتراض به اقدامات توکل، با جمع همراه شده بودند. پس از ۱۲ تا ۱۵ دقیقه، با دخالت پیشمرگان اتحادیه میهنی کردستان عراق (یه‌که‌تی)، تیراندازی خاتمه می‌یابد. بدین‌ترتیب دو محفل فوق، قبل از همه عباس توکل و مصطفی مدنی، با دامن زدن مداوم بر بحران تشکیلات، به شیوه‌ای سازمان‌شکنانه و غیرانسانی، نیروی فدایی را در یک تقابل مسلحانه در مقابل هم قرار دادند. اعضا و پیشمرگان سازمان، که بهترین روابط دوستی را با یکدیگر داشتند، در دو قدمی یکدیگر ایستاده، به چشم‌های هم خیره شده، به روی یکدیگر اسلحه کشیده، خون صمیمی‌ترین رفقای خود را بر زمین ریختند.» [همان]

یکی از پیشمرگه‌های جناح توکل درباره این درگیری می‌گوید: «... آن روز کاوه کرمانشاهی با احمد شنگه مسئولیت نظامی را به عهده داشتند. کاوه از همه می‌خواهد که شلیک نکنند. اگر کاوه فقط یک تیر هوایی شلیک می‌کرد، همه‌گی آن‌ها فرار می‌کردند. آن‌ها کاوه و اسکندر و حسن را که از هواداران گروه در آمریکا بودند، کشتند. اگر کاوه جانب احتیاط را نگرفته بود آن‌ها نمی‌توانستند مقاومت کنند و یا حداقل، کشته‌ی بیش‌تری می‌دادند. کاوه در خط اول و نزدیک آن‌ها بود. حماد و یدی در عقب و آخر از همه می‌آمدند و قبل از همه فرار کردند...» [محمود نادری ـ چریک‌های فدایی خلق (جلد دوم)]

حسین زهری در گفتگویی با "نشریه جهان" از فاجعه‌ی گاپیلیون که وی آن را نتیجه‌ی توطئه مشترک راه کارگر، مجاهدین، امپریالیست‌ها، رژیم جمهوری اسلامی، اشرف دهقانی، کومله، حزب دموکرات کردستان و اتحادیه میهنی کردستان عراق می‌داند(!!)، داستانی مافیایی ـ جنایی از این فاجعه ارائه می‌دهد: «رهبری مجاهدین پس از دریافت اطلاعاتی از درون سازمان ما به وسیله عنصر خودفروش و پَستی به نام حماد شیبانی، فورا عنصر مرتدی به نام سامع را برای تماس با مدنی ـ شیبانی به کردستان اعزام داشتند. فرد مجاهدپیشه وقتی تماس با مدنی در منطقه‌ی استقرار رادیو سازمان برای‌اش میسر نشد، ناگهان به خاطر تحقق این دیدار شوم، مصطفی مدنی به درد دندان جان‌کاهی گرفتار آمد که به گفته خودش تنها معالجه‌اش در دیگر نیروها و یا خارج از منطقه میسر می‌شد! به منظور معالجه، مدنی به منطقه دیگری فرستاده شد اما متوجه شدیم که همه‌جا عنصر مرتد و جاسوس رجوی دنبال مدنی از دور حرکت می‌کند تا شاید وی را تنها بیابد، و بالاخره وقتی در مطب دندانپزشک توفیق ملاقات نیافتند، در محل اِسکان مدنی در خارج از منطقه، جایی که در انتظار دکتر دیگری بودند، مدنی ـ سامع تصمیم به دیدار می‌گیرند، که البته به هنگام ملاقات مدنی ـ سامع، رفیقِ همراه مدنی عمل وی را تقبیح می‌نماید و از این دیدار ممانعت به عمل می‌آورد و وی را برای معالجه‌ی درد ناعلاج‌اش و نه درد دندان به مقر سازمان باز می‌گرداند...» [نشریه جهان (ارگان دانشجویان طرفداران سچفخا در خارج از کشور) شماره ۴۲ ـ اردیبهشت ۶۵]

درگیری ۴ بهمن، فارغ از آن که آغازکننده آن کدام باند بوده و یا چه کسی اولین گلوله را شلیک کرده است، پنج کشته و شش زخمی بر جای گذاشت. کشته شده‌گان عبارت بودند از:

۱ـ کیکاووس درودی (عباس کامیارانی/ عباس پرولتر)، مسئول شاخه کردستان و از جناح شورایعالی.

۲ـ سعادت محمدی (هادی)، از مسئولین نظامی پیشمرگان در شاخه کردستان و از جناح شورایعالی.

۳ـ سیدفریدون بدرود (کاوه)، نیروی سازمان در مقر رادیو صدای فدایی و از فعالین سابق سازمان در کرمانشاه.

۴ـ مسعود محمدی (اسکندر)، نیروی سازمان در مقر رادیو صدای فدایی و از فعالین سابق سازمان در لرستان.

۵ـ محمد پیرزاده جهرمی (حسن / محمد فرانسه) نیروی سازمان در مقر رادیو صدای فدایی و از فعالین سابق سازمان در خارج از کشور.

*** اطلاعیه شماره ۶ شورایعالی سچفخا**

جناح شورایعالی در اطلاعیه شماره ۶ خود به تاریخ ۲۴ بهمن ۱۳۶۴، مقصرین واقعه‌ی گاپیلون را جهت محاکمه انقلابی چنین معرفی می‌کند:

۱ـ اکبر کامیابی (عباس توکل) عامل اصلی و سازمانده کشتار، به جرم دستور منجر به کشته شدن ۵ تن از نیروهای سازمان و مجروح شدن ۶ تن دیگر.

۲ـ حسین زهری (بهرام / پرویز) به جرم مشاورت در طرح‌ریزی توطئه‌ی خائنانه علیه سازمان و مباشر درجه اول کلیه اقدامات خائنانه توکل.

۳ـ احمد امین‌زاده (احمد شنگه) مسئول نظامی کشتار ۴ بهمن.

۴ـ مستوره احمدزاده (اعظم) به جرم مشاورت در طرح کشتار اعضا و نیروهای سازمان.

۵ـ قدرت‌الله دانش‌دوست (دکتر آرش) عنصر غیرتشکیلاتی معروف به دکتر آرش به جرم مشاورت در طرح اجرای نقشه‌ی کشتار اعضا و نیروهای سازمان.

۶ـ احمد شریفی (احمد شرافت) به جرم شرکت فعال در کشتار اعضا و نیروهای سازمان. این فرد با حیله و به بهانه رساندن مجروحین به بیمارستان در روز درگیری، اقدام به فرار نمود و کمیسیون جهت تحقیق نتوانست به وی دسترسی پیدا نماید.

«واقعه ۴ بهمن فقط یک فاجعه نیست، یک بدعت هولناک نیز به شمار می‌رود. در تشکیلات استالینیستی در ایران، تحریف، تهمت، اخراج و هتک حیثیت و حتی اعدام افرادی از مخالفان درون سازمانی، سنتی معمول است. در این سنت نفرت‌انگیز، همرزمان دیروز، ناگهان به خائنین و عوامل بورژوازی تبدیل می‌شوند. آن‌ها که اهرم‌های تشکیلاتی را در اختیار دارند، اخراج می‌کنند و اخراج شده‌گان خبر از تولد تشکیلات جدیدی از سوی "اکثریت کادرها، اعضا و هواداران" می‌دهند و قدرت‌مداران را به خاطر وجود اندیشه‌های بورژوایی، اپورتونیستی و لیبرالی در ذهن و عملکردشان تکفیر می‌کنند. این دور باطل و تاسف‌آوری است که سازمان‌های استالینیستی و توتالیتر در آن اسیرند... مبارزه انقلابی، تلاش و حرکت در جهت نفی جهان کنونی و تسریع در تحقق "آرزو"ی هر آنچه که باید باشد، است. این "آرزو" در جهان کنونی، اما خیال نیست، امکانی است واقعی به نام سوسیالیسم. سوسیالیسمی که با نفی تمامی مناسبات موجود و ارزش‌های آن معنا می‌یابد. هر اجتماعی از افراد و نفی‌کنندگان جهان کنونی وسیله‌ای برای ستیز در راه برپایی جهان فردا است. از این رو ساختن و ماندن تشکل‌ها فی‌النفسه هدف نیستند... تشکیلات کمونیستی در این معنا خود بیان عینی شده و نطفه نوعی از زندگی است که جهان کنونی امکان تحقق آن را فراهم آورده است. انسان‌های متشکل در یک تشکیلات حتی‌المقدور روابط فردا را امروز زندگی می‌کنند و یا باید بکنند. بدین ترتیب تشکیلات (در میان دیگر ابزارها) وسیله‌ای برای تحقق فردا و آینه‌ی تمام نمای جهانی است که نوید ساختن‌اش را می‌دهد.» [اندیشه رهایی شماره ۶ ـ اسفند ۶۵ ـ ص ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۴]

* توضیحات کمیسیون تحقیق اتحادیه میهنی کردستان (عراق)

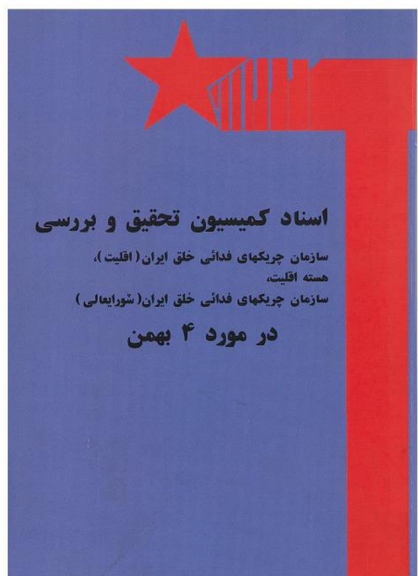
در هنگام درگیری ۴ بهمن، نیروهای اتحادیه میهنی کردستان عراق، توسط زنی که تقاضای کمک می‌کرد، از موضوع با خبر می‌شوند. پیشمرگان اتحادیه میهنی خود را به محل درگیری رسانده، میانجی‌گری کرده و بر اوضاع مسلط می‌شوند. سپس اتحادیه میهنی به منظور جستجو و مباحثه‌ی حضوری از توکل، دکتر آرش، مدنی، شیبانی و فرید دعوت به عمل می‌آورد. اما متاسفانه دو طرف قضیه حاضر به شرکت و نشست در یک جلسه نبودند... اتحادیه میهنی به منظور تحقیق و بررسی علل وقوع حادثه پیشنهاد تشکیل کمیسیونی را مرکب از همه‌ی اعضا و نیروهای سیاسی ایرانی و بدون شرکت نماینده اتحادیه میهنی در آن، به دو طرف می‌نماید، اما توکل با این پیشنهاد هم موافقت نمی‌کند... به هر حال بعد از بارها کارشکنی توسط توکل، سرانجام کمیسیون تحقیقی مرکب از اتحادیه میهنی، حزب دموکرات، کومه‌له، دفتر ماموستا شیخ عزالدین، چریک‌های فدایی خلق (جریان اشرف دهقانی) و راه کارگر تشکیل می‌گردد. این کمیسیون پس از تحقیق و جمع‌آوری اطلاعات، در تاریخ ۱۰ فوریه ۱۹۸۶ طی اطلاعیه‌ای نتایج تحقیقات کمیسیون را اعلام می‌کند. در این اطلاعیه در مورد شروع درگیری آمده است: «...کاک عباس کامیارانی که مسئول شاخه کردستان بوده و مسئول نظامی چریک‌ها، از روی اعتمادی که به خود داشتند به در ورودی نزدیک می‌شوند و در پاسخ به ایست چریک‌های مستقر در ورودی، هر دو دست خود را بلند کرده، و جلوتر می‌روند، اما متاسفانه کاوه نامی که در درِ ورودی نگهبان بوده تیراندازی را شروع و در لحظه، عباس کامیارانی شهید شده و...»



همچنین تحقیقات کمیسیون تحقیق به این نتیجه‌گیری می‌انجامد که ادعای توکل در مورد قصد تسخیر مقر رادیو توسط گروه مدنی ـ شیبانی، «تنها و تنها بهانه و ادعایی عاری از حقیقت بوده و صرفا جنبه‌ی توجیه مسئله سنگربندی از قبل و اقدام به شروع تیراندازی و کشتار را داشته، و در نهایت برای سرپوش نهادن به اتهامات و کشتار فوق‌الذکر بوده که سرانجام در نتیجه‌ی تحقیق و بررسی معلوم گردید مسئولیت آن به گردن آقای توکل و هوادارانش می‌باشد.»

*** اسناد کمیسیون تحقیق و بررسی در مورد ۴ بهمن**

سازمان سچفخا (اقلیت) با انتشار اسناد مربوط به فاجعهٔ ۴ بهمن تحت عنوان: «اسناد کمیسیون تحقیق و بررسی، سازمان سچفخا (اقلیت)، هسته اقلیت، سچفخا (شورایعالی) در مورد ۴ بهمن» جزئیات این فاجعه را در معرض دید علاقمندان گذاشت. این کتاب ۵۰۰ صفحه‌ای از طرف انتشارات سازمان فداییان (اقلیت)، در مهر ماه ۱۳۸۲ منتشر شده است. این اسناد مربوط به مباحثات کمیسیونی است که در جریان وحدت بین "سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران" (اقلیت)، "سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران" (شورایعالی)، و "هسته اقلیت" در مهرماه ۱۳۶۹ تشکیل شده بود. کتاب در اصل متن پیاده شده‌ی ۱۸ نوار کاستِ از گفتگوهای انجام شده، است. بهرام بدون هیچ توضیحی در این کمیسیون شرکت نمی‌کند. یدی نیز که یکی از شاهدان ماجرای گاپیلون بوده است، به دلیل انتقاد به غیرعلنی بودن آن و همچنین ترکیب برگزارکنندگان از شرکت در کمیسیون خودداری می‌کند. به عقیده یدی، کمیسیون تحقیقی که اعضا آن همان رهبرانی باشند که عامل اصلی واقعه ۴ بهمن بوده‌اند، از درجه اعتبار ساقط است.



ظاهرا قرار بر این بوده است که در طی این گفتگوها با بررسی واقعه‌ی گاپیلون در ۴ بهمن ۱۳۶۴ و نقد عملکرد جناح‌های مختلف، زمینه برای وحدت سه سازمان فراهم شود. اما بنا به ماهیت موضوع، گفتگوها از هدف تعیین شده فراتر رفته و بحث به افشاگری درباره عملکرد موردیِ افراد در گذشته می‌کشد. بدین ترتیب زوایای پنهان عملکرد رهبری در مورد انشعاب‌ها، اخراج‌ها، باندبازی‌ها، و حتی خیانت‌ها و جنایت‌های آن‌ها آشکار می‌گردد.

با کشیده شدن مسیر گفتگوها به این عرصه، حتی آن جنبه مثبت گفتگو نیز از دست می‌رود. حاضران در جلسه به جای نقد، به افشاگری درباره اعضاء باند مخالف خود می‌پردازند، و عملکرد باند خود را توجیه می‌کنند. نهایتا کمیسیون تحقیق بدون نتیجه، نیمه‌کاره می‌ماند.

می‌گویند اگر در سوله‌های مرغداری، لکه کوچک خونی (حالا به هر دلیلی) بر تن یا پَر مرغی پیدا شود، مرغ‌های دیگر بلافاصله شروع می‌کنند به نوک زدن به آن لکه‌ی خون و آن‌قدر این کار را ادامه می‌دهند تا آن مرغ تَلف می شود. اما بر اثر این کشاکش، بی‌تردید لکه‌های خون دیگری بر بدن مرغ‌های بیش‌تری می‌افتد و باز هجوم مرغ‌ها، به مرغ‌های "لکه‌دار" آغاز می‌شود. بدین‌ترتیب در این جنونِ از خودبی‌خود شده‌گی، این عملیاتِ مرگبار آن‌قدر ادامه می‌یابد، تا تمامی مرغ‌های سوله به دست یکدیگر (یا به نوک یکدیگر) هلاک می‌شوند.

در نشست عمومی "هسته اقلیت" در سال ۱۳۶۷ و در بحث‌های ابتدایی برای تعیین برنامه، در ماده‌ای از قطعنامه درباره ضرورت وحدت بین سازمان‌های فدایی عنوان می‌شود: «از آن‌جایی که رهبران کمیته اجرایی، کمیته خارج و شورایعالی (که تعدادی از آن‌ها اکثریتی‌های جناح چپی‌اند) با عملکردهای توطئه‌گرایانه ضدسازمانی، باند و محفل‌بازی و اقدامات بوروکراتیک خود در ۴ بهمن ۱۳۶۴ و ۶ خرداد ۶۶ کار سازمان را به تلاشی کشانیدند و ضربه بزرگی به جنبش کمونیستی وارد آوردند که جبران‌اش به راحتی امکان ندارد و نیاز به یک دگرگونی کیفی در سبک کار دارد، و از آن‌جایی که پس از انشقاق‌های دو ساله اخیر، هیچ‌گونه تغییر کیفی در سطح کار و عملکرد این جریانات دیده نشده و همچنان به سیاق سابق ادامه می‌دهند، برخوردی جدی به نقش خود در جدایی‌ها و بی‌اعتبار کردن سازمان نکرده‌اند، [ناخوانا]... لذا وحدت مابین هسته اقلیت و کمیته اجرایی، کمیته خارج و شورایعالی ممکن نمی‌باشد و برای تحقق وحدت در جنبش کمونیستی می‌باید ضمن پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک، ماهیت توطئه‌گرانه‌ی "وحدت‌طلبی" اخیر شورایعالی و کمیته اجرایی را افشاء کرد و با ایجاد هسته‌های سرخ در مراکز کار و زندگی کارگران، به قدر توان خود به متشکل شدن کمونیست‌ها در "هسته اقلیت" کوشش بی‌وقفه نمود.» [نشریه "سوسیالیسم"، شماره ۹ ـ گزارشی از برگزاری نشست عمومی هسته اقلیت، مهر ۱۳۶۷]

اما این ماده تایید نمی‌شود. در عوض در قطعنامه نهایی که به تصویب می‌رسد از همان مقدمات چنین نتیجه‌گیری می‌شود: «... وحدت اصولی و پایدار با نفی مشی انحلال‌طلبانه در نظر و عمل، قابل وصول است.»[!!] [همان]

توکل درباره رفقای "هسته اقلیت" و علاقه‌شان به بازی کردن نقش میانجی و داور در مورد اختلافات شورایعالی و کمیته اجرایی سازمان، و فراموش کردن نقش خودشان در شکل گرفتن فاجعه‌ی گاپیلون، می‌نویسد: «امروز اکثریت اعضاء کمیته رادیو در آن مقطع، که ضمنا یکی از آنها [*اعظم*] عضو کمیته مرکزی سازمان نیز بوده است و در جریان کلیه مسایل قرار داشته و خود در زمره تصمیم گیرندگان اصلی بوده‌اند، یعنی رفقایی که خود را در "هسته اقلیت" متشکل ساخته‌اند، نه فقط حاضر نیستند از نقش خود در این بحران و تشدید آن انتقاد کنند، بلکه طی نامه‌ای که اخیرا منتشر ساخته‌اند، مدعی می‌شوند که: "یکی از دلایل عدم دستیابی ما به نقد همه‌جانبه بحران سازمان و فاجعه‌ی چهارم بهمن ماه، عدم دسترسی به کلیه اطلاعات و اقداماتی است که انجام پذیرفته است.»

* متن پیاده شده نوارها

ما در اینجا فقط بخش کوتاهی از این نشست را نقل می‌کنیم.

نوار ۱ ـ **امین**: «... وقتی من خاطرات سوم بهمن رو می‌بینم، می‌تونست همون موقع بشه ۴ بهمن. موقعی که کاظم (علی‌اصغر نیکخواه درودی) اومد جلو سلاح‌ها قرار گرفت، اسلحه‌اش را کشید، گلنگدن زد، با مسلسل در مقابل من و مهری لر، نمی‌دونم نسترن [نفیسه ناصری] و فلان و بهمان، که کسی بیاد جلو می‌زنم. اون موقع یک آنارشیست

می‌تونست بره جلو، بره طرف اسلحه‌ها حرکت کنه و به رگبار ببنده و ۴ بهمن می‌تونست همونجا اتفاق بیفته. فقط کافی بود یک نفر از جاش بجنبه... حالا ممکن بود که به جای ۵ نفر ۱۰ نفر کشته بشن یا ۲ نفر کشته بشن ولی همون حادثه افتاده بود...»

نوار ۳ ـ **امین**: «... اقدام به قهر رو من اعتقاد دارم که اون کمیته مرکزی باید جواب بده. اقدام به قهر کار کمیته مرکزیه. من نمی‌دونم که توی این کمیته مرکزی، خودشون سه نفر چی جواب دارن بدن. من فقط می‌تونم بگم که اقدام به قهر که به ۴ بهمن منجر شد، اقدامی است محصول سازماندهی قهرِ کمیته مرکزی. ما اقدام به قهر نکردیم. "راه کارگر" نوشته کمیته مرکزی گفته که کسی بیاد تو، پاش رو خُرد می‌کنم. من می‌گم فرق است بین تحصن، بین اعتصاب، بین اعتراض به این مسئله که چرا اخراج دارین می‌کنین؟ چرا کنگره را برگزار نمی‌کنین؟ با این که مثلا بشه به این که این اقدام قهرآمیزه... من گفتم که اقدام قهرآمیز رو رفیق توکل باید بهش جواب بده. اگر کسی باید جواب بده ایشون باید جواب بدن. رفیق اعظم باید جواب بده. چرا رفیق عباس (توکل)این به ذهن‌اش رسید که سنگربندی کنیم؟ من حرفم اینه که این نیرو برای جنگیدن نیامده، برای نبرد نیامده. برای قهر نیامده. برای کشتن رفقا نیامده بود.»

ـ **امین**: بحث من مشخصا اینه، من معتقدم که این کمیته مرکزی به رهبری رفیق توکل در تمام عرصه‌ها اقدام به سازماندهی قهر کرده و سوال کردم از رفیق آیا سازماندهی ۴ نفر دم خونه هاشم توی پاریس برای زدن هاشم، سازماندهی قهر نیست؟ پس چیست؟ [*شرح کتک زدن هاشم توسط عوامل توکل در همین کتاب آمده است*] آیا سازماندهی و جمع‌آوری نیرو از اکناف و اطراف برای به هم زدن سخنرانی مهدی سامع توی خارج از کشور، سازماندهی قهر هست یا نیست؟... آیا فرستادن کاظم توی مقر عمومی و در مقابل همه اسلحه کشیدن سازماندهی قهر نیست؟ آیا بسیج عده‌ای برای بیرون کشیدن رفیق سعید [حماد شیبانی] روی گِل و خاک و شن و برف، سازماندهی قهر هست یا نیست؟ اگه هست، مسئول این کیه؟ [*شرح اخراج خشونت‌آمیز شیبانی از مقر نیز در جایی دیگر در همین کتاب آمده است*]

ـ **توکل**: «سر مسئله سامع هم که رفقا مطرح می‌کنند، اتفاقا یکی از کارهایی که کردم، با رفیق امین صحبت کردم. توی اون مقطع گفتم که بچه‌ها احتمال داره بزنن بکشن‌اش... اونجا (توی کردستان) بودند کسانی که می‌خواستند درجا سامع رو بکشند... مهدی سامع با اون جوّی که اونجا وجود داشت، امکان نداشت زنده بمونه.» [ص ۱۲۵]

نوار ۵ ـ **اعظم**: «وقتی که من اومدم توی منطقه [کردستان] یکباره مواجه شدم با یک تشکیلاتی که مثل یک حالت قبیله داره. هر کی تو اون حوزه‌ی کار خودش و مسئولیت خودش، خودمختاره و هر کار دلش می‌خواد می‌کنه و عملکرد خودش رو داره، یعنی ملک طلق خودش می‌دونه، هر تصمیمی دلش می‌خواد می‌گیره و هر جور که دلش می‌خواد سرنوشت آدم‌ها رو هم تعیین می‌کنه.... اصلا تشکیلاتی من اونجا ندیدم. یک مشت روابط عجیب و غریب

و محفلی خیلی ناسالم. اصلا نمی‌دونم چه طوری توصیف کنم از وضعیت افتضاحی که اون موقع بر تشکیلات حاکم بود.» ص[۱۴۹]

[آنچه اعظم می‌گوید، انتقاد صادقانه به گذشته‌ی سازمان نیست. در صورتی این نقد صادقانه بود که اعظم به نقش خودش در این بی‌سامانی و آنارشی می‌پرداخت. اعظم به عنوان فردی که خودش در همان مقطع یکی از سه نفر عضو مرکزیت بوده، از زیر بار مسئولیت فرار کرده و همه‌ی انحرافات را به گردن دیگران می‌اندازد. چنین رفتاری مختص اعظم نیست، این شیوه‌ی رفتاری همه‌ی رهبران "اقلیت" بوده است.]

ـ **اعظم**: رفیق سعید صحبت‌هایی که می‌کرد، مثلا چه جوری رفیق عباس [*توکل*] بسته به این که چه جوری باهاش برخورد کنی یا در واقع دل‌به‌خواه خودش، من رو به فلان مسئولیت می‌ذاره، و دوباره خودش دلش بخواد، بر می‌داره. اینجا می‌ذاره اونجا می‌ذاره، همه بسته به این است که مثلا کی رفیق عباس رو تایید می‌کنه. اون چه مسئولیتی بگیره یا کی تایید نکنه کنار بره...» [ص ۱۵۰]

ـ **اعظم**: «... ولی دوتا چیزی که برجسته بود و یادمه، یکی این موضوع بود، همین مسئله تصمیمی که در رابطه با عراق گرفته شده بود که کمک گرفته بشه ازش و ضمنا این تصمیم که به تشکیلات هم گفته نشه... سال ۶۱ بعد از جلسه پلنوم بود که مهدی سامع مطرح کرد که ما تشکیلات‌مون این جوری پیش نمی‌ره. با این اوضاعی که داریم باید به هر حال مثل گروه‌های دیگه ما هم کمک بگیریم... از اون طرف رفقا مثلا اسلحه می‌آوردند تو مقر یواشکی قایم کردن، دیگه بعد نمی‌دونم مارک رو عوض کردن. نمی‌دونم یک سری حرکت‌ها که این بیشتر سیاست بهرام بود.» [*در این مقطع کمیته مرکزی سه نفره، شامل توکل، اعظم و بهرام بود. اعظم در همین نوار می‌گوید "من و بهرام با کمک‌گیری از عراق مخالف بودیم". ولی توضیح نمی‌دهد که در صورت مخالفت دو عضو از سه عضو مرکزیت، چگونه این تصمیم تصویب شده است!*]

ـ **اعظم**: «یک‌سری صحبت‌هایی با مریم (فرشته بوزچلو) داشتم که مریم می‌گفت این‌جا اصلا تشکیلات نیست. این‌جا اصولا همه محفل‌اند، یعنی یک محفل در بالا شکل گرفته، باز هرکدام از این رفقا یک‌سری رفقای دیگه‌ای رو با خودشون دارن و این طرف هم یک جبهه‌گیری وجود داره در مقابل اون طرف.» [*در همین نوار اعظم تایید می‌کند که با تمامی اخراج‌ها و تصفیه‌ها به عنوان یک عضو کمیته مرکزی کاملا موافق بوده است.*]

نوار ۱۵ ـ **سعید**: «... ما یه دفعه دیدیم که بهرام [حسین زهری] شد عضو کمیته مرکزی و مسئول بنده. هیچ تردیدی نداشتم که این آدم هیچ چیز نیست. جز اینکه بخواد بره زندگی‌اش رو بچرخونه. اصلا شکی نداشتم روی این... بابک (محمود محمودی) اومده بود و صحبت این رو می‌کرد که بشینیم همفکری کنیم که می‌خواهیم چکار بکنیم با این کمیته مرکزی که خودش، خودش را "ترمیم" کرده!! این رو حقیقتا تاریخ باید بدونه چون بابک خیلی در موردش ظلم شده. موقعی که می‌خواست بره تهران، با مسئولیت مشخص رفت از این‌جا رفقا! و رفت تهران، رو هوا آویزون‌اش کردند. از اون‌جا به بعد من اصلا نمی‌دونم که بر بابک چه گذشت. جز موقعی که به عنوان خائن یا

"کبوتر پر قیچی" اعلام شد. تلاش‌های وسیعی کرد برای این که بتونه با من تماس بگیره و با دیگران تماس بگیره و بهشون بگه که چی سرش گذشته. یک تلاش‌اش موفق بود و اون درست زمانی نامه‌اش به دست من رسید که قطعا می‌دونستم یا شهید شده یا زندانه.» [ص ۳۲۶] [*شیبانی قطعا در این مورد صداقت ندارد، چرا که در زمان ماجراهایی که بر بابک گذشت، نه نشانی از اعتراض او هست و نه از واکنش. در حالی که ادعا می‌کند آن زمان نامه‌هایی هم از طرف بابک برایش فرستاده می‌شده است. همچنین در نامه اعتراضی و انتقادی که در سال ۶۴ برای مرکزیت نوشته، هیچ اشاره‌ای به مورد بابک نشده است. شیبانی در ادامه، خودش اعتراف می‌کند که تا زمان پیش آمدن اختلافات شخص خودش با توکل، در همه‌ی دسته‌بندی‌ها علیه دیگران، "پشت توکل" بوده است*!]

ـ **سعید**: «ما در کردستان وقتی اومدیم، من در دو محفل بودم. یک در محفل مهدی سامع بودم، یکی در محفل توکل. بابک که اومد، من در سه محفل شدم... رفیق توکل می‌دونه که ما خیلی کارهای محفلی با هم در، به معنای چیزش اونجا کردیم. تمام اون موقعی که یه بهانه‌ای برای مهدی سامع گیر آوردیم، همه‌مون جمع شدیم پشت اون [توکل]، محفل شد سازمان. یعنی وحدت بر حول مسئله مهدی سامع و مسئله نه سیاسی... محافلی که میگن از، نمی‌دونم محافل سوسیال دموکراتیک، از این چیزها نبود. یعنی محافلِ اپوزیسیونِ نمی‌دونم مارتف و فلان و این‌ها نه. محافل آدم‌های نق‌نقو. از یک طرف محافل کسانی بود که توی جریانِ خیلی محدود از نظر حجم کار و چیز، بریده شد. من تصویر کردم دیروز اون چیزی که مجموعه‌ی ما بود و محافل نخود لوبیایی. این چیزیه که اسمش رو می‌شه گذاشت. متاسفانه ما محافل ایدئولوژیک ـ سیاسی نبودیم... اگر تشکیلات ما همه‌اش حسین زهری باشه، ما مافیا بودیم... موقعی که من از زندان جمهوری اسلامی آزاد شدم و اومدم، شنیدم که انتخابات کمیته مرکزی کردند. گفتم کار بسیار مزخرفی کردند. کمیته مرکزی فقط از دلِ کنگره درمیاد بیرون و کنگره‌ای می‌تونه کمیته مرکزی انتخاب بکنه که زمینه‌های مادی کمیته‌هاش وجود داشته باشه. به اضافه این که این اسم شورایعالی اسم مقدس بود برای من از لحاظ سابقه‌ی تاریخی‌اش.» [ص ۳۳۰]

ـ **ناهید**: «... باز برای من روشن نشد که این شیوه‌های لیبرال آنارشیستی چه بود؟ رفیق سعید گفتند که به اصطلاح تشکیلات رو با امکاناتش می‌خواستند. مثلا رادیو مهم بوده براشون و نمی‌خواستند که پیام اخراج‌شون از رادیو خونده بشه، و مقابل‌اش، می‌خواستن پیام شورایعالی از رادیو خونده بشه. منتهی گفتند که استفاده‌ی تاکتیک‌هایی که استفاده کرده بودند، تاکتیک‌های مسالمت‌آمیز بود! من می‌گم هدفی که شما انتخاب کرده بودید، یک هدف قهری بود، تسخیر رادیو. شما می‌گید رفقای کمیته مرکزی نمی‌خواستند کنگره بگذارند، و اهرم‌های اساسی قدرت رو، اهرم‌های تشکیلاتی رو که داشتید رو هم نمی‌خواستند بدن. روشنه که شما اهرم‌های قدرت رو می‌خواستید بگیرید. در مقابل نیروهایی که شما می‌گید سازماندهی قهر رو کرده. پس هدف، هدفِ تسخیری می‌شه. این رو روشن بکنید که به اصطلاح با توجه به این که می‌خواستید رادیو رو با امکاناتش و تشکیلات رو با امکاناتش داشته باشید. و با

توجه به این که بخشِ دیگه نمی‌خواست امکانات رو بده، شما این رو چگونه می‌خواستید به صورت مسالمت‌آمیز (لیبرال ـ آنارشیستی) پیش ببرید؟ حتی اگه هدف‌تون مقدس بود؟ [ص ۳۳۳]

*****

به طور کلی در تشکل‌های استالینیستی آن که اخراج می‌شود لزوما به شیوه‌های متفاوتی اعتقاد ندارد، بلکه فقط "موقعیت تشکیلاتی" متفاوتی دارد.آن که اهرم‌های قدرت را در دست دارد دیگری را که در موقعیت ضعیف‌تری است، اخراج می‌کند. به همین دلیل اگر انتقادی هست، متوجه شیوه‌های سرکوبگرانه رایج در سازمان اقلیت است، و به معنای حقانیت هیچ گرایشی بر گرایش دیگر نیست. واقعیت این است که رهبران اقلیت، در موقعیت‌های یکسان، شیوه‌های عمل یکسانی داشتند. این شیوه‌های مشابه را در عملکرد توکل، مهدی سامع، زهری، مستوره احمدزاده، مصطفی مدنی، حماد شیبانی و... در موقعیت‌های یکسان، هنگامی که در بالای هرم قدرت بودند، مشاهده می‌کنیم.

«انشعابات سچفخا بعد از ۴ بهمن ۶۴»

پس از وقایع ۴ بهمن اوضاع سازمان وخیم‌تر از قبل شد. آنچه از سازمان باقی مانده بود، بار دیگر به دو شاخه تقسیم شد: سچفخا (کمیته اجرایی یا کمیته مرکزی) به رهبری توکل، حسین زهری و مستوره احمدزاده و سچفخا (شورایعالی) به رهبری مصطفی مدنی، حماد شیبانی، یدی و فرید (مسعود فتحی). مصطفی مدنی (امین) و دوستش مسعود فتحی از جناح "چپ اکثریت" و به دنبال برگزاری کنگره در دی ۱۳۶۰ به عضویت سچفخا درآمده بودند.

[*در حال حاضر مسعود فتحی مدیر سایت "عصرنو" است.*]

دیگر مدت‌ها بود که مبارزه سیاسی تعطیل شده بود و دسته‌جات مختلف بر سر "غنائم"، فقط به قلع‌وقمع یکدیگر مشغول بودند. از سوی دیگر حاکمیت نیز بیکار ننشسته و هواداران و بدنه‌ی سرگردان سازمان را شکار می‌کرد. مرکزیت اگر هم اطلاع درستی از ضربات رژیم در دست داشت (که شاید اصلا نداشت)، آماری از دستگیر یا کشته‌شدگان اعلام نمی‌کرد.

خسرو الوندی، مسئول کمیته کارگری، کمیته شمال و آذربایجان در پاییز و زمستان ۶۲، که همراه همسرش فرشته بوزچلو (مریم) در اواسط سال ۱۳۶۵ خودکشی کرد، ولی خوشبختانه نجات یافت، این روزهای سازمان را چنین توصیف می‌کند: «آخرین گزارشِ ضربات به سازمان در سال ۶۴ را، رادیو رژیم اعلام کرد. دال بر دستگیری دسته‌جمعی آخرین بقایای سازمان در تمام ایران. آمار رژیم رقمی بالای ۶۰ نفر بود. کمیته مرکزی هیچ گزارش و تحلیلی که ارتباط بین ضربات را روشن کند، نمی‌داد. از سال ۱۳۶۳ به بعد از دستگیری‌ها گزارشی داده نمی‌شد. حتی در برابر پافشاری‌های لجوجانه‌ی رفیق مریم نیز هیچ واکنشی نشان ندادند. یکی از مبرم‌ترین خواسته‌های رفیق مریم از کمیته مرکزی، روشن شدن دستگیری‌ها و آغاز و انجام و پیگیری ارتباط‌شان بود.» [خسرو الوندی ـ کتاب گفتگوهای زندان، ویژه‌نامۀ محمود محمودی ـ ص ۲۷۱]

* گزارش سیاسی و تشکیلاتی کمیته اجرایی به کنفرانس سازمان

در اثر تنش‌های شدید مرکزیت، با بهرام در سال ۶۶، تمامی اعضای کمیته مرکزی سازمان به جز بهرام از مرکزیت استعفا می‌دهند. در این دوره بهرام تنها عضو "کمیته مرکزی" است. اعضای مستعفی، پس از مدتی "به خاطر این که شیرازه تشکیلات از هم نپاشد"، "کمیته اجرایی" را تشکیل می‌دهند، یعنی دو "کمیته مرکزی" در آن واحد در یک تشکیلات! [*این مشابه همان کاری است که به گفته مرکزیت، اعضای شورایعالی کرده بودند و بهانه‌ای شد برای کشتار کاپیلون، و بی‌ضابطه‌گی در تشکیلات فدایی را نشان می‌دهد.*] چون این "کمیته اجرایی"، اساسا جایی در اساسنامه نداشت و حداقل‌های اساسنامه‌ای را زیر پا گذاشته و نه تنها فراکسیون ایجاد می‌کند بلکه رهبری خود را نیز انتخاب می‌کند و

حتا این رهبری ارکان تشکیلاتی را هم در دست می‌گیرد و شروع به فعالیت می‌کند، در نتیجه بهرام هم همه چیز را رها می‌کند و می‌رود. "کمیته اجرایی" هم کنفرانس اول را به جای کنگره فرا می‌خواند و بهرام را که دیگر در تشکیلات سازمان باقی نمانده بود، اخراج می‌کند! همین شیوه در مورد مهدی سامع نیز اجرا شده بود، یعنی در آن مقطع مهدی سامع جدا می‌شود ولی حکم اخراج از تشکیلات می‌گیرد!

در تیرماه ۶۶ نشریه "کار اقلیت"، با اعلام خبر برگزاری کنفرانس سازمان، گزارشِ "کمیته اجرایی" به این کنفرانس را منتشر کرد: «در نهم خرداد ۱۳۶۶ "کمیته اجرایی" با انتشار اطلاعیه‌ای بحران درونی سازمان را آشکار کرد. در پی استعفای اعضاء و مشاورین "کمیته مرکزی" سازمان، از جمله رفقا توکل، اعظم و بهروز در فروردین ۱۳۶۶، کمیته مرکزی منحل شد. پیشنهادات متعدد از سوی بخش‌های مختلف تشکیلات به منظور ایجاد یک ارگان موقت و برگزاری کنگره، با مخالفت کمیته خارج از کشور روبه‌رو گردید... این کمیته در حرکتی انحلال‌طلبانه پیوند خود را با تمام بخش‌های تشکیلات قطع نمود. مسئول این کمیته بهرام (حسین زهری)، که علاوه بر مسئولیت کمیته خارج از کشور، مسئولیت امور مالی و روابط خارجی سازمان را نیز برعهده داشت، با سوءاستفاده از موقعیت خود بودجه مالی و ارتباطات بخش‌های دیگر تشکیلات، از جمله کردستان و مقر رادیو را قطع نمود...» [نشریه کار، شماره ۲۱۱ ـ تیر ۱۳۶۶]

همچنین این کنفرانس در قطعنامه‌ای ضمن برشمردن انحرافات بهرام و "کمیته خارج از کشور"، انحلال آن را اعلام می‌کند: «ـ نظر به این که کمیته مذکور طی چند سال اخیر با اتخاذ برخوردهای فیزیکی با سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی، هم‌سویی با راست‌ترین جناح دولتِ بورژوا ـ امپریالیست فرانسه، در جریان اخراج مجاهدین از این کشور، شرکت در کنگره حزب بورژوا ـ امپریالیست انگلیس، عدول از خط‌مشی سیاسی سازمان در عرصه بین‌المللی، حیثیت سازمان را در اذهان عمومی خدشه‌دار ساخته و موجب تیره شدن روابط سازمان با دیگر نیروهای سیاسی گردید. ـ نظر به این که این "کمیته"، ارتداد مسلکی خود را در نوشته "باز هم اپورتونیست راست" در خصومت آشکار با اردوگاه کشورهای سوسیالیستی به نمایش گذارد. ـ نظر به این که بهرام مسئول "کمیته خارج از کشور" سابق، در راستای اهداف ضدتشکیلاتی و انحلال‌طلبانه خود، با سوءاستفاده از مسئولیت خود در زمینه مالی و روابط خارجی، با قطع بودجه مالی بخش‌های مختلف تشکیلات و استمداد از عوامل خارج از سازمان، موجب قطع برنامه‌های رادیویی سازمان گردید. ـ نظر به اینکه کلیه اقدامات انحلال‌طلبانه و انشعاب‌گرایانه‌ی این "کمیته" در جهت تضعیف سازمان در راستای خدمت به دشمنان سازمان قرار گرفت. لذا، کنفرانس اقدام انقلابی "کمیته اجرایی" مبنی بر انحلال کمیته خارج از کشور و اخراج بهرام را از سازمان، به عنوان عنصری انحلال‌طلب مورد تایید قرار می‌دهد.» [نشریه کار، شماره ۲۱۱ ـ تیر ۱۳۶۶]

یکی از اختلاف نظرات توکل و بهرام در مورد اردوگاه سوسیالیسم، در مهرماه سال ۶۵ خود را نشان داد. توکل با نوشتن مقاله‌ای با نام "متحدین بین‌المللی پرولتاریای ایران در عرصه بین‌المللی" اردوگاه سوسیالیستی را اردوگاه مبارزه با امپریالیسم دانست و به نوعی اعلام همکاری با این اردوگاه کرد. ولی بهرام موجودیت اردوگاه سوسیالیستی را رد می‌کرد و در اسفند ۶۵ از انحرافات اپورتونیستی ـ رفرمیستی اردوگاه سخن گفت.

توکل اعلام می‌کند: «بهرام در اسفند ۶۵ صریح و آشکار ارتداد مسلکی خود را با نوشته‌ی "باز هم اپورتونیست راست" به نمایش گذاشت. موجودیت اردوگاه سوسیالیسم را انکار نمود و برای این که پوششی به افکار و اعتقادات بورژوایی خود بدهد از تبدیل شدن انحرافاتِ اردوگاه به یک خط اپورتونیستی ـ رفرمیستی سخن گفت.» [همان]

بهرام با انتشار اطلاعیه‌ای به تاریخ ۲۲ دی ماه ۸۵ ذیل عنوان "رسوایی‌های سازمان موسوم به فداییان اقلیت"، سطح دیگری از اختلافات در آن مقطع را آشکار می‌کند: «توکل در خرداد ماه ۱۳۶۶ پس از اخراج از سازمان، ابتدا با اندیشه‌ی پیوستن به "حزب توده" و گرفتن رهبری طیف توده‌ای ـ اکثریتی، دن‌کیشوت‌وار به سوی "اردوگاه سوسیالیسم" شتافت. هنگامی که آن‌ها دست رد به سینه‌اش زدند، بدون هیچگونه اعتقاد به خط‌مشی و گذشته انقلابی سچفخا، به سوءاستفاده از نام و اتوریته اقلیت دست زد و سازمان "فداییان اقلیت" را بر پا ساخت.»

بهرام در همین اطلاعیه، اتهام سنگین دیگری نیز به سازمان فداییان اقلیت و توکل نسبت می‌دهد: «سازمان فداییان خلق در سال‌های گذشته برای تامین بودجه مالی‌اش به اقدامات غیرانقلابی و شرم‌آوری روی آورده است... توکل با استفاده از یک جاسوسه‌ای به نام مینا سعدادی در هلند موفق شده است مبلغی پول از منابع مالی امپریالیستی هلند و آمریکا دست‌وپا کند...» [اطلاعیه "بهرام" در پایان کتاب در قسمت تصاویر و ماجرای مینا سعداوی به طور مفصل در بخش پیوست‌ها آمده است.]

* سازمان فداییان اقلیت

جناح "کمیته مرکزی سچفخا" طی گزارش به کنفرانس پیش‌گفته، به انتقاد از "سبک کار" سازمان در گذشته، برداشت دفرمه از "سانترالیسم دموکراتیک" و نقش "کمیته مرکزی" در ایجاد بحران‌ها می‌پردازد. اما علیرغم این انتقاد به خط‌مشی کلی سازمان و عملکرد غیردموکراتیک کمیته مرکزی، در قطعنامه‌های مصوب کنفرانس، باز هم از انتساب اتهامات بعضاً بی‌اساس به انشعابیون و "اخراجیون" دریغ نمی‌کند. همین امر ناظران را در صداقت توکل (اقلیت) در انتقاد از عملکرد گذشته‌ی خود، دچار تردید می‌کند. تردیدی که با مرور زمان و ادامه همان سبک‌کار غیردموکراتیکِ محفل توکل، تبدیل به یقین می‌گردد.

در همین کنفرانس افزودن لفظ "اقلیت" پس از نام سازمان تصویب می‌شود. نشریه کار می‌نویسد: «آخرین بخش کار کنفرانس، انتخاب یک کمیته اجرائیه جدید بود... از آن‌جایی که کنفرانس انتخاب یک کمیته مرکزی جدید را

به کنگره دوم سازمان محول نمود، لذا یک کمیته اجرایی جدید انتخاب نمود که تا دومین کنگره سازمان، از وظایف و اختیارات کمیته مرکزی در زمینه پیشبرد امور و هدایت تشکیلات برخوردار باشد.» [همان]

چنانچه ملاحظه می‌شود رهبری "سازمان اقلیت" همان سناریوی آذر ۶۰ را بار دیگر به صحنه می‌برد. همان کمیته موقت و وعده‌ی سرخرمن برای کنگره دوم!

بدین‌ترتیب درحالی که حسین زهری با همان نام قبلی، یعنی "سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران"، به فعالیت خود ادامه می‌دهد، عباس توکل به همراه تعدادی از هواداران خارج از کشور، تحت عنوان "سچفخا (اقلیت)" و با شعار سرنگونی جمهوری اسلامی و "برقراری جمهوری دمکراتیک خلق" اعلام موجودیت می‌کند. سازمان در سال ۱۳۷۵ و طی کنفرانس ششم با حذف سه واژه‌ی چریک، خلق و ایران رسما به سازمان فداییان اقلیت تغییر نام داد و برای همیشه به جرگه‌ی متقدین مشی چریکی و طرفداران کار آرام سیاسی در دنیای مجازی و اینترنتی پیوست. پس از مدتی "سازمان فداییان اقلیت" با حذف اسلحه و نقشه‌ی ایران از آرم سازمان و برگزیدن یک آرم جدید، عدم‌تعلق خود به مشی "مبارزه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک" را اعلام نمود. چند سال بعد از این تغییر و تحولات، سازمان فداییان اقلیت شعار "برقراری حکومت شورایی" را جایگزین شعار "برقراری جمهوری دمکراتیک خلق" نمود. در حال حاضر این سازمان، نشریه "کار" را به عنوان ارگان مرکزی خود منتشر می‌کند و علاوه بر آن از طریق تلویزیون "دموکراسی شورایی" به تبلیغ مواضع خود می‌پردازد.

* هسته اقلیت

بعد از جدایی توکل از زهری، چند ماه بیش‌تر طول نکشید که نفرات دیگری به دلیل رفتارهای ناهنجار حسین زهری از وی جدا شدند و در خارج کشور به همراه چند نفر پناهنده‌ی مقیم سوئد و نروژ و آلمان، گروهی موسوم به "هسته اقلیت" (مستوره احمدزاده) را به وجود آوردند تا با نقد سوسیالیسم شوروی سابق و سیاست‌های گذشته‌ی سازمان و تلاش برای وحدت سازمان‌های فدایی، مسیری نوین در مقابل پای معدود هواداران سرخورده و عاصی بگذارند. "هسته‌ی اقلیت" بعد از سعی و تلاش فراوان و انتشار نشریه "سوسیالیسم"، به عنوان ارگان مرکزی، در نهایت به جز دادن چند اطلاعیه تسلیت و تبریک، نتوانست موفقیتی کسب کند. (نخستین شماره نشریه "سوسیالیسم" در تیر ماه ۱۳۶۶ منتشر شد.)

مستوره احمدزاده (اعظم) یکی از رهبران این تشکیلات، به دنبال به راه افتادن پروژه دوم خرداد و سرِ کار آمدن محمد خاتمی در سال ۱۳۷۶، به جریانات اصلاح‌طلب و دوم خردادی با شعار "ایران برای ایرانیان" پیوست، و در همان زمان از سوی "هسته اقلیت" طرد شد.

«هسته اقلیت دارای هیچ مرکزیت و رهبری نیست، زیرا هسته در حال حاضر شامل تعدادی افراد منفرد است که هر وقت دل‌شان خواست با هم به توافق می‌رسند و درباره مسائل سیاسی موضع‌گیری می‌کنند. همین!» [سیامک دهقانی]

* اتحاد فداییان کمونیست

در سال ۱۳۷۵ یدی شیشوانی (خسرو نوری) به عنوان یکی از اعضای مرکزیت شورایعالی، به جای همراهی و همکاری با مدنی و شیبانی، صلاح را در این دید که با ایجاد ارتباط و تماس با چند نفر از هواداران شورایعالی در اروپای باختری و بعضی جداشده‌گان از جریان عباس توکل؛ اقدام به تأسیس یک تشکیلات جدید نماید. بدین ترتیب، "سازمان اتحاد فداییان کمونیست" به وجود آمد. نخستین شماره نشریه "کار کمونیستی" به مثابه ارگان مرکزی این سازمان بهمن ۱۳۷۵ منتشر شد.

"اتحاد فداییان کمونیست" تحت تاثیر خط‌مشی "سازمان وحدت کمونیستی" فعالیت خود را آغاز کرد. این جریان خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی و جایگزینی آن با یک "جمهوری فدراتیو شورایی" می‌باشد. "سازمان "اتحاد فداییان کمونیست"، "سازمان فداییان اقلیت" را یک جریان پوپولیستی با برنامه بورژوایی می‌داند که هیچ ربطی به طبقه کارگر ندارد. "اتحاد فداییان کمونیست" گرایش شدیدی به نزدیکیِ تشکیلاتی با "حزب کمونیست ـ کومله" به رهبری ابراهیم علیزاده دارد.

یدی شیشوانی در معرفی سازمان "اتحاد فداییان کمونیست" می‌گوید: «اتحاد فداییان کمونیست، از هیچ‌کدام از گروه‌هایی که در پروسه انشعابات و پاشیده‌گی اقلیت به وجود آمدند، منشعب نشد... عده‌ای از اعضا و کادرهای کمونیست سازمان به این نتیجه رسیدند که برای بازسازی تشکیلات خود و در پاسخ منطقی به نیازهای مبارزاتی پیشِ روی، ضروری است که چهارچوب‌های نظری و تشکیلاتی، گذشته را مورد بررسی و نقد قرار دهند... از اواخر دهه شصت نشریه‌ای تحت عنوان "به پیش" منتشر می‌شد. تا سال ۷۵ در مجموع ۹ نشست عمومی برگزار گردید و مباحث علنی آن، در "به پیش" در راه وحدت جنبش کمونیستی منتشر گردید. در نشست نهم بود که تصمیم گرفته شد تا از آن پس تحت نام سازمان "اتحاد فداییان کمونیست" به فعالیت خود تداوم بخشیم. نشریه کار نیز تحت عنوان "کار کمونیستی" منتشر شود و نشریه "به پیش" منعکس کننده نظرات و مباحثات تئوریک باشد..» [سیامند ـ نشریه آرش ۱۰۸]

"اتحاد فداییان کمونیست" هم اکنون علاوه‌بر "کارکمونیستی" و "به پیش"، هر دو هفته یک‌بار "جهان کمونیستی" و نشریه "ریگای گه‌ل"، که نشریه کمیته کردستان سازمان به زبان کردی است را منتشر می‌کند.

*اتحاد فداییان خلق ایران

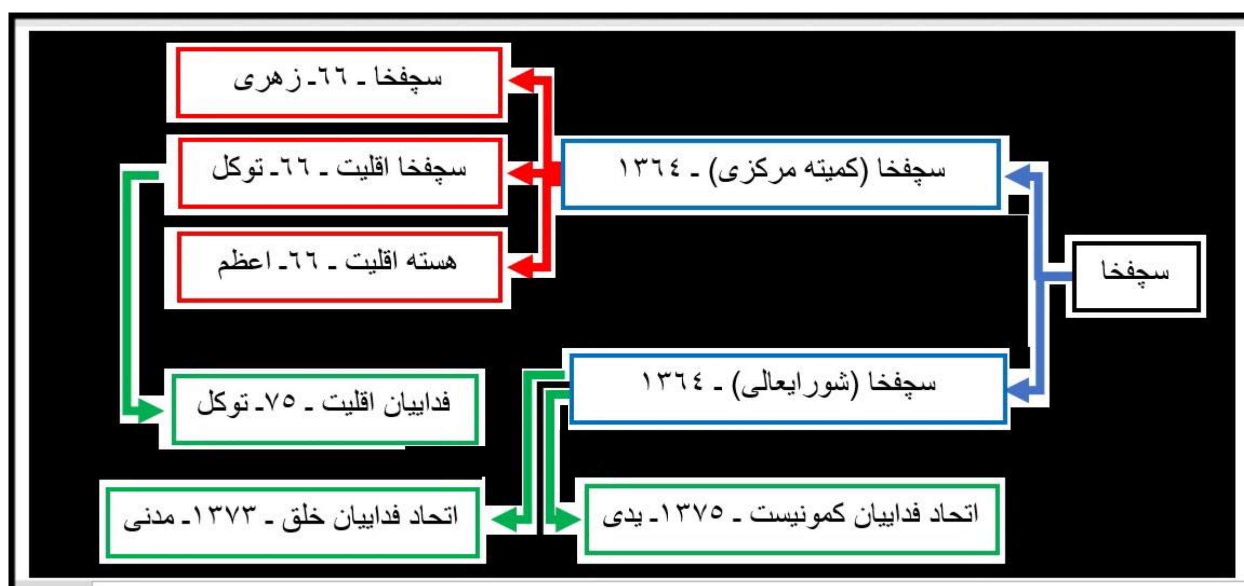
"سچفخا (شورایعالی)" تا سال ۱۹۹۱ تعدادی نیرو تحت عنوان کمیته رادیو، در کردستان عراق داشت که "صدای فدایی" را پخش می کردند. این عده در همان سال رادیو را تعطیل کردند و راهی کشورهای غربی شدند. تشکیلات "سچفخا (شورایعالی)" در سال ۱۹۹۲ عملا خود را متلاشی و منحل کرد و از تلاشی و انحلال آن چند سِکت و فرقه زاده شد. یکی از این فرقه‌ها حول مصطفی مدنی، حماد شیبانی و مسعود فتحی از مرکزیت شورایعالی شکل گرفت، که در سال ۱۳۷۱ به "سازمان فدایی" ملحق شدند و به اتفاق هم "سازمان اتحاد فداییان خلق ایران" را به وجود آوردند. ارگان این تشکیلات نشریه "اتحاد کار" می‌باشد. این جریان نیز در نهایت با روی کار آمدن خاتمی به سخنگوی غیررسمی اصلاح‌طلبان حکومتی و غیرحکومتی تبدیل گشت.

* اتحاد چپ کارگری

دست آخر، از به هم پیوستن سازمان "راه کارگر"، "هسته اقلیت"، "رنجبران"، "گروه پروژه" (تراب ثالث) و "اتحاد فداییان کمونیست"، "اتحاد چپ کارگری" تحت هژمونی "راه کارگر"، به وجود آمد.

* حزب چپ ایران

در سال ۱۳۹۷ راست‌ترین جریانات اقلیت، از جمله "اتحاد فداییان خلق"، با "سازمان فداییان اکثریت"، برخی کنشگران مستقل چپ، و چپ‌های طرفدار اصلاح‌طلبان، تحت هژمونی سازمان فداییان اکثریت، "حزب چپ ایران (فداییان خلق)" را تاسیس کردند. و بدین‌ترتیب از شّر لفظ منحوس "اکثریت" خلاص شدند! از اعضای شناخته شده‌ی این حزب می‌توان به حماد شیبانی، مصطفی مدنی، بهزاد کریمی، مجید عبدالرحیم‌پور، شیدان وثیق، مهرداد درویش‌پور و رضا جاسکی اشاره کرد.



نمودار ۲ (انشعابات بعد از بهمن ۶۴)

پیوست‌ها

«سرنوشت تلخ اعضاء سچفخا پس از ۴ بهمن ۶۴»

اعضایی که از اخراج‌ها، تصفیه‌ها و کین‌توزی‌های رهبری سچفخا جان سالم به در برده بودند، پس از فاجعه‌ی ۴ بهمن ۱۳۶۴ به سرنوشتی تلخ‌تر دچار شدند. از میان آنان می‌توان به نوید، حسن لُر، فواد، اردشیر و برخی رفقای دیگر اشاره کرد. کارگر کمونیست جمال نیز، که به تازه‌گی از زندان رژیم اسلامی فرار کرده و مدت‌ها پس از درگیری، به جناح "شورایعالی" پیوسته بود، سرنوشتی مشابه آن‌ها پیدا کرد. رفقا نوید و اردشیر از پیشمرگان فدایی که پس از درگیری ۴ بهمن، از پیوستن به دو جناح عامل درگیری خودداری نموده بودند، تلاش کردند تا از عراق خارج شوند. ولی هر دو در مناطق کوهستانی شمال عراق، از سوی افراد مسلح "حزب دموکرات کردستان عراق" (مسعود بارزانی) بازداشت و در اقدامی غیرانسانی به مأمورین رژیم اسلامی تحویل داده می‌شوند. این دو رفیق پس از تحمل شکنجه‌های طاقت‌فرسا، در اواخر سال ۱۳۶۵ و یا اوائل سال ۱۳۶۶ در شهر سنندج به جوخه اعدام سپرده شدند.

از میان رفقای فوق، پیشمرگه فدایی حسن لر، پس از واقعه ۴ بهمن، برای ادامه مبارزه به "اتحادیه میهنی کردستان عراق" (یه‌که‌تی، جلال طالبانی) پیوست. او پس از نزدیک به یک سال، از این حزب خارج شد و به "سازمان کردستان حزب کمونیست ایران (کومله)" ملحق شد. مدت کوتاهی پس از آن، در سال ۱۳۶۶ و همزمان با فروپاشی "اقلیت"، در مقر کومله و در فضایی به شدت غیردوستانه و ضد فدایی، در نهایتِ تنهایی و سرخورده‌گیِ ناشی از فروپاشی سازمان، با شلیک گلوله به زندگی خود خاتمه داد.

رفیق فواد از پیشمرگان سازمان در مقر "گلاله"، مدت کوتاهی پس از درگیری ۴ بهمن، در حالی که به جناح شورایعالی ملحق شده بود، به بهانه‌ای پوچ و مسخره، به ساده‌گی از تشکیلات و مقر این گروه اخراج و به حال خود رها می‌شود. او و رفیق جمال، از پیشمرگان فدایی در مقر رادیو صدای فدایی، در جریان تلاشی مأیوسانه برای خروج از عراق در سال ۱۳۶۵، در درگیری با عناصر مسلح "حزب دموکرات کردستان عراق"، در مناطق شمالی عراق جان باختند.

رفقا انور و مصطفی از اعضاء کمیته کردستانِ جناح " شورایعالی"، در اواسط سال ۱۳۶۶ و در پی تلاش برای یافتن محلی به منظور انتقال مقر این گروه، مورد حمله افراد مسلح ناشناس قرار گرفته، جان باختند!

انشعاب مهلک و غیرمنتظره در ۴ بهمن سال ۶۴، بخشی از نیروهای سازمان فدایی را به سوی یأس و سرخورده‌گی سوق داد. این شرایط در خارج از کشور نیز بازتاب یافت. رفیق نیوشا فرهی که در جنب جناح "شورایعالی" فعالیت می‌کرد، در اعتراض به سخنرانی رئیس‌جمهور وقت رژیم اسلامی در سازمان ملل (خامنه‌ای) در سال ۱۳۶۶، در

ملاءعام و در مقابل دفتر این سازمان در نیویورک، دست به خودسوزی زد و جان سپرد. جناح "شورایعالی" تلاش کرد، این اقدام نیوشا فرهی را صرفاً اعتراض به رژیم اسلامی تلقی کرده، از آن در مقابل جناح توکل (که خود در آن مقطع به ۳ گروه تجزیه شده بود) برای خود سرمایه سیاسی بسازد. اما این حقیقتی است که شکل مبارزه خودسوزی در جنبش کمونیستی ایران سابقه نداشت و هرگز تشویق نمی‌گشت. اقدام نیوشا فرهی را باید در کنار اعتراض علیه رژیم اسلامی، در عین حال بر زمینه بروز واقعه ۴ بهمن و تأثیر سرنوشت تلخ سازمان بر روحیات او نیز به حساب آورد. انتخاب این روش اعتراض قبل از هر چیز، به شرایط گسیخته‌گی در صفوف سازمان، و تأثیر سرخوردگی بزرگ ناشی از رویداد ۴ بهمن ۶۴ مربوط است.

پس از ۴ بهمن، با تشدید بحران در جناح توکل ـ زهری (کمیته مرکزی) برای فعالین گرفتار شده‌ی سازمان در این بخش نیز، شرایط دشوارتر می‌گردد. عباس توکل و حسین زهری که به نابودی قطعی سازمان سوگند خورده بودند، پس از چنین حادثه‌ای که جنبش چپ ایران را تکان داد، حتی حاضر به برگزاری یک نشست ساده و بحث پیرامون فجایع رخ داده نبودند. برگزاری کنگره که موضوع مشاجره‌ی منجر به درگیری ۴ بهمن بود، دیگر به طور کامل برای این جناح حل شده و به فراموشی سپرده شده بود. در اعتراض به وضعیت حاکم بر جناح کمیته مرکزی و عدم فراخوان کنگره، رفیق صمیمی و پرتلاش مریم (فرشته بوزچلو) از اعضاء سازمان در مقر رادیو صدای فدایی، که به جناح "کمیته مرکزی" (توکل، زهری، احمدزاده) پیوسته بود، در یکی از شهرهای کردستان عراق در اواخر ۱۳۶۵، به همراه همسر خود، با شلیک یک گلوله [*و به روایتی با خوردن سیانور*] به زندگی خودش پایان داد. [*همسر فرشته زنده ماند.*]

افراد وابسته به جناح فوق، جنازه رفیق مریم را به سردخانه شهر تحویل داده، با لاابالیگری محض به مقر خود در شهر برمی‌گردند. مأمور بعثی سردخانه شهر، در دیدار با فرد دیگری از جریان فدایی، از برخورد ضدانسانی افراد جناح توکل و از این که پس از چند روز هنوز کسی برای تحویل گرفتن و به خاکسپاری جنازه‌ی رفیق خود مراجعه ننموده، ابراز تعجب می‌نماید.

در سال ۲۰۰۲ خبری از خودکشی و مرگ یکی دیگر از رفقای قدیمیِ طیف فدایی، در مجله آرش در پاریس منتشر شد. رفیق حسین جامعی از فعالین اولیه سازمان در خارج از کشور، که انشعاب سال ۵۹ تأثیر سختی بر روحیات و زندگی او باقی گذارده بود، و شاهد انشعابات دردناک بعدی نیز در این طیف گشته بود، در دوره اخیر در تنهایی کامل زندگی می‌کرد. جامعی از فعالین تأثیرگذار در کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در انگلستان، از پایه‌گذاران نشریه ۱۹ بهمن در شرایط پیش از انقلاب و از مروجین دیدگاه‌های رفیق بیژن جزنی در این نشریه بود. او در روز ۲۵ ژانویه سال ۲۰۰۲ در اتاقک محقر خود، در شهر کوچکی در شمال انگلستان، خود را حلق‌آویز کرد و بر ۶۰ سال زندگی مبارزاتی خود، نقطه پایان گذاشت.

در نوامبر ۲۰۰۲ نیز طی انتشار اطلاعیه‌ای، خبر از خودکشی و مرگ کامران فرمانده، برادر یک از اعضای این سازمان در خارج، می‌رسد. کامران فرمانده پس از چندین سال تحمل شرایط دشوار زندگی در ترکیه، تحت شرایط روحی تخریب شده‌ای، در روز ۱۸ نوامبر ۲۰۰۲ با استفاده از مواد سمی خودکشی می‌کند.

رفیق خلیل رحمتی (کاک خلیل) نیز به شیوه تأثرانگیزی، به زندگی خود خاتمه داد. خودکشی خلیل خبری بسیار غم‌انگیز و دردناک بود که همه همراهان سابق او را در شوک فرو برد. کاک خلیل از فعالین سابق سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران (اقلیت) و از اوایل دهه ۹۰ به عنوان تبعیدی سیاسی در شهری در شمال آلمان، زندگی می‌کرد. کاک خلیل از سال ۱۳۶۴ زیر فشار مناسبات محفلی حاکم، از سازمان فاصله گرفته بود. اما تماس خود را با مسائل کشور و مبارزه سیاسی، همچون گذشته حفظ کرده بود. برادر او رفیق مسعود رحمتی مسئول نظامی کمیته کردستان سازمان نیز، در جریان یک درگیری مسلحانه با پاسداران رژیم در ۱۹ بهمن سال ۱۳۶۱ در جاده بوکان ـ سقز، به همراه ۹ رفیق دیگر از پیشمرگان فدایی، جان باخته بود. مسعود رحمتی به جناح پیشرو و فعال در سازمان تعلق داشت و همواره علیه مشی غیرانقلابی و انحلال‌طلبانه، که در این دوره از سوی عباس توکل و مهدی سامع (مسئول وقت کمیته کردستان) نمایندگی می‌شد، برخورد نموده و خواهان تغییرات جدی در مناسبات درونی و شیوه فعالیت سیاسی سازمان بود.

مرگ کاک خلیل رحمتی به شیوه خودسوزی در روز ۲۷ اسفند سال ۸۴ نه تنها واکنشی به دشواری‌ها و معضلات زندگی روزمره، بلکه غیرمستقیم همچنین، به علامت نوعی اعتراض سیاسی علیه مسئولین تجزیه سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران (اقلیت) نیز، قابل‌تعبیر است. سازمان فدایی، هم تشکیلات مبارزه، هم مأمن آمال و آرزوها، و هم محیط زندگی انسانی و شخصی برای او بود. باندهای قدرت‌طلب که بزرگ‌ترین سازمان چپ سراسری را با بی‌رحمی یک قاضی شرع رژیم اسلامی، به سوی نابودی سوق دادند، محیط کار و زندگی و آرزوهای انسانی کاک خلیل را هم بر سر او آوار ساختند.

* داستان فرشته و داوود

«داوود مدائن در هفتم مهر ۱۳۳۲ در محله نظام‌آباد تهران به دنیا آمد و دوران نوجوانی و جوانی‌اش را در کوچه پس‌کوچه‌های افسریه که آن روزها خارج از محدوده بود، گذراند. او فرزند بزرگ خانواده‌ای پرجمعیت بود. داوود در سال‌های پُرتلاطم دهه ۵۰ به مخالفت با رژیم شاهنشاهی برخاست و به فعالیت سیاسی روی آورد. در مردادماه ۱۳۵۲ در حالی که سال آخر دبیرستان را می‌گذراند توسط ساواک دستگیر شد. در نتیجه‌ی تجسس ماموران از خانه‌ی آن‌ها مقدار زیادی دست‌نویس، اعلامیه و کتاب پیدا شد که همین باعث محکومیت سه ساله او شد. داوود پس از گذراندن دوران محکومیت آزاد نشد و تا سال ۵۶ در زندان ماند. پس از آزادی استقبال مردم محروم افسریه

از داوود غیرقابل تصور بود. داوود در شب ۱۹ بهمن ۱۳۵۸ با فرشته بوزچلو، دانشجوی مبارزی که در آمریکا مشغول تحصیل بود و مقارن انقلاب به ایران بازگشته بود، پیوند ازدواج بست. اما بهار آزادی دیری نپایید و داوود مانند بسیاری از نیروهای سیاسیِ شناخته شده مجبور به زندگی نیمه‌مخفی شد. داوود در ۲۴ مرداد ۶۰ به شکلی تصادفی دستگیر شد. داوود هنگام رانندگی با بچه‌ای تصادف کرده بود و او را برای مداوا به بیمارستان رسانده بود. وی پس از ترک بیمارستان در یکی از ایست‌های بازرسی پاسداران گرفتار می‌شود. پاسداران از آنجایی که در ماشین وی، پلاک اضافی غیر از پلاک خود ماشین پیدا می‌کنند، دستگیرش می‌کنند. داوود در ابتدا خود را سارق جا می‌زند و به همین خاطر به کمیته پل رومی برده می‌شود و سپس از آنجا به اوین منتقل می‌شود. اما دیری نمی‌گذرد که اواخر اسفند ۶۰ پس از دستگیری احمد عطااللهی (مسئول چاپخانه‌ی سازمان فداییان خلق اقلیت) و در اثر همکاری او، موضع تشکیلاتی داوود نیز لو می‌رود. در اوایل تابستان ۶۱ مادر به او خبر می‌دهد که صاحب دختری شده است، دختری که آرزوی دیدن‌اش را با خود به زیر خاک برد. سرانجام داوود مدائن پس از تحمل شکنجه‌های بسیار در آبان ۱۳۶۱ به همراه فریدون اعظمی بیرانوند، حسین ذاکری از هواداران "اقلیت"، جاودانه شد.

فرشته بوزچلو (مریم) در سال ۱۳۳۴ در خانواده‌ای متمول در شهر نقده چشم به دنیا گشود. فرشته پس از اعدام همسرش، در سال ۱۳۶۳ به کمیته کردستانِ سازمان که تشکیلاتی نیمه‌علنی بود، پیوست و به مدت یک سال و اندی در آن‌جا حضور داشت. بعدها با خسرو الوندی، از همرزمانش، ازدواج کرد.

محل استقرار کمیته کردستان در سال ۱۳۶۴ ـ ۱۳۶۳ در دره‌ای متروک (در کردستان عراق) بود که تنها با حضور نیروهای پیشمرگ ایرانی و کمیته کردستان جان تازه‌ای به خود گرفته بود. در آن زمان بخشی دیگر از نیروهای سازمان که مشغول برنامه‌سازی و پخش برنامه‌های رادیوییِ سازمان (صدای فدایی) بودند در کنار روستای "گاپیلون" مستقر بودند. پس از درگیری درونی ۴ بهمن ۱۳۶۴، فرشته بوزچلو به دلیل همسویی نظری با مرکزیت وقت سازمان، همچنان در کمیته کردستان عضو مسئول باقی ماند.

«فرشته قدی بلند و هیکلی پُر داشت با یک گردن‌بند طبی سفید. می‌گفت مشکل گردن دارد. لهجه آذری‌اش پیدا بود و طبع شوخی هم داشت. یک‌دنده‌گی و شیطنت کودکانه فرشته اما به زودی که با هم کار تشکیلاتی را شروع کردیم، جای خودش را به یک‌دنده‌گیِ اتوریته‌وار داد که برای خودش رسالت ساختن تشکیلات و اداره آن را قائل بود. مدام سعی می‌کرد به طور مکانیکی اتوریته‌ی تشکیلاتیِ اعمال کند. رفتار فرشته در عین دلسوزی‌اش برای تشکیلات، زمخت بود.» (نادر ساده ـ از دوستان تشکیلاتی فرشته ـ نشریه آرش ۱۰۸)

نادر ساده فضا و شرایطی را که به خودکشی او انجامید چنین توصیف می‌کند: «فرشته در سال ۱۳۶۵ به دلیل اختلافاتی که با مرکزیت پیدا کرده بود، از کمیته کردستان کناره‌گیری و به درخواست تشکیلات در شهر سلیمانیه اقامت یافت. بعد از یک‌سری اختلافات و کشمکش‌ها، فرشته به همراه همسرش در اقدامی مشترک، تصمیم به

خاتمه‌ی زندگی گرفتند که در این فاجعه فرشته بوزچلو جان باخت و همسرش خسرو از مرگی حتمی نجات یافت. روزهای آخر در فضای سنگینی گذشته بود. مناسبات فرشته و همسرش با مرکزیت به مرحله بحرانی رسیده بود و ما از محتوای نامه‌نگاری‌های درونی آن‌ها بی‌اطلاع بودیم... این که فرشته چرا تصمیم به خودکشی گرفت و این که چرا تشکیلات وقت، در مقابل مرگ او سکوت کرد، بر ما دانسته نیست. آن‌چه مسلم است این که این عمل حاصل تاثیر مناسبات و محیط اطراف و در این‌جا فضای تشکیلات هم بود.» [همان ـ ص ۲۵۷]

«بعد از واقعه گاپیلون، فرشته و همسرش در اواسط سال ۱۳۶۵ در حالی که افراد باقیمانده "اقلیت" تحت نظارت اتحادیه میهنی کردستان عراق، در ساختمانی در سلیمانیه عراق اسکان داده شده بودند، در اقدامی اعتراضی تصمیم به خودکشی گرفتند. ابتدا قرار بود هر دو به قلب‌شان شلیک کنند. خسرو شلیک می‌کند اما فرشته سیانورش را می‌خورد. خسرو جان به در می‌برد ولی فرشته در راه بیمارستان جان می‌دهد. یکی از دوستانم که در سال ۶۸ از مقر "اقلیت" بازدید کرده بود، با حسرت و اندوه برایم تعریف می‌کرد که ساعت و نامه‌های فرشته را که خطاب به رهبران "اقلیت" نوشته بود، در انباری یافته و به همراه اسناد و مدارک زیادی از روی حسن‌نیت و صداقت به عنوان مدرک سازمانی تحویل حسین زهری، مسئول خارج از کشور سازمان می‌دهد. حسین زهری به سرعت به منجلاب خیانت سقوط می‌کند و آوازه بزهکاری‌های مختلف و پول‌شویی او برای رژیم در پاریس می‌پیچد.» [ایرج مصداقی ـ نشریه آرش ۱۰۸]

«سرنوشت تراژیک یک انقلابی»

در زمستان ۶۱ "اقلیت" پلنومی برگزار کرد. در این کنگره کمیته‌های مختلف سازمان، گزارش فعالیت‌های خود را ارائه کردند: کمیته کارگری، کمیته تشکیلات آذربایجان (به مسئولیت خسرو نوری) و تشکیلات شمال (به مسئولیت محمود محمودی). در این پلنوم محمود محمودی (بابک) که از معترضین به عملکرد خودمحورانه‌ی رهبری (توکل، زهری، احمدزاده) و اخراج هاشم بود، تحت فشار مرکزیت به انتقاد از خود پرداخت. محمود از گذشته خود و نزدیکی به هاشم ابراز ندامت کرد! همچنین از جزواتی که توسط او نوشته شده و توزیع شده بود انتقاد کرد.

اما محمود محمودی که بیشتر با نام مستعارش (بابک) شناخته می‌شود، که بود؟ کسی که اینچنین مجبور به "زانو زدن"در مقابل بوروکراتیسم حاکم بر سازمان شد، چه گذشته‌ای داشت و تاریخچه و سابقه مبارزاتی‌اش چه بود؟

محمود محمودی (بابک) از دهه چهل شمسی تا نیمه اول دهه شصت، به عنوان یک انسان آزادِ آرمانخواه و یک فعال سیاسی چپ، زندگی خود را وقف مبارزه با دو نظام ضدانسانی کرد. بابک در خرداد ۱۳۲۴ در لاهیجان به دنیا آمد. در جوانی با غفور حسن‌پور، از اعضای موثر و علنی جنبش سیاهکل، آشنا می‌شود و این آشنایی و رفاقت تا پیوستن به "فداییان" ادامه می‌یابد. محمود در سال‌های ۴۷ ـ ۴۶ در دوران دانشجویی در دانشگاه تهران با معرفی غفور به گروه جزنی ـ ظریفی پیوست. پس از فارغ‌التحصیلی در رشته حسابداری به خدمت سربازی رفت. در آن‌جا با حمید اشرف هم‌دوره بود. در سال ۱۳۴۷ طرح "شورش افسران پادگان" را می‌ریزد. این طرح با مخالفت حمید اشرف اجرایی نمی‌شود ولی منجر به دادگاهی شدن محمود و سپس تبعیدش به عنوان سرباز صفر می‌گردد. در پی ضربات ساواک و دستگیری غفور حسن‌پور و دیگر اعضای "گروه شهر"، محمود محمودی نیز در ارتباط با "گروه جنگل" دستگیر می‌شود. محمود در بهار ۱۳۵۰ به همراه احمد خرم‌آبادی، کاظم سلاحی و حسن ضیاظریفی محاکمه و به اعدام محکوم می‌شود ولی در دادگاه تجدیدنظر حکم‌اش به ده سال تقلیل می‌یابد. هاشم، (بعدها از اعضای کمیته مرکزی اقلیت) برای نخستین بار محمود را در زندان مشهد می‌بینند. محمود در آبان ۱۳۵۷ از زندان اهواز آزاد می‌شود. او که طی سال‌های ۵۶ و ۵۷ در زندان اهواز نقش فعالی در ارتباط‌گیری با فعالین بیرون از زندان داشت، پس از "پیروزی انقلاب" برای برپایی ستادهای سچفخا در آبادان و مسجد سلیمان به تلاشی شبانه‌روزی می‌پردازد.

در ۱۹ بهمن ۵۷ محمود با مهری سلاحی ازدواج می‌کند. در اردیبهشت ۵۸ به دلیل اعتراض علیه سیاست راست‌روانه‌ی مرکزیت وقت، و مشخصاً انتقاد از نامه فرخ نگهدار به بازرگان، توسط مخالفین سرسخت‌اش (فرخ نگهدار و فرج کاظمی) مورد تصفیه قرار می‌گیرد.

با انشعاب اکثریت ـ اقلیت در سچفخا، محمود محمودی فعالیت دوباره‌اش را در چارچوب "اقلیت"، ابتدا به عنوان عضو شاخه‌ی شمال و سپس مسئول کمیته دموکراتیک، آغاز کرد. در کنگره نخست "اقلیت" شرکت داشت و پس از آن به همراه حسن میرزائیان (هاشم) و ابوالفضل قزل‌ایاق نقدی بر کنگره و مصوبات التقاطی آن، با عنوان "مشتی بر نیم‌کاسه کنگره" نوشت. محمود در این زمان مسئول شاخه شمال (گیلان و مازندران) بود. در آذر ۱۳۶۱ برای شرکت در پلنوم به کردستان رفت. بعد از این پلنوم، مرکزیت وقت او را از مسئولیت شاخه شمال برکنار و برای "پالایش ایدئولوژیک"، در مقر سازمان در کردستان نگه می‌دارد. مضحک آن که مسئول عملیات پالایش، توکل بود!! پس از این دوره‌ی تنبیهی، [به روایتی] در سال ۱۳۶۲ بعد از ۱۳ سال که توسط غفور حسن‌پور و قبل از عملیات سیاهکل، در سازمان عضوگیری شده بود، این بار توسط توکل، بهرام و اعظم عضوگیری می‌شود!

پس از عضوگیری، مجددا کردستان را ترک می‌کند. این بار مسئولیت شاخه شیراز به او سپرده شده بود. اما به دلیل عدم‌وصل نیروها از سوی تشکیلات به محمود، مدتی در تهران سرگردان باقی می‌ماند. بعد از ضربه به "کمیته محلات" و دستگیری اشرف بهکیش، محمود به عنوان مسئول کمیته مقاومت به فعالیت خود ادامه داد. پس از ضربه تحریریه در پاییز آن سال، اختلافات محمود و مرکزیت وقت شدت گرفت. برگزاری چند جلسه و نرسیدن به توافق، منجر به قطع ارتباط محمود می‌شود.

محمود محمودی برای حفظ حداقل‌های مورد نیازش برای زندگی و ادامه مبارزه در داخل کشور، دچار سختی‌های فراوانی شد. در این سختی‌ها او تنها نبود، مهری سلاحی و دو فرزندشان (یکی چهار ساله و دیگری دو ساله) نیز بایستی همراه او در زیر وانت یا در بیابان‌های اطراف تهران می‌خوابیدند. تدارک امکانات مجدد، آن هم در شرایط کنترل همه‌جانبه پلیسی، به راحتی میسر نشد. سرانجام پس از چند ماه، امکانات مخفی مجددی را فراهم می‌آورد و مبارزه با رژیم دیکتاتوری اسلامی را از سر می‌گیرد. محمود فعالیت مجددش را با انتشار نشریه "کار ویژه محلات" به همراه سایر رفقای هم‌فکرش دوباره سازمان داد که اولین شماره آن در ۱۹ بهمن ۱۳۶۲ به مناسبت سالگرد تولد سچفخا منتشر شد.

انتقادات مستمر محمود به مرکزیت از سویی و انتشار نشریه "کار محلات" از سوی دیگر باعث می‌شود در سال ۱۳۶۳ (۲۵ تیر) توسط مرکزیت وقت اخراج و طی اعلامیه‌ای "**کبوتر پَرقیچی**" نامیده شود. نیمه دوم سال ۱۳۶۳، محمود با رهبری "سازمان راه کارگر" در خارج از کشور، تماس برقرار می‌کند. ابراهیم آوخ برای خارج کردن محمود از کشور و نجات جان او، دست به اقداماتی می‌زند ولی در هفتم فروردین ۱۳۶۴ از رادیو "صدای فدایی"، بیانیه تهدیدآمیزی خطاب به "راه کارگر" پخش می‌شود. در ۱۹ فروردین محمود برای فراهم کردن مقدمات خروج خود و خانواده‌اش از کشور عازم جنوب می‌شود ولی بدون کسب نتیجه‌ای به ناچار به تهران باز می‌گردد.

پس از بی‌ثمر ماندن تلاش‌های محمود برای خروج از کشور، سرانجام در هفتم اردیبهشت ۱۳۶۴ به دام نیروهای جمهوری اسلامی می‌افتد. به دنبال آن، مهری سلاحی به همراه سیاوش حدادی‌مقدم و صفا و سلاح (دختران محمود) دستگیر می‌شوند. همچنین سعید حدادی‌مقدم و جلال حدادی‌مقدم نیز در خانه‌ی دیگری به دام می‌افتند. در هجدهم اسفند ۱۳۶۵ پس از تحمل شکنجه‌های فراوان و مقاومتی دلیرانه (به تایید هم‌بندانش) محمود محمودی (بابک) به جوخه اعدام سپرده می‌شود. [بر اساس نوشته‌ی محمود خلیلی در "ویژه‌نامه‌ی محمود محمودی (بابک) ـ انتشارات گفتگوهای زندان]

* کبوتر پَر قیچی

«کبوتر پر قیچی یکی از تکنیک‌های "کفتربازی" است، بدین‌صورت که ابتدا کبوتری را گرفته، پَرش را قیچی می‌کنند. سپس آن را در محل پرواز کبوترها رها می‌کنند. با این کار اعتماد کبوترهای دیگر جلب می‌شود و در کنار طعمه می‌نشینند. آنگاه شکارچی تور را جمع می‌کند و کبوترهای زیادی را به دام می‌اندازد. این کبوتر پرقیچی همیشه در دست شکارچی‌ها، اسیر باقی می‌ماند و از آن برای به دام انداختن دیگر کبوترها استفاده می‌کنند. این صفت در مورد عثمان صادق بود نه در مورد بابک! [یدی ـ همانجا]

اما چنین ادعایی علیه بابک، زمانی مضحک می‌شود که بدانیم مدت‌ها قبل از صدور اطلاعیه کمیته مرکزی علیه بابک، معلوم شده بود که عثمان عامل اصلی ضربات است و با پلیس امنیتی همکاری می‌کند. اگر به راستی مسئله اصلی، هشدار به هواداران و رفقا بود، پس چرا قبل از آن و حتی مدت‌ها پس از آن، این عثمان را که کبوتر پر قیچی واقعی بود، افشا نکردند. گزارش مستندی از همکاری او با پلیس امنیت موجود بود که می‌توانست خود بابک و رفقای زیاد دیگری را زیرضرب ببرد.

«رفیق بابک در کنگره اول در اکثر قریب به اتفاق موارد، از نظرات "گرایش سوسیالیسم انقلابی" حمایت می‌کرد. اما در تیرماه ۶۱ که این جریان از سازمان جدا شد، رفیق بابک در سازمان ماند... در پلنوم زمستان ۶۱ رفیق بابک در مورد اخراج هاشم که توسط توکل صورت گرفت، و من هم [*سامع*] آن را تایید کرده بودم، شدیدا مخالفت کرد... همچنین نسبت به بی‌توجهی کمیته مرکزی به رفقایی که زیر ضرب پلیس بودند، انتقاد فراوان داشت... بابک در مقابل برخوردهای هیستریک و سکتاریستی توکل، یک برخورد سیستماتیک نداشت و در مواردی برخورد شخصی می‌کرد. رفیق بابک به شدت با "ترمیم کمیته مرکزی" طی کنگره اول (اضافه شدن اعظم و بهرام) مخالف بود. معتقد بود من و توکل حق نداشتیم و نداریم که این کار را بکنیم... در سال ۶۳ شنیدم که بابک در تهران "کار محلات" را منتشر کرده است. بعد از آن موضع‌گیریِ رذیلانه مبنی‌بر "کبوتر پَر قیچی" بودن بابک، توسط توکل صورت گرفت. [مهدی سامع ـ ویژه‌نامه محمود محمودی (بابک) ـ انتشارات گفتگوهای زندان ۷ ـ ۵]

در همین ویژه‌نامه مصاحبه‌ای با اعظم (مستوره احمدزاده) از اعضای وقت کمیته مرکزی شده است. اعظم در این مصاحبه آن‌چنان غیرمسئولانه و متناقض صحبت می‌کند، که آدم را به تعجب وامی‌دارد. او به عنوان یک عضو کمیته مرکزی در مورد تصمیمات و ماجراهای مربوط به رفیق محمودی اظهار بی‌اطلاعی می‌کند. ادعا می‌کند در مورد نوشتن اطلاعیه‌ها و توطئه‌گری‌های توکل و بهرام دخالتی نداشته است. کل صحبت اعظم در تکرار یک اصطلاح "بوروکراتیسم" خلاصه می‌شود، و همه چیز با همین واژه‌ی جادویی که البته حقیقت هم داشته، توجیه‌پذیر می‌شود. محفلیسم، نتیجه‌ی بوروکراتیسم بود، جاه‌طلبی و دسیسه‌چینی برای دیگر رفقا، نتیجه‌ی بوروکراتیسم بود، جنایت و رفیق‌فروشی نتیجه‌ی بوروکراتیسم بود و.... ظاهرا اعظم به هیچ نوع مسئولیت شخصی در زمینه اراده و اختیارات فرد و انتخاب‌های‌اش باور ندارد.

یکی از ویژه‌گی‌های رهبری اقلیت در اکثر مقاطع، "هم‌دستی دو تن بر علیه نفر سوم" بوده است. در حالی که در تمامی تصمیم‌گیری‌ها، اخراج‌ها، دسیسه‌چینی‌ها، زیر ضرب قرار دادن رفقای معترض و... اعظم و بهرام و توکل هم‌داستان و هم‌رای بوده‌اند. امروز در یک هماهنگی میان توکل و اعظم همه‌ی کاسه کوزه‌ها بر سر بهرام شکسته می‌شود. در طول این نوشته سعی شده است که به هیچیک از ادعاهای محمود نادری در کتاب‌اش که بدون رفرنس بوده و یا دسترسی به آن رفرنس امکان‌پذیر نشده است، استناد نشود. ولی متاسفانه مستوره احمدزاده در این مصاحبه چنان کاراکتری از خود به نمایش می‌گذارد که مجبورمان می‌سازد آن بخشی از کتاب نادری که نظر مهدی سامع درباره باند توکل و اعظم آورده شده است را در اینجا نقل کنیم:

«مهدی سامع نیز با انتشار اطلاعیه‌ای "واقعه‌ی گاپیلون" را نتیجه‌ی سیاست‌های رهبریِ سکتاریست "اقلیت" می‌داند. سامع در این اطلاعیه به معرفی افراد این باند می‌پردازد: ....(۳) اعظم (مستوره احمدزاده) ـ مردد، سطحی، فاقد هرگونه ایمان تئوریک و دنباله‌رو.» [محمود نادری ـ چریک‌های فدایی خلق (جلد دوم)]

«...نقطه مقابلِ بی‌خبری از بابک و وضعیت تشکیلات داخل، رونق کار این طرف قضیه بود. مقر تشکیلات در کردستان بروبیایی داشت... گزارش‌های نشریه "جهان" از اشغال سفارتخانه‌ها و دفترهای هواپیمایی، خبرهای سیته‌پلاس، لیست‌های بلندبالای کمک‌های مالی هواداران از سراسر کشورهای دنیا، و بسته‌های آذوقه و مهمات دست دوم (رفقایی نمی‌خواستند باور کنند که در روابط دیپلماتیک، سازمان پای دریافت کمک عراقی‌ها رفته است. به همین خاطر مسئولین مربوطه مجبور بودند سلاح‌های نو را با کهنه عوض کنند.) تا کفش و کلاه‌های مصادره‌ای و خبرهای مهیج جنجالی... صحبت از هزاران هوادار سازمان در خارج از کشور می‌شد و از طریق کار شبانه‌روزی رفقای رادیو "صدای فدایی" رو به ایران روی آنتن می‌رفت. بهرام با کنترل و اتکا به منابع مالی روشن بود که حرف آخر را نیز می‌تواند بزند. ولی خب کمیته مرکزی پرستیژ خودش را حفظ می‌کرد. بالاخره حساب کتاب‌شان برای خودشان روشن بود. آن‌ها بی‌پرده باب کردند که بابک خائن است و خائنین هم در سازمان (مثل

سایر خائنین) دیر یا زود به مجازات خواهند رسید... کلام اتمام حجت کمیته مرکزی در اطلاعیه‌ی ۲۵ تیر ۱۳۶۳ به قلم توکل نوشته شد... و توانستند کاری به روز بابک بیاورند که هیچکس هم نتواند از آن‌ها و همسرایان‌شان توضیحی بخواهد... من هم جزء آنانی بودم که در مقابل ترک‌تازی‌های تشکیلاتی و کارزار تبلیغی بر علیه بابک دست‌کم به عنوان یک کمونیست انقلابیِ تحت پیگرد پلیسیِ جلادان، سکوت کردیم و حتی جا هم زدیم... و ایشان (کمیته مرکزی سه نفره) چه استاد ایز گُم کردن بودند. ما بی‌خبران چه غافل بودیم از این که سرمنشاء تحرک ضربات وزارت اطلاعات با اتکا به اطلاعات چندجانبه‌ای است که از هرسو متمرکز کرده و دارد دستکم از "عثمان" یکی از کادرهای مورد اعتماد کمیته مرکزی در تهران، به عنوان حفاظ امنیتی و پوشش عملیاتی استفاده می‌کند... چه کسانی چه لاف‌پرانی‌ها که نکردند، در کشمکش‌های ذهنی‌شان چگونه بابک را کتف بسته در دادگاه تشکیلاتی نشاندند و به محاکمه‌اش پرداختند. و این همه وقتی بود که بابک با انتشار "کار ویژه محلات" در میانه‌ی میدانِ گشوده‌یِ مبارزه‌یِ تازه‌ای ایستاده بود تا نشان دهد مرعوب شرایط نیست و منکوب دسیسه‌های تصفیه‌گرانه نخواهد شد... و همین، خشم کمیته مرکزی را برانگیخته و به اوج رساند. نشستند و بارها گپ زدند، آثار لنین را زیر و رو کردند، تا بالاخره توانستند تئوری "کبوتر پرقیچی" را عَلم کنند. حتی این اصطلاح را وارد ترمینولوژی مارکسیستی کردند. گفتند و تشریح کردند ککه بوتر پرقیچی یعنی چه؟

"... این قیچی است، این کبوتر، این‌جوری که چندتا پر اصلی‌اش را بچینی دیگه نمیتونه پرواز کنه. باقی کبوترها میان کنارش می‌نشینند و شکارچی تور را جمع می‌کنه و همه را می‌گیره". [ساختار قدرت در تشکیلات "اقلیت"] جز دو راه بیشتر در مقابل باقی نمی‌گذاشت: یا حذف شدن یا خضوع کردن. دو راهی که بابک نیز باید انتخاب خودش را می‌کرد. بابک یک فدایی اصیل بود و به جای تسلیم شدن در دایره‌ی بسته‌ی محدود انتخاب، به موقع قبل از این که دیر شده باشد، از سطح شرایط ممکن فراتر رفت و برای دفاع از حقوق فردی و اجتماعی‌اش تا به آخر جنگید.» [نادر ـ ویژه‌نامه محمود محمودی (بابک) ـ انتشارات گفتگوهای زندان ۷ ـ ۵]

در همین رابطه علی جهانگیری از اعضاء شاخه شمال می‌نویسد: «مدت زیادی بود که از بابک خبر نداشتم تا این که ناگهان در نشریه کار موضوع "کبوتر پر قیچی" مطرح شد. در آن موقع چیزی جز پلیس بودن رفیق بابک در ذهن‌ام نقش نبست. نگران از خطر بزرگی که برای سازمان پیش آمده، نوشته کوتاهی به تشکیلات فرستادم با این مضمون که بابک از محل زندگی خیلی از رفقا با خبر است که ممکن است ضربه بخورند... در مورد این نوشته هیچ جوابی نگرفتم!» [همان ـ ص ۳۵۲]

هاشم نیز درباره بابک می‌گوید:

«...من عضو کمیته مرکزی بودم و او هنوز بر سر عضویت‌اش حرف بود! بازمانده‌ی سیاهکل را عضوگیری نمی‌کنند. خنده‌دار است! گرچه ابتدا باند نگهدار برای بابک زدند اما این طرفی‌ها هم از استقلال شخصیت و صراحتی که در

انتقاد و مبارزه با باندبازی داشت، از او خوش‌شان نمی‌آمد. ما تقریبا نظرات مشابهی داشتیم و در کنگره قطعنامه‌های مشترک داده بودیم. ما رفیق بودیم و هر دوی ما طرفدار وحدت چپ انقلابی! بابک حتی طیف چپ انقلابی را از من هم وسیع‌تر می‌دید و در این مورد افق بازتری داشت... به او گفتم بابک جان، نوشته درونی مرا خوانده‌ای؟... مثل این که این‌ها را نشناخته‌ای. تروتسکیسم در کیش استالین یعنی واجب‌القتل. زورشان نمی‌رسد وگرنه ابائی ندارند.

اما بابک همانطور که نشان داد مسئله‌اش رهبران نبودند. مخاطب و امیدش توده تشکیلات بود که صدایش را خواهند شنید و در مبارزه ایدئولوژیک، استالینیزم را افشاء خواهند کرد. باند توکل اما با فرستادن بابک به مسلخ نشان دادند که افشاء استالینیزم به چه قیمت تمام می‌شود! شاید حق با آن‌ها باشد و برای هر گام به پیش قربانی باید داد!؟ بابک می‌گفت: «... بعد از ضربات رفقای تحریریه، حتی از امکانات اولیه محروم شدیم... در بیابان‌ها می‌خوابیدیم... خواستم برای بررسی و جوابگویی هرچه زودتر کنگره را و یا کنفرانس و یا پلنومی تشکیل دهند که قطعا محاکمه آن‌ها، یعنی دارودسته توکل را در بر داشت البته... با کثیف‌ترین حربه‌ها به مقابله با ما برخاستند.... عضو کمیته مرکزی مقیم فرانسه (زهری) خبر اخراج مرا توسط یک فرد عادی به صورت شفاهی به اطلاع من رساند و برای پیغام‌آور توضیح داده بود که فلانی (بابک) طعمه پلیس شده است و در جواب این که اگر چنین است به چه دلیل من را نزد او می‌فرستی؟ پاسخ می‌دهد: "یکبار تماس گرفتن اشکال ندارد". جوک سال است! نه؟ امروز معلوم شده است که کتبا هم به تشکیلات و هواداران اطلاع داده‌اند که فلانی اخراج شده و طعمه پلیس شده است، تا مانع ارتباط ما با آن‌ها گردند.» [هاشم ـ ویژه‌نامه محمود محمودی (بابک) ـ انتشارات گفتگوهای زندان ۷ ـ ۵، ص ۳۰۲]

سیاوش محمودی درباره بابک:

«کارم را با بابک مستقیما در ارتباط با چاپ نشریه آغاز کردم. نشریه‌ی گروه که با نام "کار ویژه" منتشر می‌شد با اولین شماره‌اش در بهمن ۶۲ کارش را آغاز کرد و اهداف اصلی‌اش را نیز در ابتدای کار، بحث و بررسی اتفاقات چند سال گذشته و به خصوص اتفاقاتی که در سازمان افتاده بود، متمرکز کرده بود.... تا آن زمان نشریه توسط مهری سلاحی و سیاوش حدادی مقدم جمع‌آوری، تایپ، صفحه‌بندی و چاپ می‌شد که بابک نیز بر آن نظارت داشت. تا زمان دستگیریِ ما یعنی تا اردیبهشت سال ۶۴، دوازده شماره از نشریه "کار ویژه" چاپ شد. من همکاری‌ام را در واقع با شماره ۹ نشریه آغاز کرده بودم. نشریه به تعداد ۱۵۰ تا ۲۰۰ نسخه چاپ می‌شد. گروهی که حول نشریه فعالیت می‌کردند عبارت بودند از: بابک، مهری، سیاوش، عباس و سعید... گروه در عین حال که خود را در مجموع جزء سازمان اقلیت می‌دانست و از مواضع‌اش دفاع می‌کرد اما خود را جایگزین کل سازمان نکرده بود. به اعتقاد گروه، رهبری تشکیلات منتخب کل سازمان نبود... جدایی یک طرفه و یا اعلام "سازمان" کردن یا انشعاب و مسایلی از این قبیل به هیچ‌وجه موضوعاتی نبودند که ما را به خود مشغول کند. انتشار نشریه نیز صرفا از این زاویه صورت می‌گرفت که امکان دیگری برای‌مان وجود نداشت تا از آن طریق بحث و مسایل‌مان را طرح کنیم.... اعتقاد

داشتیم که تشکیلات اقلیت باید توسط کلیه اعضا و هواداران سازمان ابقاء شود نه این که تمام اهرم‌های تشکیلات توسط عده معدود و مشخصی قبضه شود.» [سیاوش محمودی ـ ویژه‌نامه محمود محمودی (بابک) ـ انتشارات گفتگوهای زندان ۷ ـ ۵، ص ۳۰۹]

اتهامات به جایی رسید که بابک را مقصر ضربات تحریریه و بخشی از دستگیری‌های اواخر سال ۶۲ جلوه دادند... و نشانه‌های دیگری را که دال بر احتمال ضربه از کانال‌های دیگری بود، یا نفی می‌کردند یا این که به راحتی از آن چشم‌پوشی می‌کردند. در عین حال به طور غیرمستقیم سعی کرده بودند تا تمامی ارتباطات او را قطع کنند. بابک می‌گفت نباید اجازه داد تا توکل و اعظم و مهدی سامع و دیگران هر بلایی که دلشان می‌خواهد بر سر تشکیلات بیاورند: «اگر نتوانم مهدی سامع و خیلی‌های دیگر را به خاطر وقایع کردستان به خصوص عملیات ۱۹ بهمن ۶۱ در محور جاده‌ی سقز ـ بوکان که منجر به کشته شدن ۱۳ تن از پیشمرگان سازمان شده بود را به میز محاکمه بکشانم، از انقلابی بودن کناره می‌گیرم.» [همان]

بابک هیچگاه این افراد "خودرهبر شده" را به رسمیت نشناخت و از فردای ضربه خوردنِ مرکزیت سازمان که کمیته مرکزی قابلیت کمّی خود را از دست داده بود، خواهان برگزاری کنگره مجدد بود. بابک همیشه می‌گفت: او (مستوره) بر سر قرارهایم سکوت می‌کرد و حتی از من وحشت داشت. [همان]

آخرین قرار ملاقات آن‌ها، یعنی درست در زمانی که تصور می‌رفت بابک در تور پلیس قرار دارد، قرار از طرف اعظم یک طرفه اجرا نمی‌شود و هیچ‌گونه اطلاعی نیز به بابک داده نمی‌شود، اما در تمام مدتی که به استناد آنان بابک در تور پلیس قرار داشت، اعظم بر سر قرار حاضر می‌شد. چطور مستوره دستگیر نمی‌شود و یا اینکه او نیز رد پلیس را با خود به جاهای دیگر حمل نمی‌کند و چطور توانسته از تور خارج شده و به کردستان برود؟ [همان]

در تابستان ۱۳۶۱ هاشم، عضو کمیته مرکزی منتخب کنگره اول، توسط دو عضو دیگر یعنی توکل و مهدی سامع اخراج می‌شود. یک سال بعد در تابستان ۱۳۶۲ توکل، مهدی سامع را اخراج می‌کند. ماده ۱۷، بند ۲۰ اساسنامه مصوب کنگره اول تصریح می‌کند: «در صورتی که اکثریت اعضا کمیته مرکزی بازداشت یا شهید شوند، بازماندگان کمیته مرکزی موظف‌اند در وهله اول، نخست از اعضای علی‌البدل و چنانچه عضو علی‌البدل کافی نبود، از میان دبیران کمیته‌های مناطق، کمیته مرکزی را ترمیم نموده و کنگره اضطراری سازمان را حداکثر ظرف مدت شش ماه برگزار نمایند.»

در ضربات اسفند ۶۰ چهار عضو موثر کمیته مرکزیِ هفت نفره به قتل می‌رسند. شانه‌چی، هادی، کاظم، و نظام. احمد عطاالهی نیز دستگیر می‌شود. پس با کشته شدن نصف به علاوه یک اعضای کمیته مرکزی می‌بایست بند ۲۰ در دستور کار قرار می‌گرفت. اما به جای تلاش برای بازسازی کمیته در این وضعیت فوق‌العاده، تلاش توکل و سامع معطوف به اخراج عضو دیگر (هاشم) می‌شود. رحیم، عضو علی‌البدل کمیته مرکزی را هم اخراج می‌کنند.

پس فقط مهدی و توکل می‌مانند. این دو نفر نیز در ترمیم کمیته مرکزی با شگرد برگماری، دو نفر از نزدیکان و همفکران و هم‌منش تشکیلاتی خود مستوره و زهری را انتخاب می‌کنند. هرچند این روش ترمیم مورد توافق همه نیروهای سازمان نبود، ولی بنابه شرطِ برگزاری کنگره در حداکثر شش ماه قابل تحمل می‌شود. اما به عوض کنگره، نشست شهریور ۶۱ در کردستان برگزار می‌شود و طی آن سعی در مرعوب‌سازی دو چهره بارز منتقدین یعنی بابک و مسعود (فرهاد سروشیان) معروف به بیژن تحریریه می‌شود. پس از برخوردهای تحقیرکننده با بیژن و بابک، بیژن با حالی پریشان و آشفته کردستان را ترک می‌کند. مسعود در فاصله کوتاهی با ضربه‌ای نابه‌هنگام دستگیر و با خوردن سیانور کشته می‌شود. بدین‌ترتیب بابک تنها منتقد خواستار برگزاری کنگره اضطراری و اجرای اساسنامه باقی می‌ماند. کنگره‌ی اضطراری نه طی شش ماه بلکه هیچگاه برگزار نشد.

همایون ایوانی ابعاد دیگری از خیانت‌های کمیته مرکزی را افشاء می‌کند: «ابعاد سوءاستفاده مالی با توجه به اطلاعاتی که در سال‌های بعد به دست آمد، آنچنان وسیع است که اعتماد نیروها و هواداران سچفخا را از تمامی ادعاهای سیاسی کمیته مرکزی منتصب سلب می‌کند... بابک از اولین و شاید معدود کسانی است که به سوءاستفاده مالی در سازمان برخورد جدی دارد. او در نشست شهریور و پلنوم ۱۳۶۱ بر این موضوع تاکید می‌کند.» [همان ص ۳۹۶]

یکی از اتهامات محمودی، وصل نکردن رفقای کمیته دموکراتیک به سازمان، پس از انحلال کمیته دموکراتیک بود. در این رابطه بابک در یکی از نامه‌هایش می‌نویسد: «...آیا رفقا اصلا از کمیته دموکراتیک و سرنوشت آن با اطلاع هستند؟ تاکنون ده‌ها نفر از رفقای کمیته دموکراتیک به خاطر بی‌ارتباطی شهید و صدها نفر دستگیر و عده‌ی زیادی فراری هستند. در نشست اولیه کمیته مرکزی بعد از کنگره، بدون نظرخواهی از مسئولین تصمیم به انحلال کمیته دموکراتیک گرفته شد و قرار شد نیروهای آن به کمیته محلات منتقل شوند. تحویل گیرنده توکل بود (که نسبت به صلاحیت او کتبا و شفاها انتقاد کردم). رفقای دموکراتیک سرگردان و در تلاش برای ارتباط‌گیری که البته طبق معمول پیام‌ها، نامه‌ها و قرارهایی بود که توسط... و شما (توکل)، برایم فرستاده می‌شد که اقدام می‌کردم و قرار می‌گذاشتم، اما از اجرای قرار و ارتباط خبری نبود. متاسفانه رفقای مرکزیت کلمه‌ای از متلاشی شدن کمیته محلات به مسئولیت توکل در پلنوم مطرح نکردند و تصمیمی درباره او گرفته نشد. در صورتی که گزارش از سوءاستفاده مالی او (توکل) به کمیته مرکزی داده بودم که طبق معمول بی‌جواب ماند... اما امروز متاسفانه باز هم مورد انتقاد قرار دارم که گویا نیروهای کمیته دموکراتیک را به سازمان وصل نکرده‌ام. نکند خودم سازمان یا حزب جداگانه‌ای تشکیل داده‌ام که خود از آن بی‌اطلاع هستم! یا نیروها را برای درآمد مشخصی به بیگاری گرفته‌ام! رفقا حداقل از خودتان سوال کنید اگر نیروها را به شما تحویل نداده‌ام، با آن‌ها چه‌کار کرده‌ام؟! [همان ـ ص ۴۰۸]

توضیح این که پولی که از هواداران به خصوص در خارج از کشور جمع‌آوری می‌شد، مبلغ قابل توجهی بود. همچنین از طرف سازمان (کمیته مرکزی) با ارتباط برقرار کردن با دولت صدام، پول و اسلحه دریافت می‌کردند. این اسلحه‌ها به شهادت بسیاری از فعالین حاضر در مقر کردستان، در بازار به فروش می‌رفت، و تعدادی از آن‌ها نیز با اسلحه‌های دست چندم تعویض می‌شد. برخی نیز بر این اعتقادند که این تعویض سلاح به دلیل پنهان نگه داشتن رابطه سازمان با صدام و دولت عراق بوده است. با این توضیحات شاید بتوان به علت درگیری و رقابت شدیدی که در سطح رهبران "اقلیت" همیشه جریان داشت و همینطور اخراج‌های متعدد و بی‌دلیلِ هر مخالف و معترضی پی برد. بابک و فرهاد سروشیان از معترضین پی‌گیر این فساد مالی بودند. فرهاد در وضعیتی نامتعادل به شهر فرستاده می‌شود که بلافاصله دستگیر و کشته می‌شود. بابک هم تبدیل به کبوتر پر قیچی می‌گردد!!

بابک درباره شاخه شمال و تحریریه می‌نویسد: «عضو کمیته مرکزی در تهران یعنی اعظم، به خاطر قطع ارتباط با شمال، بعد از ۶ ماه خواست که دوباره شاخه را تحویل او بدهم، دستور تشکیلاتی را قبول کردم. بعد از سه ماه تمام تشکیلات را قربانی کرد. به محض وارد شدن ضربه، به خاطر اهمال‌کاری‌ها و از ترس، فرار را برقرار ترجیح داد. بدون آن که به تشکیلات اطلاع دهد که جاسوس رژیم یعنی همسرِ م (عثمان) مسئول قبلی شاخه، توسط او (یعنی کمیته مرکزی) به شاخه فرستاده شده و به عنوان عامل رژیم در شاخه نفوذ کرده است...» [همان]

برخلاف تبلیغات کذب مرکزیت سازمان، شاخه شمال یکی از قوی‌ترین شاخه‌های فعال سازمان در داخل، از ابتدا و پیش از پیوستن بابک به این شاخه، با مرکزیت و سیاست‌های فرقه‌گرایانه آن مشکل داشت. وجود مبارزان استخوان‌داری چون ابوالفضل قزل‌ایاق، جلال حدادی‌مقدم، سعید حدادی‌مقدم و سیاوش حدادی‌مقدم خود وزنه‌ای در سازمان به حساب می‌آمد که از همان ابتدای شکل‌گیری این شاخه، خار چشم باند مرکزیت بود. این مبارزان کودکان صغیری نبودند که بابک بتواند آنها را "دور خود جمع کند"!

واقعیت این است که از پاییز سال ۶۰ اختلافات نظری و تشکیلاتی شاخه شمال و مرکزیت به اوج خود رسیده بود و بسیاری از اعضای این شاخه نسبت به مرکزیتِ سازمان بی‌اعتماد شده بودند. تا سال ۶۲ کمیته مرکزی تمام تلاش خود را کرده بود تا با گرفتن اختیارات مسئولین شاخه شمال و اخراج بسیاری از اعضا و هواداران آن، عملا شاخه شمال را منحل کند، و در نهایت نیز به هدف خودشان رسیدند.

سیاوش محمودی در ویژه‌نامه‌ی بابک، دلیل این جبهه‌گیری علیه شاخه شمال را چنین توضیح می‌دهد: «حضور افرادی مثل بابک، سیاوش، سعید و مصطفی و دیگران، خودبه‌خود شاخه را از کنترل‌شان خارج کرده بود. سیاوش بدون اینکه ابلاغیه‌ای برای او ارسال شود، از تشکیلات کنار گذشته می‌شود....» [همان]

بدین‌ترتیب بابک و همسرش مهری سلاحی، و سعید و دیگران دست به کار می‌شوند تا برای رساندن صدای اعتراض خود و همچنین نظرات و مسائل‌شان نشریه‌ای منتشر کنند...

برای حل معضلی به نام "بابک" به قول خود بابک از هر "حربه کثیفی" استفاده کردند... تمام حربه‌هایی را که با آن سایر نیروهای منتقد قبلی را ایزوله کرده بودند، بر بابک آزمودند. ضربه امنیتی هم که بخشی از منتقدین را مثل رفقای چاپ و توزیع در سال ۶۰ و یا فرهاد سروشیان (بیژن تحریریه) در سال ۶۱ از میدان به در کرده بود، هنوز بابک را "ناکار" نکرده بود. پس سلاح قدیمی حزب توده ـ اکثریت به کمک مرکزیت منتصب می‌آید: بهتان و اعلام خائن بودن بابک و تحت "تعقیب تشکیلاتی" قرار دادنش: «لذا چنانچه رفقای هوادار با چنین فردی برخورد کردند از هرگونه تماس با وی خودداری کنند و اطلاعات خود را در مورد وی فورا در اختیار تشکیلات بگذارند.»

ناصر مهاجر درباره تراژدی بابک و چماقداران ذوب شده در ولایت توکل می‌گوید: «بعد از انتشار اطلاعیه کار ۱۸۲ و کبوتر پَر قیچی خواندن بابک... چیزی که بشود نام حرکت بر آن گذاشت، در حمایت از بابک شکل نگرفت. اگر اشتباه نکنم تنها سازمانی که در آن مقطع به حمایت از بابک پرداخت، "راه کارگر" بود. این‌ها بدون این که مرعوب جوّسازی "اقلیت" بشوند، نادرستی و زشتی این بهتان را برملا می‌کردند. در "جهان" (نشریه هواداران سازمان اقلیت در خارج از کشور) راه کارگر را مرتد و سازشکار می‌خواندند و برایش خط و نشان می‌کشیدند. فضای غریبی ساخته بودند. شماری از کسانی را که می‌پنداشتند با بابک در ارتباط هستند، می‌پاییدند. همه جا تعقیب‌شان می‌کردند و به صندوق پستی‌شان دستبرد می‌زدند. چند نفر را هم به باد کتک گرفتند. یعنی روز روشن به خانه‌ی آنها می‌رفتند، فحش و فضیحت نثارشان می‌کردند و مشت و لگد که: سزای کسانی که از خائنین به خلق و طبقه کارگر دفاع کنند، همین است و جز این نیست! این عملیات در برخی از اعلامیه‌ها و اطلاعیه‌های آن زمان درج شده است.» [همان ـ ص ۴۴۴]

یاران پیشین توکل، افرادی که بعدها در "شورایعالی" متشکل شدند (مدنی و حماد) در نشریه "سوسیالیسم"، تنها زمانی به اعاده‌ی حیثیت از بابک برخواستند که خود مورد غضب توکل واقع شده بودند!

اما در حاشیه‌ی ویژه‌نامه بابک، تهیه‌کنندگان این ویژه‌نامه، در مورد کسانی که حاضر نشدند به پرسش‌های آن‌ها پاسخ دهند، توضیح می‌دهند: «طرح پرسش‌نامه برای مصاحبه‌های جداگانه با بهروز، بهرام و توکل، و چند تن از کادرهای بالای سچفخا (به ویژه در سال‌های ۶۱ تا ۶۶) اساسا بی‌پاسخ ماند. فقط پاسخی کوتاه از توکل رسید که در ادامه آن را می‌آوریم.» [همان ـ تاریخ ۲۰۰۳]

پاسخ توکل به پرسش‌های تدوین گران ویژه‌نامه:

«دوستان گرامی سلام... نامه شما را به همراه سوالاتی که ارسال کرده بودید، دریافت کردم. پاسخ به این حجم از سوالات... خود کتاب مفصلی خواهد شد که متاسفانه فرصت این کار را ندارم. اما حقیقت امر این است که من تمایلی ندارم در مورد کسی چیزی بگویم که زنده نیست تا از خود دفاع کند. چون من بر این عقیده‌ام که بخشی از ضربات تشکیلات ما در نتیجه‌ی تعقیب بابک توسط پلیس صورت گرفت، اما تا این‌جا را می‌توان به حساب

اشتباهات یک تشکیلات یا یک فرد گذاشت. خطای غیرقابلِ جبرانِ بابک در این بود که وقتی تشکیلات ما بر مبنای گزارشات و جمع‌بندی دقیق به این نتیجه رسید که وی در تور پلیس است و از او خواست تمام ارتباطات خود را قطع کند و از تهران خارج شود، نه تنها آن را نپذیرفت بلکه با برقراری روابط فراتشکیلاتی باعث ضرباتی دیگر شد. به هرحال باز کردن این مسئله و مسایل دیگری که تشکیلات سازمان ما دقیقا از همان وقتی که چند ماهی پس از انشعاب، بابک تقاضای همکاری با اقلیت را نمود با وی داشت، در شرایطی که زنده نیست تا از خود دفاع کند، از نظر من اصولی نیست. لذا از پاسخ به سوالات شما معذورم. توکل» [همان]

چنان که به وضوح دیده می‌شود اولا توکل خود را با سازمان و تشکیلات یکی فرض می‌کند. سازمان یعنی توکل! از طرف دیگر مزورانه از دادن پاسخ به خیانت‌های خود و جنایت‌هایی که مستقیما در آن شرکت داشته است، با این بهانه‌ی مذهبی که «پشت سر مُرده نباید حرف زد" و با فرو کاهش یک موضوع و معضل جنبش چپ به یک موضوع اخلاقی و مذهبی و شخصی، طفره می‌رود. با این وجود در بیشتر از دو پاراگراف همان چرندیات و اتهامات اطلاعیه‌ی کار ۱۸۲ را "پشت سر مُرده" تکرار می‌کند! ظاهرا فقط در غیابِ مبارزی که دیگر نیست، تنها نمی‌توان پاسخ‌گوی رذائل خود بود!

پاسخ رسمیِ روابط عمومی سازمان فداییان (اقلیت) نیز چنین بوده است: «... باید به اطلاع شما برسانیم که تمام اسناد سازمان ما، از جمله اسناد مربوط به کنگره اول سازمان و اسناد مربوط به بابک، در جریان انشعاب سال ۶۶ در دست بهرام باقی ماند و رفقای ما اطلاعات ویژه‌ای ندارند که در اختیار شما قرار دهند. در ضمن در نشریات سازمان چیزی در مورد بابک پیدا نشد. ـ ۲۰ اوت ۲۰۰۲ ـ روابط عمومی سازمان فداییان اقلیت» [همان]

روابط عمومی اقلیت (یعنی همان توکل) در مورد نشریات سازمان و این که در آن‌ها "چیزی در مورد بابک پیدا نشد" با وقاحت تمام دروغ می‌گوید. چند نمونه از آن‌ها را برای رسوا شدن تشکیلات اقلیت (توکل) در اینجا به یادشان می‌آوریم:

ــ نشریه کار، شماره ۱۶۴، ۱۴ اسفند ۱۳۶۱، برگزاری پلنوم و دستاوردهای آن.

ــ نشریه کار، شماره ۱۸۲، ۳۰ تیر ۱۳۶۳، اطلاعیه سازمان سچفخا خطاب به کارگران، اعضا و هواداران سازمان.

ــ نشریه ریگای گل (سچفخا شاخه کردستان)، شماره ۱۹، تیرماه ۱۳۶۳، همان اطلاعیه پیش گفته در بالا.

ــ نشریه جهان (نشریه دانشجویان هوادار سچفخا در خارج از کشور)، شماره ۲۳، شهریور ۱۳۶۳.

ــ کمیته مرکزی سچفخا، فروردین ۱۳۶۴، اطلاعیه هشدار به راه کارگر و......

* نقد کتاب چریک‌های فدایی خلق نوشته محمود نادری، به سبک توکل

«از یک سری اسناد درون سازمانی ما نیز در این کتاب نام برده شده است که این اسناد واقعی است و در ضربات سازمان به دست وزارت اطلاعات افتاده‌اند. من به سه مورد از این اسناد اشاره می‌کنم. یک مورد آن مباحث تئوریک و سیاسی درونی پیش از کنگره اول سازمان است که پس از کنگره به همراه بحث‌ها و مصوبات کنگره به چاپخانه مخفی که محل امنی بود، منتقل شدند. با لو رفتن این چاپخانه، اسناد هم به دست مأموران امنیتی رژیم افتاد. مورد دوم، گزارشاتی است که کمیته مرکزی سازمان به طور معمول از عملکرد تشکیلات ارائه می دهد و این اسناد مربوط به سال‌های ۶۱ و ۶۲ است. در این گزارشات گفته می‌شود که ارگان‌ها و بخش‌های تشکیلات هر یک چگونه کار خود را پیش برده اند، موفق بوده‌اند یا نبوده‌اند و اشکالات کارشان در کجاست و یا اگر اختلافاتی در یک بخش تشکیلات وجود دارد، بقیه بخش‌ها نیز از آن مطلع باشند. این اسناد هم پس از مطالعه در حوزه‌ها از بین بُرده می‌شدند. اینکه چگونه این گزارشات به دست ارگان‌های اطلاعاتی رژیم افتاده‌اند، فقط می‌تواند به این شکل باشد که فردی آن‌ها را به جای نابود کردن نزد خود نگه داشته است. حدس من این است که این اسناد بعد از دستگیری محمود محمودی در سال۶۴ به دست وزارت اطلاعات افتاده باشند. دلیل آن هم در این است که فرد بی‌انضباطی بود. قبلاً هم تهدید کرده بود که اسناد درونی سازمان را علنی خواهد کرد. نامه‌هایی که فقط می‌توانست یک نسخه از آن نزد مرکزیت سازمان باشد، حالا به همراه نامه‌هایی که حتا ما آن‌ها را ندیده بودیم و گویا بین او و اعظم (مستوره احمدزاده) رد و بدل شده است، به دست وزارت اطلاعات افتاده است. در یک مورد هم رابط کردستان و تهران در بین راه دستگیر شد که احتمالاً باید همان موردی باشد که مهدی سامع نامه‌ای برای اعظم فرستاده و در این کتاب از آن نقل شده است.» [نشریه کار شماره‌های ۶۰۱ ، ۶۰۲ ، ۶۰۳ ـ سال ۱۳۹۰]

چنان که ملاحظه می‌شود "رفیق" توکل، در عوضِ نقد کتاب نادری و پاسخ به ادعاهای او، به این می‌پردازد که چگونه این اسناد به دست دستگاه امنیتی افتاده است. بدین‌ترتیب به شکل غیرمستقیم ادعاهای نادری را تایید می کند! تکان دهنده‌تر از همه تایید نامه‌های مبادله شده بین بابک و اعظم و توکل است، که در آن‌ها محمودی ضمن خائن خواندن مستوره احمدزاده، نشان می‌دهد که چگونه اعظم و توکل برای زیر ضرب فرستادن او توطئه کرده‌اند.

در یکی از این نامه‌ها اعظم در پاسخ به بابک که از سرگردانی خود و نداشتن امکانات ناراضی است، می‌نویسد: «... صریحا بگویم مرکزیت با شرایط موجود نمی‌تواند برای تمام اعضایش جا تهیه کند. اگر عضوی قادر نباشد امکان فراهم می کند، وای به حال تشکیلات. آن هم عضوی با آن همه سوابق و تجربه.» [اعظم ـ اسناد درون گروهی ـ ۲۹ / ۴ / ۶۴]

اعظم زمانی از "محدودیت‌های مرکزیت" می‌نالد، که همان زمان رهبران سازمان در کردستان، بر سر تقسیم دلارهای صدام و هواداران خارج ازکشور با یکدیگر درگیر بودند!

بابک در نامه‌ای به توکل می‌نویسد: «... امروزه یقین دارم که اعظم توطئه به دام انداختن‌ام را در سر می‌پروراند! چرا؟... تا این لحظه سر قرار روز شنبه و یکشنبه و دوشنبه رفتم اما سر قرار نیامدند. روز چهارشنبه پیغام دادند سر قرار بهروز بیا، باز هم نیامدند... امروزه خیانت اعظم محرز است، شاخه شمال را متلاشی کرده، باعث قتل حداقل دو نفر شده (تا آن‌جا که مدارک نشان می‌دهد)... اما خوشبختانه تعداد زیادی از رفقای تشکیلاتی پی به ماهیت کثیف او برده‌اند. فاکت‌ها و مدارک و شواهد زیادند (که حتما به کمیسیون تحقیق ارائه خواهم داد). به خاطر اینکه می‌داند آرشیو خیانت او نزد من است، به هر دری می‌زند که باعث دستگیری و قتل‌ام شود... بابک ۱۱/ ۹ /۶۲» [اسناد درون گروهی]

* ماجرای بابک، کتک خوردن هاشم و هشدار به "راه کارگر"

نشریه "راه کارگر" در پاسخ به اطلاعیه‌ی تهدیدآمیز سازمان اقلیت و درباره شیوه‌های چماقداری رهبران آن سازمان، در مقاله‌ای تحت عنوان "در افشاء و طرد شیوه‌های چماقداری" می‌نویسد:

«کمیته مرکزی سچفخا در تاریخ ۶۴/۱/۷ طی یک اعلامیه با عنوان "هشدار به راه کارگر" تصمیم خود را مبنی‌بر قطع هرگونه مناسبات با سازمان ما اعلام نمود. ما علیرغم این تصمیم غیرمسئولانه، اعلام می‌داریم که همچنان به مبارزه قاطع و پیگیر خود علیه شیوه‌های چماقداری که در ماه‌های اخیر از طرف سچفخا در پیش گرفته شده ادامه خواهیم داد... ما قصد آن نداشتیم که فعلا مبارزه خود را علیه شیوه‌های چماقداریِ به کار گرفته شده از جانب سچفخا علنی سازیم، و از این رو طی ماه‌های گذشته به طرق گوناگون و در سطوح مختلف آن‌ها را از اثرات زیان‌بار این شیوه آگاه کرده و خواهان طرد آن و به کارگیری شیوه‌های سیاسی شدیم (نامه کمیته مرکزی سازمان ما به آن‌ها گواه این امر است). اما زمانی که هشدارهای ما مثمر ثمر واقع نشد و در مقابل، آنان به کینه‌توزی و شایعه‌پراکنی علیه سازمان ما ادامه داده و با "افتخار" این اعمال زشت خود را جار زدند، به ناچار کمیته خارج از کشور سازمان ما در تاریخ اول فروردین ۶۴ طی یک اعلامیه به افشاء رسمی و علنی اعمال زشت آنان دست زد... آن‌ها از گفتن این حقیقت سر باز زده‌اند که سه نفر از افراد وابسته به آن‌ها ضمن ناسزاگویی و فحاشی به یکی از اعضای سازمان ما، به روی او تُف انداخته و به زیر چانه‌اش زده‌اند... این در حالی است که "قهرمانان" این اعمال زشت، که پس از انجام "عملیات سازمانی"(!) سالم به پایگاه‌های خود برگشته بودند، با افتخار و با سرعت اعمال چماقداری خود را به اطلاع دیگران رساندند. لکن به خود جرات ندادند که در ورق‌پاره‌های خود آن را بنویسند، بلکه به دروغ آن را تکذیب نمودند: «اگر اساسا ما را بر این اعتقاد بود یا آن‌چنان که در متن اطلاعیه آمده است، محکم به زیر چانه وی زده شده بود، راه کارگر به خوبی می‌داند که این فرد الان بر روی تخت بیمارستان‌ها بود.»

بنابه ادعای سچفخا آنچه باعث شده که هواداران این سازمان در فرانسه علیه سازمان ما به چماق متوسل شوند، اولا مربوط به جعل این نکته است که گویا تکثیر و توزیع نشریات رفیق بابک توسط رفقای وابسته به سازمان ما انجام گرفته است و ثانیا اینکه سازمان ما به اجرای "فتوای" سچفخا در مورد "خائن" دانستن رفقا "هـ" و بابک، وقعی ننهاده است!... در اواخر هفته گذشته ۳ تن از هواداران کمیته خارج کشور سچفخا که حداقل ۲ تن از آنان در زمره مسئولین هواداران این سازمان در پاریس هستند، با برنامه قبلی زنگ در خانه‌ای را که یکی از رفقای عضو سازمان در آنجا میهمان بود به صدا درمی‌آورند و به محض باز شدن در خانه، خود را نماینده سچفخا معرفی می‌کنند و به طرز هیستریک و وقیحانه شروع به فحاشی نسبت به رفیق ما می‌نمایند.آنها با حالتی عصبی که مدام اوج می‌گرفت، به طور مکرر رفیق ما را خائن خطاب می‌کنند...» [نشریه "راه کارگر" شماره ۱۴ ـ اردیبهشت ۱۳۶۴ ـ ص ۲۵]

«مصادره انقلابی یا سرقت از بانک»

«با فرو ریختن پرنسیب‌ها، دیگر هیچ چیز تعجب‌انگیز نیست!»

ابتدا داستان را از زبان حسین زهری (بهرام) و سایت "سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران" مرور می‌کنیم. زهری در این نوشته، در حالی که به افشای شخصی به نام هدایت اشتری می‌پردازد، ولی صحبتی از ماجرای سرقت دوازده میلیون و چهارصد هزار دلاریِ بانک سپه شعبه پاریس در سال ۱۹۹۵ نمی‌کند:

«هدایت اشتری لرکی یکی از مزدوران شناخته شده اطلاعات است که تاکنون اسناد زیادی از سوی سازمان "چریک‌های فدایی خلق ایران" در مورد وی منتشر شده است. اشتری در سال‌های گذشته با کمک سازمان "فدائیان اکثریت" و عده دیگری ازعناصر مشکوک و خبرچین رژیم جمهوری اسلامی ایران توانسته است خزعبلاتی را در چند سایت وابسته به رژیم برعلیه "سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران" منتشر کند. یکی از افرادی که در پوشش کارمند بانک در سال‌های گذشته نقش مهمی در کارهای جاسوسی و اطلاعاتی رژیم ایفا کرد هدایت اشتری لرکی به عنوان رئیس بانک می‌باشد. طی سال‌های گذشته رفقای سازمان ما توانستند بخشی از اسناد مربوط به فعالیت‌های جاسوسی و اطلاعاتی جمهوری اسلامی را افشاء کنند و نقش مسئولین و عاملان این رژیم را برملا سازند.»

سایت حسین زهری در جایی دیگر با اشاره به "حوادث خاصی نظیر آنچه در سال ۱۹۹۵ در پاریس اتفاق افتاد" می‌نویسد: «درآن واقعه رفقای سازمان ما با شجاعت و مهارت بی‌نظیری توانستند یکی از "سربازان گمنام امام زمان" به نام اشتری لرکی را به خدمت درآورند... در سال ۱۹۹۵ هدایت اشتری لرکی ظاهرا رئیس بانک سپه شعبه پاریس ولی در اصل معاون عبدالمجید مجیری، رئیس ساواما در فرانسه بود. [*هنگامی که در جایی صحبت از مدارک و اسناد است، استفاده از عناوینی که در واقعیت وجود ندارند، بی‌دقتی غیرقابل اغماضی است. "ساواما" یک اصطلاح متداول در کلام عامه است، نه نام سازمانی مشخص. "رئیس ساواما"، ریاست کدام وزارتخانه، سازمان یا نهاد امنیتی را به عهده دارد؟! از مورد "معاون" ساواما هم می‌گذریم.*] درآن هنگام اکثر خریدهای تسلیحاتی رژیم از طریق فرانسه صورت می‌گرفت. از طرف رژیم ایران پنج نفر مأمور "عالیرتبه" در جلسات شرکت می‌کردند که یکی از آن‌ها اشتری لرکی بود. همسر اشتری لرکی به نام مینا عباسی نیز سمت پیش‌نماز در سفارت رژیم در پاریس را عهده‌دار بود...»

"سازمان چریک‌های فدایی خلق" یا همان حسین زهری در ادامه این مقاله به همین ترتیب اسامی بسیاری را پشت هم ردیف می‌کند، به نسبت‌های فامیلی آن‌ها و شهرستان‌های محل تولدشان و پست‌های‌شان مثل همان رئیس و "معاون ساواما" می‌پردازد، بی‌آنکه این همه روشن کننده موضوع بحث باشند. هیچ توضیحی درباره اصل "واقعه ۱۹۹۵" نمی‌دهد. در عوض به افشاگری درباره هدایت اشتری ادامه می‌دهد آن هم با موضوعاتی مثل "معشوقه‌ی

اشتری" و افشای متن نامه‌های عاشقانه آن‌ها به یکدیگر، "بی‌سوادی" و نداشتن مدرک تحصیلی مرتبط با بانکداری و...

قسمت دیگری از این مقاله‌ی افشاگرانه را بخوانیم: «هنگام اسارت این جرسومه فساد ما متوجه شدیم که از یک موضوعی بسیار رنج می‌برد. همیشه پریشان‌خاطر بود و آه می‌کشید. بالاخره روزی دردش را با یکی از رفقای ما در میان گذاشت و کنجکاوی ما از آن هنگام پیرامون وی بیش‌تر از قبل شد. وی به دروغ به رفقای ما گفته بود، هنگامی که در فرانسه بوده است با خانمی ارتباط داشته که این خانم علاقه زیادی داشته فعالیت سیاسی کند... پس از آن بررسی‌هایی پیرامون قضیه، از طریق مکاتبات این دو آغاز شد. با کمال تعجب متوجه شدیم که این ارتباط عاشقانه است و "فرزند گمنام امام زمان" علاوه بر داشتن همسر، با یک خانم جوان سی‌ساله که از شوهرش طلاق گرفته بود در ارتباط است...»

زهری مدام معماهای بیشتری طراحی می‌کند. اول "واقعه‌ی ۱۹۹۵"، حالا هم از "هنگام اسارت" اشتری نزد "رفقای ما" صحبت می‌کند بی‌آنکه ما از اصل داستان خبر داشته باشیم!

در انتهای مقاله حسین زهری از "دوازده سند" رونمایی می‌کند تا اثبات کند که هدایت اشتری از وابسته‌گان به رژیم، حزب‌اللهی، حامی احمدی‌نژاد و... می‌باشد!! هرکس می‌داند که رئیس یک بانک آن هم در پاریس، در وابستگی‌اش به رژیم یا در "مزدوری"اش تردید نیست. هدایت اشتری لرکی هم هیچ‌کجا ادعای "کمونیست" یا انقلابی بودن نکرده است. پس برای روشن شدن ماجرا، و آگاهی از آنچه زهری پسِ پشت اسامی بسیار و جزئیات بی‌ربط به ابهام می‌کشاند، به ناچار باید به منابع دیگری مراجعه کنیم.

* نقش حسین زهری در سرقت از بانک

««من هدایت اشتری لرکی رئیس سابق بانک سپه پاریس هستم. برای افشای چهره کریه حسین زهری یا همان علی صدیقی، صراف پاریسی، که مدعی رهبری سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران است، این مقاله افشاگرانه را تقدیم ملت شریف ایران به خصوص مبارزان راه آزادی و انسانیت می‌کنم. بانک سپه شعبه پاریس در سال ۱۹۹۵ توسط حسین زهری یکی از بازماندگان انشعاب سال ۱۳۶۴ گروه اقلیت در کردستان و باند صرافی وی و نظارت و پوشش سیاسی حمیدرضا آصفی سفیر وقت ایران در فرانسه، مورد سرقت واقع و مبلغ دوازده میلیون و چهارصدهزار دلار سرقت کردند.»

این بند اول از مقاله‌ی افشاگرانه‌ی هدایت اشتری است که در آن اصل ماجرا به شکلی فشرده بیان شده است. (متن کامل این نامه یا مقاله در سایت‌های مختلف موجود است.)

خبر عملیات فوق که ابتدا به مثابه یک اقدام "چریکی" و "مصادره انقلابی" در میان محافل چپِ داخل کشور انعکاس یافت، بعدها به اختلاس از بانک سپه شعبه پاریس، توسط "صرافی صدیقی" و با هم‌دستی و پوشش امنیتی حمیدرضا آصفی (سفیر وقت ایران در پاریس) معروف شد.

در ادامه‌ی مقاله، هدایت اشتری اطلاعات خود در مورد حسین زهری و فعالیت‌های مالی و شرکای تجاری‌اش را بیان می‌کند. لازم به ذکر است که در اصل مقاله، اطلاعات مربوط به "صرافی‌ها" با آدرس و شماره مجوز بانک مرکزی و دیگر جزئیات آمده است که ما برای پرهیز از طولانی شدن مطلب، آن‌ها را حذف کرده‌ایم:

«حسین زهری در سال ۱۳۶۴ پس از مسائلی که در کردستان ایجاد کرد به پاریس آمد و تحت نام علی عبدو امیرخانی هارموشی پناهندگی در فرانسه گرفت. وی با به کارگیری آقای داراب خامنه‌ای دو شرکت را در فرانسه فعال کرد. یکی "صرافی صدیقی" ثبت شده در پاریس و دیگری نمایندگی "صرافی آذربوم" در پاریس. صرافی آذربوم در ایران به نام آقای علی‌اصغر خامنه‌ای پدر داراب خامنه‌ای در تهران فعال بود. حسین زهری تحت نام جعلی علی صدیقی در پاریس به خریدوفروش ارز و حواله به ایران از طریق صرافی آذربوم مشغول بود. حسین زهری علاوه بر پناهندگی در فرانسه، تحت نام علی امیدی دارای پناهندگی در اسپانیا نیز بود. او و داراب خامنه‌ای و خسرو فهیمی، محسن ابراهیمی [*نام اصلی: نسرین کریمی - خواهر نسرین به نام شهناز کریمی، همسر محسن ابراهیمی است.*] و مریم هاشمی [*نام اصلی: عبدالله هاشمی*] میزبان دوران دو ساله‌ی اسارت من و همسر بیمار و چهار فرزند خردسال‌ام در مادرید اسپانیا بودند.

آقای حسین زهری ارزهای حواله‌ای مقامات دیپلماتیک در آلمان و فرانسه را به خانواده‌های آنان در تهران، به تومان پرداخت می‌کرد. حسین زهری مبلغ یک میلیون دلار سپرده‌ی داود عبدالهی یکی از اپوزیسیون قشقایی مستقر در فرانسه را به همراه پانزده میلیون دلار متعلق به سفارت ایران و دو بانک دولتی سپه و ملی در اختیار داشت و از آن طریق به فعالیت ارزی و ارسال تجهیزات پیشرفته الکترونیکی به ایران استفاده می‌کرد... پس از دزدی دوازده میلیون و چهارصدهزار دلار از بانک سپه پاریس در سال ۱۹۹۵ توسط این سه صراف سفارتی و حمیدرضا آصفی سفیر وقت دولت جمهوری اسلامی ایران در پاریس، به همراه خانواده‌ام به مدت دوسال گروگان این باند ضدانسانی و خودفروخته بودم. حسین زهری پس از دزدیِ سازمان‌یافته از بانک وگروگان‌گیری من وخانواده‌ام، به دنبال تسلیم شکایت سفیر ایران از من به مقامات دادگستری فرانسه، مبادرت به انتشار یک‌سری اسناد به قول خودش افشاگری و اعلام نفوذ در رژیم ایران و مصادره پول‌های رژیم را کرد. وجود همین اسناد، تاییدکننده همکاری مستمر آقای حسین زهری با اداره پنجم ساواما است. جهت استحضار عرض می‌کنم که ایشان تحت مشخصات مختلفی که در ادارات پناهندگی‌ها دارد، تحت تعقیب اینترپل و یوروپلیس است. جرم ایشان مشارکت در آدم‌ربایی سازمان یافته و سوءاستفاده از کارت پناهندگی برای خدمت در سفارت‌های جمهوری اسلامی ایران در پاریس و مادرید است.

ایشان از طریق بانک سپه پاریس در ارتباط با من بود و از طریق بانک سپه فرانکفورت با آقای فرهاد نوری و از طریق بانک سپه لندن با آقای کاظم کاکاوند. حسین زهری با اخذ وجوه قابل‌توجه از طریق رابطه‌های خود برای متقاضیان پناهندگی، در کشورهای اروپایی اقامت می‌گرفت. در فرانسه تشکیل پرونده برای اخذ کارت پناهندگی با داراب خامنه‌ایی بود. مقدمات اخذ پناهندگی من در فرانسه و اسپانیا از سوی داراب خامنه‌ای و محسن ابراهیمی (عبدالله هاشمی) انجام شد. در سناریوی تنظیمی این باند صراف، من کارمند سازمان آب و برق اصفهان بودم که همسرم از سازمان چریک های فدایی بود که به دست رژیم و در زندان دستگرد اصفهان اعدام شد. ما مدت دو سال در خانه‌ی آقای محسن ابراهیمی در مادرید بودیم... من نه سیاسی بودم نه سیاسی هستم. زمانی که باند تشکیلات صرافی صدیقی در اروپا توسط یوروپلیس شناسایی شد، آن‌ها من و خانواده‌ام را به عنوان طعمه، جلو پلیس فرانسه انداختند تا خودشان در دزدی از بانک سپه پاریس مطرح نشوند و به این طریق به آقای حمیدرضا آصفی هم پوشش دادند. پلیس فرانسه مرا به اتهام دزدی دوازده میلیون و چهارصدهزار دلار از بانک سپه دستگیر کرد در حالی که حسین زهری مدعی مصادره این پول از رژیم جمهوری اسلامی ایران شد. نکته مهم این است که سفیر جمهوری اسلامی در پاریس یعنی حمیدرضا آصفی شکایت از من را تقدیم دادگستری فرانسه کرد. در این شکایت فقط من متهم بودم. به این دلیل مصادره انقلابی وجوه بانک سپه که مورد ادعای حسین زهری است، بی‌اساس و دروغ محض است.»

تاکنون متوجه شدیم که عوامل و بازیگران ماجرا عبارت بوده‌اند از: هدایت اشتری لرکی (رئیس وقت بانک)، حمیدرضا آصفی (سفیر سابق ایران در پاریس)، حسین زهری (با نام جعلیِ علی صدیقی صاحب "صرافی صدیقی" و رهبر سازمان چریک‌های فدایی خلق)، دارا خامنه‌ای و احمد فهیمی (از اعضای سازمان چریک‌های فدایی خلق)، پرویز اصفهانی موسس و سردبیر "روزنامه نیمروز" چاپ لندن) و علیرضا میبدی (روزنامه‌نگار و مجری سابق رادیو "صدای ایران" در لس‌آنجلس).

از این میان اشتری خود را قربانی یک طرح و توطئه کثیف از طرف "بازیگران" دیگر می‌داند: «من یکی از این قربانیان این پلیدان مکار و کذاب بودم که چگونه ابتدا با عوامل خودفروشی مانند پرویز اصفهانی و علیرضا میبدی از طریق رسانه‌ها شخصیت مرا از بین برده و با ساختن چهره یک دزد و یک وطن‌فروش از من، به آن باند جانی و خونخوار کمک کردند که ملت ایران و ایرانیان باشرف، سر از راز دزدان و سارقان و وطن‌فروشانی که طراح اصلی و واقعی این دزدی شرم‌آور از بانک سپه پاریس در فرانسه بودند در نیاورند.»

اشتری در معرفی حسین زهری می‌نویسد: «حسین زهری که پس از کشتن شش نفر از رفقای خود در کردستان به فرانسه آمد و با مدد علی‌اصغر خامنه‌ای (پدر دارا خامنه‌ای) یک دفتر صرافی در پاریس [*صرافی صدیقی شعبه‌ای هم در اسپانیا دارد*] ایجاد و با آوردن احمد فهیمی، گروه تروریستی و سازمان‌یافته خود را برای شناسایی ایرانیان مبارز و

وطن‌دوست تأسیس کرد. گروه سه نفره صراف چنان در بازار کسب‌وکار تجار ایرانی جای گرفت که تمام امور خریدوفروش ارزی و انتقالات ارزی را از طریق صرافی صدیقی در پاریس انجام می‌دادند. این صرافی در طبقه دوم محل کار خود به امور خریدوفروش ارز به ایرانیان عادی مشغول بود و در طبقه سوم همان ساختمان دستگاه‌های پیشرفته رادیویی اعم از فرستنده و یا گیرنده ویژه عملیات ضدجاسوسی و غیرنظامی و نظامی انبار کرده و آن‌ها را به ایران صادر می‌کردند. آقای حمیدرضا آصفی هیچگاه به من نگفت که مسئول صرافی صدیقی همان حسین زهری و پناهنده سیاسی است. آقای حمیدرضا آصفی به من نگفت که حسین زهری تحت نام جعلی و ساخته‌گی علی امیرخانی هارموشی در فرانسه کارت پناهنده‌گی دارد. چون آقای حمیدرضا آصفی دنبال این بود که به یاری این اراذل و خائنین وجوه دلاری بانک سپه را بدزدند و با نقشه و توطئه مرا به مراجع قضایی به عنوان دزد و خائن معرفی کنند.»

٭ اطلاعیه هدایت اشتری لرکی در افشای زهری

«با سلام خدمت شما فداییان خلق، مبارزان راه آزادی، مبارزان شناخته شده برای مردم ایران که سابقه شما و مرام شما و ایستادگی شما مورد احترام همه است. ضمن تشکر از جناب نصرت که از سایت کوچک من در اینجا نام بردند. باید اضافه کنم که در این سایت کوچک نوشته‌ها یا مستند به نوشتارها یا آنچه که خودم در طول دو سال تماس نزدیک با افراد تشکیل دهنده سازمان شش نفره چریک‌های صرافی اداره پنجم ساواما در تهران تجربه کردم. افرادی که در صرافی خود در پاریس به پول‌شویی مهندس محمدرضا مقتدایی پسر آیت‌الله مقتدایی دادستان انقلاب وقت و پسر آیت‌الله طاهری امام جمعه و نماینده ولی فقیه در اصفهان و محمودرضا بدیع عارض زندانبان سابق زندان سرخه‌حصار و مهدی هاشمی رفسنجانی و نگهداری پانزده میلیون دلار سپرده‌های سفارت ایران در پاریس و دو بانک دولتی ملی و سپه اشتغال داشتند. شش نفری که با دادن امکانات به خانه ایران در پاریس، تلاش می‌کردند از ورشکسته‌گی آن جلوگیری کنند چون خانه ایران برای سفارت ایران آبرو و حیثیت تلقی می‌شد. شش نفری که دربست در خدمت سفارت ایران در زمان حمیدرضا آصفی بودند. باز هم از همه شما که علیرغم تلاش عده‌ای بی‌آبرو برای بدنام کردن جریان فدایی، همچنان صادقانه راه‌تان را ادامه می‌دهید تشکر و برای‌تان آرزوی پیروزی دارم.»

٭ کمیته خارج از کشور تشکیلات فدایی

«این که گفته می‌شود بهرام شدیدا از ابتدا با توکل مخالف بوده، کاملا اشتباه هست. حسین زهری بعد از ضربه‌های پی‌درپی به تشکیلات و بعد از این که به غیر از دو نفر از کمیته مرکزیِ منتخبِ کنگره اول سازمان، همه کشته

شدند، به پیشنهاد خودِ توکل به عضویت کمیته مرکزی درآمد و پس از یک دوره کوتاه هم به خارج از مرزهای ایران رفت. اتفاقا در مورد فاجعه چهارم بهمن و مسئله شورایعالی در کردستان در سال ۶۴ حسین زهری یا بهرام بیش‌ترین مخالفت‌ها و افشاگری‌ها را در خارج از کشور سازمان داد و برای اولین بار، توکل در نشریه "جهان" ارگان کمیته خارج از کشور، با عنوان‌های تشکیلاتی مطرح شد و مصاحبه گشت.

سوم این که برعکس آنچه گفته می شود که فعالیت‌ها و کارهای حسین زهری فقط از طرف خودش بوده است و کمیته مرکزی هیچ اطلاعی نداشته و کمیته مرکزی زمانی که به خارج از کشور آمد، متوجه این حرکت‌ها شد، باز هم صحیح نیست. کمیته مرکزی به طور مرتب گزارش داشته، ولی از آن جایی که این تشکیلات همیشه "چشم‌پوشی" می کند تا این که گندِ کار درآید و بعد در صورت لزوم و فشار، "همه چیز" را رو می کند، این مسئله در مورد بهرام هم پیش آمد.

چهارم این که سکتاریسم بهرام، کدخدامنشی بهرام، حذف مخالفین و غیره، تماما سیستم تشکیلاتی بود که در ایران هم به همین‌گونه رفتار می‌شد و نمودارهای فراوانی در مورد مثلا "گرایش سوسیالیستی"، مهدی سامع و یا شورایعالی می توان دید. ولی چون منش این است که اگر یکی بد شود، همه چیزش بد می‌شود؛ به یکباره جوری از بهرام صحبت می‌شود که گویا این فرد، فرهنگ و روابطی را در تشکیلات خارج از کشور جا انداخت که هیچگاه در تشکیلات داخل سابقه نداشته و این فرهنگ و روابط، ۱۸۰ درجه با ایران متفاوت بوده است. ولی در مورد مسئله اصلی یعنی خارج از کشور باید بگویم من و حتا کسانی که هنوز هم در تشکیلات‌های فدایی مختلف از جمله "اقلیت" فعالیت می کنند، در این نکته متفق‌القول هستند که تشکیلات سازمان فدایی کمتر کسی را همانند بهرام به خود دیده است. فردی بسیار با هوش، با ذکاوت و سازمان‌گر و در عین حال خود محوربین. من فکر نمی‌کنم هیچ کس دیگری جز حسین زهری می‌توانست به این سرعت برای سازمان در خارج، امکانات ایجاد کند و به این سرعت هواداران سازمان را در خارج سازماندهی نماید. نشریه "جهان" و نشریه "کار بین‌المللی" به زبان انگلیسی به سرعت به پُرخواننده‌ترین نشریه در خارج از کشور تبدیل شدند و... البته این همه کارها با یک شیوه نظامی و از بالا به پایین با منش فرماندهی بهرام همراه بود. من بسیاری مواقع صدای حتا داد کشیدن و برخورد بالا به پایین مسئولین مختلف تشکیلات خارج به دیگران را شاهد بوده‌ام و بعدها که به اروپا آمدم داستان‌های بسیار غم‌انگیز و غیرانسانی در مورد هواداران از طرف بهرام و یا فرماندهانی محلی را شنیدم، از جمله اخراج‌ها، توهین کردن‌ها، در زندگی شخصی افراد دخالت کردن و حتا طرز لباس پوشیدن زنان که البته نماد درستی از آن چیزی بود که نمونه‌های آن را در ایران نیز شاهد بودیم. در همین دوره،آکسیون‌های اعتراضی سراسری و یا سفارت‌گیری‌ها در چندین کشور را سازماندهی می کند. داخل پرانتز این که، البته بخشی از این اطلاعات به دست آمده به رژیم صدام هم فروخته می‌شود و زد و بندهای بهرام با جمهوری اسلامی و تجارت با عوامل جمهوری اسلامی نیز بخش‌های دیگری است

که توسط خود وی و یا تشکیلات‌های مختلف فدایی افشاء شده است. البته در همین دوره هم، چماق‌کشی‌ها برعلیه نیروهای سیاسی دیگر را نیز داریم. در برخی از کشورها مثلا نسبت به مجاهدین و یا حتا رفقای شورایعالی پس از قضیه چهارم بهمن، برخوردهای بسیار شدید و خصمانه‌ای را سازماندهی می‌کند. در همین رابطه گفته می‌شود که گویا بهرام بدون اطلاع کلیه اعضای دیگر کمیته مرکزی، چنین حملاتی را شروع کرده بود و در حقیقت هیچ‌کس از آن خبر نداشته است. این مسئله اصلا درست نیست. واقعیت این است که اطلاع بوده است و اعضای کمیته مرکزی، مخالفت هم داشته‌اند ولی این مخالفت یک مخالفت فعال نبوده است. کلا مشکل سازمان چریک‌های فدایی خلق پس از سال ۵۷ عموما این چنین بوده است. یعنی تا زمانی که کسی کار می‌کند و کارش برای تشکیلات مفید است، اگر در لابه‌لای این کارها، فعالیت‌هایی بکند که جایز نیست، در حقیقت نادیده گرفته می‌شود، مگر این که در مرحله جدایی باشد و یا این که "خرابکاری" مثل کوهی باشد که دیگر نمی‌شود آن را کتمان کرد.

در مورد بهرام هم همین بود. در دوره مسئولیت وی، مخالفت جدی و ایستادگی در مقابل سیاست‌های جاری کمیته خارج، در نمونه‌های قید شده بالا، به هیچ وجه صورت نگرفت. پس از این هم که حسین زهری گذاشت و رفت، با اخراج و محکوم کردن سیاست‌های کمیته خارج مثلا در مورد فرانسه (حمله به میز کتاب سیته‌پاریس و ضرب و شتم مخالفین و همچنین هم‌دستی کمیته خارج از کشور با دولت فرانسه در جهت اخراج مجاهدین از فرانسه و رفتن آنان به عراق) مواجه می‌شویم و از آن دوره به بعد، هر کاری در خارج از کشور صورت گرفته بود، به حساب تصمیم‌گیری فردی بهرام و بدون اطلاع تشکیلات گذاشته شد و گویا همه تشکیلات مخالف سرسخت وی و همه کاملا جلوی بهرام ایستاده بودند! در صورتی که اصل قضیه این‌گونه نبوده است.

یکی دیگر از مسائل این است که گفته می‌شود اختلاف حسین زهری با تشکیلات اقلیت در مورد نظرش درباره مسائل جهانی یعنی اردوگاه سوسیالیسم و تعیین تضاد اصلی در جامعه ایران بوده است. این هم علت اساسی اختلافات نبود. علت را باید در سال‌های ۶۴ تا ۶۶ جستجو کرد. بهرام تا سال ۶۶ به عنوان تنها عضو سازمان و کمیته مرکزی، تمامی امور تشکیلات در خارج از کشور را در دست داشت و از طریق امکانات مالی و تدارکاتی، حتا عملکردهای بخش‌های دیگر در منطقه کردستان را به شکلی کنترل می‌کرد. مشکل بهرام زمانی شروع شد که، اعضا و کاندید عضوهای سازمان پس از سال ۶۵ مجبور به ترک منطقه و کشورهای جوار ایران شدند و بنابر این با حضور فیزیکی در خارج از کشور، بهرام دیگر نمی‌توانست کارها را مثل سابق به پیش برد.

بنابراین مشکل بدانجا کشید که دیدیم. ولی از آنجایی که بسیاری از اسناد تشکیلاتی، گزارشات تشکیلاتی، شناسامه‌های تشکیلاتی و غیره در دست بهرام بود، زمانی که سرمایه‌های کلان تشکیلات را در دست خود نگاه داشت و از طرف دیگر توسط عضو منتخب کنگره در کمیته مرکزی، به رهبری تشکیلات وارد شد، تشکیلات به

شکل کج‌دار و مریزی با وی رفتار می‌کرد و صرفا پس از رفتن وی، وی را اخراج نمود تا پرستیژ سازمانی یک‌بار دیگر، در مقابل سیستم رابطه‌ای، چهره ضابطه‌ای به خود گیرد!»

[علی فرمانده ـ از جنبش فدایی تا تشکیلات‌های فدایی ـ ۲۹ آذر ۱۳۸۵]

«مینا سعدادی و شهرزادنیوز»

[از آنجا که "دوستانی" پس از خواندن پیش‌نویس این بخش از کتاب، ما را به انجام کار پلیسی ـ امنیتی و لو دادن موقعیت تشکیلاتی، نام واقعی و ارتباطات خانواده‌گی یکی از اعضاء سازمان فداییان اقلیت، متهم نموده‌اند، در همین ابتدا پرسشی را مطرح می‌کنیم و موضوع را رها و به ادامه کار خود می‌پردازیم. پرسش: آیا "نام مستعار" یک فعال کمونیست فقط برای پنهان نگه داشتن هویت واقعی فرد از دیگر مبارزان است، و نه از نهادهای حکومتی؟! آیا برای یک تشکیلات کارگری، نهادهای امنیتی و دولت‌های امپریالیستی و وزارتخانه‌های رژیم استبدادی مَحرم و "خودی"اند و کارگران و دیگر مبارزان نه؟!]



ماجرا از آن‌جا آغاز شد که دولت هلند با تصویب پارلمان این کشور موظف شد بودجه‌ای ۱۵ میلیون یورویی را در جهت ایجاد رسانه‌های ایرانی در جهت تقویت دموکراسی، به نهادهای غیردولتی اختصاص دهد. یکی از شروط دریافت این بودجه، دوری از سازمان‌های انقلابی (و برانداز) و نزدیکی به جریانات اصلاح‌طلب بود. سخنگوی وزارت امورخارجه هلند نیز اعلام می‌کند: «این‌طور تصمیم گرفته شده که به جهت حفظ امنیت موسساتی که کمک مالی دریافت می‌کنند، نام آن‌ها اعلان نشود. ولی خود موسسات مورد نظر در اعلام یا عدم‌اعلام این موضوع مختارند.»

یکی از این نهادهای غیردولتی که دریافت پول از هلند را تایید کرد، "بنیاد خانه آزادی آمریکا" است. هشتاد درصد از بودجه این نهاد "غیردولتی" که مدیر آن، جیمز ولسی، رئیس پیشین سازمان سیا است، توسط "دولت" آمریکا تامین می‌شود! این موسسه به مثابه بخشی از اتاق فکر دستگاه‌های امنیتی ایالات متحده وظیفه انجام فعالیت‌های مخفی و زیرزمینی در داخل ایران را به عهده دارد. یکی از مهم‌ترین وظایف و اختیارات این موسسه، حمایت از ایرانیان طرفدار دموکراسی و فعالان حقوق بشری است. این موسسه با دریافت کمک مالی از دولت هلند، بخش فارسی "خانه آزادی" را راه‌اندازی کرد و توانست در جریان حوادث سال ۸۸ در حمایت از اصلاح‌طلبان و جنبش سبز نقش بسیار فعالی ایفا کند. در چنین وضعیتی طبیعی بود که برخی از روزنامه‌نگاران و فعالان رسانه‌ای ایرانی و اپوزیسیون خارج کشور نیز، برای عقب نماندن از قافله‌ی فرصت‌طلبانِ ابن‌الوقت، دست به کار تاسیس "ان‌جی‌او" و رسانه شوند. "رادیو زمانه" به همین ترتیب با هزینه دولت هلند متولد شد.

در سویی دیگر، همین ۱۵ میلیون یورو انگیزه‌ای شد تا "سازمان فداییان اقلیت" نیز از خواب زمستانی خود بیدار شده، و رفیق توکل پس از هجده سال کناره‌گیری از فعالیت تشکیلاتی، ناگهان به صحنه بیاید و با طرح تبدیل ساختار تشکیلاتی به ساختار رسانه‌ای، برای تکه‌ای از یوروهای امپریالیستی دندان تیز کند.

سازمان فداییان اقلیت با الگو قرار دادن "حزب کمونیست کارگری"، از اواسط دهه‌ی هشتاد خورشیدی به تغییر ساختار تشکیلاتی سازمان، به یک ساختار رسانه‌ای همت گماشت. این طرح که پیشنهاد توکل بود، در کنگره دهم سازمان، در خرداد ۱۳۸۹ تصویب شد. از همان زمان دور از چشم اعضاء و کادرها و حتی برخی از مسئولین، تلاش برای تدارک مقدمات ضروری این تغییر ساختار آغاز شد. ابتدا سایت "دخترک" با مدیریت "زنبورک" تاسیس شد، و سپس پروژه "شهرزادنیوز" کلید خورد. بنیاد و سایت اینترنتی "شهرزادنیوز" و "دخترک" هر دو با استفاده از کمک مالی دولت هلند تاسیس شدند. "دخترک" در واقع یک سازمان خبری ایرانی بود که حوزه زنان را محور فعالیت‌های خود قرار داده و در جهت برقراری ارتباط با خبرنگاران در ایران و خارج از ایران تلاش می‌کرد. از دیگر فعالیت‌های این رسانه و سردبیر آن شرکت در کمپین یک‌میلیون امضاء بود. "بی‌بی‌سی فارسی" درباره فعالیت‌های شهرزادنیوز می‌نویسد: «سایت شهرزاد نیوز از ژوئیه گذشته و پس از آن که کمک مالی مصوب مجلس هلند به آن تعلق گرفت، آغاز به کار کرد و مرکز آموزشیِ رادیو بین‌المللی هلند، مرکز بین‌المللی اطلاعات و آرشیو جنبش زنان و بنیاد "دخترک" از آن پشتیبانی می‌کنند. مینا سعدادی سردبیر این سایت می‌گوید: هدف سرویس خبررسانی شهرزاد نیوز آن است که در زمینه اخبار و اطلاعات مربوط به زنان فعالیت کند که در سایر رسانه‌ها کم‌تر دیده می‌شود...» [سایت بی‌بی‌سی فارسی ـ ۱۷ بهمن ۱۳۸۵]

تا این‌جای کار، نام اصلی مدیر یا مدیران "زنبورک" و "شهرزادنیوز" و همچنین ارتباط آن‌ها با سازمان فداییان اقلیت (حتی از برخی اعضای کمیته اجرایی فداییان هم)، مخفی نگه داشته شده بود. در این مدت فقط نام‌های زنبورک و مژده فرهی در رابطه با این دو موسسه مطرح بود. اما زمانی که موضوع شرکت در سمینارهای جهانی ارتباطات جمعی و دولتی پیش آمد، نام مینا سعدادی به عنوان نماینده‌ی این موسسات نیز به میان آمد. برای روشن شدن ماهیت و اهداف این سمینارها کافی است نگاهی به فهرست شرکت‌کننده‌گان در یکی از آن‌ها (سمینار جهانی رسانه‌های پیشرو) بیندازیم. در این سمینار، نماینده‌گان هفت وزارتخانه‌ی جمهوری اسلامی از ایران، و از سازمان‌های غیرانتفاعی (ان‌جی‌او) اعظم طالقانی شرکت داشتند. نام نماینده‌ای که از طرف "دخترک" در این سمینارها شرکت می‌کرد، مینا سعدادی بود.

مژده فرهی مواضع و وابسته‌گی سیاسی خود را پنهان نمی‌کرد. در مراسم سراسری برای سالگرد سیاهکل با همین اسم مستعار، به عنوان نماینده اقلیت سخنرانی داشت و یا به عنوان عضو هیئت تحریریه نشریه کار، مصاحبه می‌کرد.

[گفتگوی نشریه کار با رفیق مژده فرهی، عضو تحریریه ـ کار شماره ۴۰۰ ـ اسفند ۱۳۸۱]

پس مژده فرهی نزد اپوزیسیون چپ، به عضو "کمیته اجرایی" سازمان اقلیت و تحریریه نشریه کار، فردی شناخته شده بود. اما زمانی که همین فرد در سمینارهای دولت‌های امپریالیستی و در حضور نماینده‌گان دولتی و امنیتی جمهوری اسلامی، با نام حقیقی خود یعنی مینا سعدادی شرکت می‌کرد!

یک نمونه از فعالیت‌های خانم سعدادی به عنوان سردبیر شهرزادنیوز، شرکت در نمایشگاهی از نقاشی‌های خسرو حسن‌زاده بود و نوشتن گزارشی از این نمایشگاه. خسرو حسن زاده هنرمند عاشورایی و مشهور به نقاش جبهه‌های جنگ ایران و عراق است. مینا سعدادی در گزارش خود «ضمن تمجید از رنگ‌آمیزی تابلوها به برگزارکنندگان نمایشگاه انتقاد می‌کند که چرا سالن نمایش در جایی برقرار است که کارگران ساختمانی در نزدیکی آن مشغول به کار هستند!»

بعد از آن که سرانجام آشکار شد زنبورک، مژده فرهی و مینا سعدادی یک نفر و وابسته به تشکیلات فداییان اقلیت هستند، و با کمک یوروهای امپریالیستی این موسسات یا رسانه‌ها را عَلَم کرده‌اند، در میان اپوزیسیون سوالات و ابهاماتی پیش آمد. یک: آیا کمک‌های مالی دولت هلند، با هماهنگی تشکیلات دریافت شده است؟ دوم: آیا کارکرد اسامی مستعار، حفظ امنیت فعالان چپ در مقابل فعالان سازمان‌های چپ دیگر است؟ سوم: چگونه است که عضو کمیته اجرایی فداییان اقلیت، برای نیروهای چپ و اپوزیسیون مژده فرهی است (نام مستعار) ولی برای نیروهای دولتی و امنیتی رژیم جمهوری اسلامی، مینا سعدادی (نام حقیقی)؟! چهارم: آیا سازمان‌های انقلابی چپ و مدعی نماینده‌گی طبقه کارگر، مجاز به دریافت کمک مالی از کشورها و دولت‌های امپریالیستی هستند؟

در برابر موج انتقادات ابتدا رهبری فداییان اعلام کرد که خانم سعدادی کارمند نهادی هستند که از جانب آن نهاد ناگزیر به شرکت در چنین سمینارهایی می‌باشد! و با اشاره به مصوبات سازمانی خود اعلام کردند که: «بر اساس پرنسیب‌های کار در تشکیلات کمونیستی، اعضاء باید از آزادی خلاقیت و ابتکار در راستای اهداف انقلابی برخوردار باشند و اعضاء دیگر تشکیلات و به خصوص رهبری تشکیلات حق مداخله در امور شخصی و خصوصی اعضاء را ندارند.»!!

سازمان همین پاسخ را به طور رسمی در برابر مسئولان "میز کتاب آمستردام" که خواهان توضیح این رسوایی شده بودند، عنوان کرد: «تمام موارد مطرح شده، مسائل شخصی یکی از اعضاء، یعنی مینا سعدادی می‌باشد و ربطی به سازمان اقلیت ندارد و به همین‌خاطر هم "اقلیت" موظف به پاسخ‌گویی به هیچکدام از این مسایل نیست.»

هرچند اقلیت خود را موظف به پاسخ‌گویی ندانست ولی پاسخ قاطعی از سوی "کمیته میز کتاب آمستردام" دریافت کرد: «اخراج»

در بخشی از بیانیه‌ی میز کتاب آمستردام در رابطه با "شهرزادنیوز و شرکت سازمان فداییان اقلیت در طرح‌های امپریالیستی"، آمده است: «از آنجا که شرکت نیروهای انقلابی در چنین طرح‌هایی، صدمه‌ای جبران‌ناپذیر بر پیکر مبارزات انقلابی کارگران و زحمتکشان ستم‌دیده‌ی ایران وارد می‌کند، بدین‌وسیله ضمن محکوم کردن شرکت رفقای "اقلیت" در طرح امپریالیستی "شهرزادنیوز"، اعلام می‌کنیم که تداوم همکاری‌ها و اتحادعمل‌های ما با

رفقای "اقلیت"، در کمیته‌ی میزکتاب آمستردام و خارج از آن، منوط به خروج این رفقا از طرح "شهرزادنیوز" می‌باشد. ـ دسامبر ۲۰۰۶»

امضای اعضای کمیته‌ی میزکتاب آمستردام:

انقلابیون کمونیست

سازمان ۱۹ بهمن

فعالین چریک‌های فدایی خلق ایران ـ هلند

کانون زندانیان سیاسی ایران (در تبعید) ـ هلند

هواداران حزب کار ایران (توفان) ـ هلند

«جمع‌بندی»

[در اینجا فقط بخشی از این مقاله مفصل را می‌خوانیم که مربوط به سازمان چریک‌های فدایی خلق (اقلیت) است. ناگفته مسلم است که آوردن این مقاله به معنای تایید مشی و نظرات سازمان وحدت کمونیستی نیست. ما به درستی نسبی جوهر این مقاله‌ی انتقادی توجه داشتیم و اینکه چه بسا همین نقد شامل عملکرد خود سازمان وحدت کمونیستی در آن دوران نیز بشود.]

«پس از انقلاب ۵۷ چپِ مشتت، سردرگم و غیرمتحد، مسایل فرقه‌ای خود را به درون کارخانه‌ها برد. کارگری که تازه می‌خواست از بند توهمات گذشته رها شود، باید بین هفتادودو گروه چپ تصمیم‌گیری می‌کرد. مسابقه برای جلب کارگران آگاه ابعادی چنان خفت‌بار می‌یافت و با چنان لجن‌پراکنی‌هایی همراه می‌شد که نمی‌توانست هیچ کارگری را مشمئز نکند. در اولین تظاهرات یازده اردیبهشت، زمانی که کارگران هنوز بر مبنای غرایز خود حرکت می‌کردند و نه تحت سازماندهیِ سازمان‌های سیاسی، چندصدهزار نفر باشکوه‌ترین تظاهرات چپ در تاریخ ایران را برگزار کردند. و باز هم به یاد داریم که تظاهرات در اردیبهشت سال بعد ـ اگر بشود آن را تظاهرات نامید ـ نمایشی بود نکبت‌آلود از تشتت، حقارت و فرقه‌گرایی سازمان‌های چپ، و بالاخره در سال شصت سازمان‌های چپ حتی نتوانستند یک محل را برای خود انتخاب کنند، حتی نتوانستند شعارهای واحدی در مقابل دیو ارتجاعی که اکنون دندان‌هایش روی گوشت آن‌ها بود، پیدا کنند.. و دو رویی در مقابل این خفت! صفحات روزنامه‌های چپ، شرح حماسه‌هایی بود که در بزرگداشت یازده اردیبهشت آفریده بودند!

پس از انقلاب کارگران ایران از سازمان‌های چپ شنیدند که حکومت ملی، غیرملی، خرده‌بورژوایی، بورژوایی و... است. بعد به آن‌ها گفته شد که جناح مترقی که اکنون "خط امام" نامیده می‌شد، بزرگ‌ترین مبارزه‌ی ضدامپریالیستی را آغاز کرده است و باید مورد دفاع قرار گیرد، و این البته در زمانی بود که جدی‌ترین یورش رژیم علیه چپ آغاز شده بود و چپِ "ایثارگر" و ازخودگذشته علیرغم آن، برای دفاع از اقدام دانشجویان خط امام تظاهرات برگزار می‌کرد و می‌رفت که به صفوف آن‌ها ملحق شود که متاسفانه با چوب و لگد از آن‌ها پذیرایی شد.

بالاخره رژیم ضدامپریالیست تصمیم گرفت با "ارتجاع منطقه که به رهبری صدام به ایران حمله کرده بود"، بجنگد و بخشی از چپ ایران هلهله‌کنان به زیر پرچم سبز محمدی رفت. قسمت ناچیزی از چپ که تا آن زمان طبقه کارگر با آن آشنایی نداشت، ناگهان به کفاره گناهان گذشته، تصمیم گرفت علیه رژیمِ تا دیروز ضدامپریالیست ایران، جنگ داخلی به راه بیندازد!... تنها اشکال کارگرانِ "علاقه‌مند به چپ" این بود که بالاخره نمی‌دانستند زیر

پرچم اسلام در مرزها بجنگند، در داخل مرزها علیه "پرچم" بجنگند، صف مشترکی تشکیل دهند، و یا آن‌طور که دیگران می‌گفتند بگویند این جنگ، جنگ ما نیست!

و شما اکنون خود را به جای توده‌ی کارگری که تحت رهبری خرده‌بورژوایی، "انقلاب سیاسی" کرده و هنوز اسیر توهماتی است که گویا دستاوردهای بزرگی داشته، بگذارید و ببینید که به این چپ چه چیزی نخواهید گفت!

به هرحال آنچه مسلم است این است که طبقه کارگر ایران برای یورش به سازمان‌های چپ و متلاشی شدن آن‌ها اشکی نریخت... طبیعی است چپی که تا این حد بی‌پایه، بی‌پیوند، غیرمتحد و فرقه‌گراست، در حرکت روزمره‌ی خود، یا دچار انزوای کامل می‌شود و یا مجبور می‌شود که به دنبال سایر نیروهای اپوزیسیون بدود. وقتی هویت و صف مستقلی وجود نداشته باشد، یا باید ادای استقلال را درآورد و اعلام "جنگ داخلی" کرد و یا آن که باید به ناچار دنباله‌رو سایر نیروهای اپوزیسیون شد!... به هرحال وضع چپ ایران و بی‌ارتباطی‌اش با طبقه کارگر مقارن شدت سرکوب به وضعی بود که ذکر کردیم...

در این زمان دو سازمان بزرگ‌تر ـ اقلیت و پیکار ـ و تعدادی سازمان‌های کوچک‌تر چپ فعالیت می‌کردند. سازمان اقلیت را در حقیقت نمی‌شد به معنای واقعی کلمه، سازمان دانست. رفقای اقلیت مجموعه‌ای ناهمگون بودند که بر سر پاره‌ای مسایل که مهمترین‌شان موضع‌گیری بر سر حاکمیت بود، از "اکثریت" جدا شده بودند. همان زمان پیدا بود که گرایش‌های مختلفی در میان این رفقا از نظر ایدئولوژیک وجود داشت و این امر تاثیرات خود را در نحوه‌ی سازماندهی و مسایل تشکیلاتی به جای می‌گذاشت. اعضای این سازمان برخی به همان اندازه سنت‌گرا بودند که این سوال را در اذهان به وجود می‌آوردند که چرا اساسا از "اکثریت" بریده‌اند. در مقابل رفقایی بودند که نشانه‌های بارز تجدید تفکر، رشد کیفی و بریدن از جزم‌های ساده‌گرایانه استالینیستی سنتی ایران را نشان می‌دادند. نه تنها شماره‌های مختلف نشریه‌آنان بلکه مقالات مختلف یک نشریه هم وجود یک طیف نامتجانس را نشان می‌داد. شاید اگر شرایط اجتماعی مناسب بود، مبارزه‌ی درونی ایدئولوژیک در این مجموعه می‌توانست به رشد کلی آن و کل چپ کمک کند. اما متاسفانه حرکت اجتماعی به خاطر عدم‌آمادگی ما متوقف نمی‌شود! اقلیت زمانی مجبور به یک حرکت سریع، یکپارچه و قاطع شد که سازمان‌اش چنین قابلیتی نداشت. تحلیل سیاسی "اقلیت" این بود که باید در مقابل رژیم مقاومت کرد. آنان نیز امکان سرنگونی رژیم را می‌دادند اما به علت وضع تشکیلاتی، تصمیم آن‌ها روی کاغذ ماند.

اگر در این زمینه (زمینه سیاسی) ایرادی به اقلیت هست، نه در این نکته است که آن‌ها جبراً از استراتژی مجاهدین تبعیت کردند، ایراد در این است که همان‌طور که مجاهدین خود را یکه‌تاز عرصه اپوزیسیون قلمداد می‌کردند، اینان نیز خود را یکه‌تاز عرصه چپ دانستند. باز هم مسئله‌ی تشکیل صف مستقل چپ، قربانی فرقه‌گرایی شد.

[نشریه رهایی ـ ارگان سازمان وحدت کمونیستی ـ شماره ۲ ، اسفند ۱۳۶۱]

تصاویر و اسناد

کارگران و زحمتکشان
متحد شوید

سه شنبه ۱۳ خرداد ۱۳۵۹

مرگ بر امپریالیسم
امریکا
دشمن اصلی خلقها

۱۲ صفحه ـ قیمت ۲۰ ریال
سازمان چریکهای فدائی خلق ایران
سال دوم شماره ۶۱

درباره مسائل حاد روز

درباره ترکیب

چرا مبارزه ایدئولوژیک
را علنی کردیم

کارگران و زحمتکشان
متحد شوید

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران
(اقلیت)

نابود باد امپریالیسم جهانی
بسرکردگی امپریالیسم امریکا
و پایگاه داخلیش

۲۸ صفحه
تیر ماه ۱۳۶۶
سال نهم ـ شماره ۲۱۱

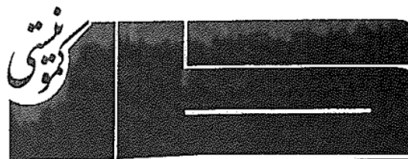
سرمقاله
کنفرانس سازمان
و دستآوردهای آن

گزارش سیاسی و تشکیلاتی
کمیته اجرائی به کنفرانس سازمان

کارگران و زحمتکشان
متحد شوید

نابود باد امپریالیسم جهانی
بسرکردگی امپریالیسم امریکا
وپایگاه داخلیش

شهریور ۱۳۶۴ ـ ۱۰ صفحه
ارگان سازمان آزادی کار ایران (فدائی)
سال اول ـ شماره ۱



کارگران جهان متحد شوید!

ویژهٔ نهمین نشست ...

ارگان اتحاد فدائیان کمونیست

شمارهٔ ۱ بهمن ۱۳۷۵

No: 1 K.K.

1997 Mars

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است در جریده عالم دوام ما

اتحاد کار

شماره ۷ سال اول ارگان مرکزی سازمان فـدایـی اسفند ۱۳۶۸- قیمت ۱۰۰ ریال



ارگان مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

۱۳۱

مهر ۱۳۸۴

جاودان باد خاطره
همه شهـــدای
بخون خفته خلـــق

نبرد خلق

ارگان

کارگران و زحمتکشان
متحد شوید

دوره ٤- شماره ۱
۱۰ شهـــریور ۶۳

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران
پیرو برنامه (هویت)

۱۰ صفحه - ۵۰ ریال

کارگران سراسر جهان متحد شوید

سوسیالیسم

سال اول شمارۀ ۱

ارگان هسته اقلیت

تیر ماه ۱۳۶۶

کار
سازمان چریکهای فدائی خلق ایران
چهارشنبه ۹ دیماه ۱۳۶۰
سال سوم ـ شماره ۱۴۱ ـ صفحه ۳

قطعنامه در مورد اعضای مستعفی

نظر باینکه چندی پیش از برگزاری کنگره چندتن از اعضاء سازمان استعفا داده و علی الظاهر دلیل اصلی استعفای خود را عدم انجام فوری مبارزه ایدئولوژیک علنی قلمداد کرده بودند،

نظر باینکه مرکزیت سازمان از پذیرش استعفای این افراد تا برگزاری کنگره خودداری کرده و از آنان خواسته بود که با توجه به نظرات اعضاء تشکیلات، مسائل خود را در کنگره طرح کنند و با انجام وظائف محوله سازمانی خود ادامه دهند، لیکن آنان از این تصمیم سرباز زده بودند،

لــــذا

نشست کنگره بمنظور بررسی این مسئله و آگاهی کامل از مسائل مورد اختلاف، نامه‌ای را بتصویب رساندند و با ره از آنان خواست که در کنگره شرکت کنند و مسائل خود را در کنگره مطرح نمایند. در نامه همچنین قید شده بود که مضمون نشست نیز با حضور آنان تعیین خواهد شد.

متعاقب این نامه آنان، استعفای خود را پس گرفته و در نشست حاضر شدند.

پس از حضور اعضای مستعفی در کنگره و بحث و گفتگو پیرامون مسائل مورد اختلاف، مضمون نشست را باین نحو آنها پیشنهاد می‌کردند:

الف ـ این نشست تنها بمثابه یک پلنوم وسیع قلمداد شده و تنها برسر برنامه سیاسی سه ماهه سازمان تصمیم‌گیری نماید.

ب ـ اساسنامه سازمان بنحوی تنظیم شود که معیار عضوگیری همان معیارهای گذشته باشد.

ج ـ برسر مسائل انقلاب جهانی، عصر، و انترناسیونالیسم پرولتری موضع‌گیری و تصمیم‌گیری نشود.

د ـ زمان نشست بعدی بمثابه کنگره تعیین تکلیف از هم‌اکنون مشخص شود و با این تذکر که این مدت نباید طولانی بوده و حدود ۳ ماه باشد. آنان طرح خود را بعنوان طرح سازش ارائه دادند.

کمیته مرکزی موقت سازمان نیز طرحی برای دستور جلسه ارائه داده بود که غیر از مدت سه ماه و اساسنامه با طرح اعضاء مستعفی منطبق بود. طرح کمیته مرکزی موقت سازمان با توجه باینکه ماهیت نظرات و ادعاهای این افراد پیرامون مسائل مورد اختلاف و از جمله مبارزه ایدئولوژیک علنی روشن شده بود، توسط شرکت کنندگان تصویب و علیرغم خواست شرکت کنندگان مبنی بر ادامه حضور آنان در کنگره با این وجود آنان کنگره را ترک کردند.

از این رو کنگره تصمیم خود را در مورد این افراد بشرح زیر اعلام میدارد:

۱ـ اعضاء مستعفی که دارای تمایلات رفرمیستی بوده و پس از انشعاب مداوم تلاش میکردند مواضع انحرافی خود را درون سازمان رسوخ دهند، و در این اواخر با پیچش‌های تند موجود نکلی از مواضع ایدئولوژیک ـ سیاسی سازمان عدول کرده بودند، در کنگره نیز نشان دادند که به‌هیچ روی حاضر نیستند در گیر یک مبارزه ایدئولوژیک اصولی شوند، پیش از آنکه در یک مباحثه همه جانبه درگیر شوند، کوشیدند مبارزه ایدئولوژیک اصولی را با ابزار استعفا و کناره‌گیری از مبارزه به‌تخریب بکشانند.

۲ـ عمل آنان از لحاظ اصولی نا موجه و فاقد پرنسیب‌های مبارزاتی بوده و ناشی از روی گردانی، خستگی ما یوسانه از مبارزه بوده است.

۳ ـ این اقدام یک نوع تشکیلات شکنی و پشت پا زدن به تعهد مبارزاتی محسوب میگردد و نتیجه آن عبارت است از رسوخ بی پرنسیبی در مبارزه درونی و عدم اعتقاد به کار انقلابی.

۴ـ بنا به دلائل ذکر شده کنگره این افراد را بعنوان عناصر فرصت طلب و سازمان شکن از صفوف سازمان طرد مینماید.

قطعنامه درباره "شورای ملی مقاومت"

نظر باینکه "شورای ملی مقاومت" که پس از رویدادهای ۳۰ خرداد از اتحاد مجاهدین خلق و بنی صدر شکل گرفت یک ائتلاف میان بورژوازی لیبرال و خرده بورژوازی محسوب میشود.

نظر باینکه این ائتلاف همانگونه که در پروسه عملی خود در برنامه‌اش نشان داده است، مغایر با منافع و مصالح انقلاب و پیروزی قطعی آن محسوب میگردد.

لذا ورود به این ائتلاف مجاز نیست.

اما از آنجا که روش سیاسی پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک ایران با مبتنی است که اتخاذ موضع با فشاری روی دمکراسی [illegible]، دمکراسی انقلابی (خرده بورژوائی) [illegible] ملحق کند و [illegible] را به پیروزی قطعی برساند.

[illegible]

محسوب میشود.

لذا عدم ورود به این ائتلاف [illegible] اتخاذ یک موضع [illegible] سیاست پرولتری در قبال "شورای ملی مقاومت" مبارزه در جهت درهم شکستن ائتلاف لیبرالها و دمکراتها، وجدا کردن دمکراتهای انقلابی از لیبرالهاست. افشا را زیاشین اسلوب انقلابی انجام این وظیفه محسوب میگردد و شیوه‌ای عملی این مبارزه زیگزاگ نیز مبارزه ایست که در عین حال طبقه کارگر و توده‌های مردم، مبتنی بر اصول مطرحه در قطعنامه "وضعیت کنونی، وظائف و تاکتیکهای ما" و از سوی دیگر تلاش در جهت ایجاد یک آلترناتیو انقلابی بر اساس اتحاد نیروهای چپ انقلابی و بالاخره افشاء ناپیگیری دمکراتهای انقلابیست.

این سیاست بهیچوجه نافی اتحاد عمل با توده‌های سازمان مجاهدین خلق در عرصه مبارزه طبقاتی، و حمایت مشروط از مبارزات شورا که در جهت منافع جنبش توده‌ای صورت گیرد نیست.

سازمان مجاز خواهد بود که براساس برنامه حداقل پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک با دمکراتهای انقلابی وارد اتحاد شود. از اینرو اتحاد با سازمان مجاهدین خلق برپایه برنامه حداقل پرولتاریا در انقلاب بشرطی مجاز خواهد بود که هرگونه ائتلاف آنها با بورژوازی درهم شکسته شده باشد.

قطعنامه پیرامون شیوه پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک علنی

نظر به اینکه:

۱ـ جنبش کمونیستی ایران در پراکندگی

خواهد کرد.

۲ـ از گروه‌ها و سازمانهای دیگر، با

چهارشنبه ۹ دیماه ۱۳۶۰
سال سوم ـ شماره ۱۴۱ ـ صفحه ۳

قطعنامه در مورد وحدت با جناح چپ

نظر باینکه وحدت جنبش کمونیستی ایران و فائق آمدن بر پراکندگی و خرده کاری موجود یک ضرورت مبرم و حیاتی جنبش محسوب میشود.

نظر باینکه مواضع اعلام شده جناح چپ بیانگر این واقعیات است که در خطوط کلی مواضع ایدئولوژیک و استراتژیک اختلاف اساسی با مواضع رسمیت یافته در کنگره سازمان ندارند. لذا کنگره پیشنهاد جناح چپ را مبنی بر پیوستن به سازمان تصویب می‌نماید با این شرط که

۱ـ اساسنامه، مصوبات و مبانی نظری و عملی سازمان را بپذیرند و نظرات آنها در چارچوب نظرات موجود در کنگره باشد.

۲ـ شکل عملی آن مذاکره نماینده مرکزیت سازمان و نمایندگان جناح چپ با تصویب مرکزیت سازمان است.

۳ـ کلیه مسئولیتهائی که بعهده رفقای جناح چپ گذاشته میشود برحسب شایستگی و توان آنها با توافق طرفین و تصویب مرکزیت سازمان است.

۴ـ کلیه رفقای جناح چپ که در آستانه جدائی ما از اکثریت عضو سازمان بوده‌اند بدون قید و شرط عضو سازمان خواهند بود. مگر آنکه با ماده ۱ این قطعنامه در تناقض باشد.

۵ ـ در مورد عضویت بقیه، طبق اساسنامه سازمان عمل خواهد شد.

قطعنامه های مصوب در کنگره اول

آذر ۱۳۶۰

کارگران و زحمتکشان متحد شوید

کار

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

نابود باد امپریالیسم جهانی
بسرکردگی امپریالیسم امریکا
و پایگاه داخلیش

سال چهارم ــ شماره ۱۶۴ | شنبه ۱۴ اسفند ۱۳۶۱ | ۲۲ صفحه

برگزاری پلنوم و دستاوردهای آن

پس از گذشت یکسال از اولین کنگره سازمان، پلنوم وسیع مرکزیت، مرکب از اعضاء مرکزیت، مشاورین و مسئولین بخشهای مختلف تشکیلات برگزار شد. در دستور کار پلنوم ارزیابی عملکرد سازمان، برخورد با نارسائیها و مشکلات گذشته و رهنمود برای آینده بود. در گزارش سیاسی کمیته مرکزی سازمان، اوضاع سیاسی جامعه مورد ارزیابی قرار گرفته و گفته شده است: "طی یکسال پس از نخستین کنگره سازمان در وضعیت سیاسی جامعه و چشم انداز تحول اوضاع سیاسی تغییری اساسی صورت نگرفته است بحران اقتصادی

بقیه در صفحه ۲

بررسی اشکال مبارزاتی کارگران و زحمتکشان (۳)

ــ مهرماه ۶۰ الی مهرماه ۶۱ ــ

اشکال مبارزات

ادامه قسمت دوم:

شیوه‌ها و اشکال مبارزه در یکسال گذشته را میتوان در موارد مختلف، تحریم، کم کاری، مراجعه به مسئولین و تهیه طومار، اعتصاب و مجازات مزدوران رژیم، جمعبندی نموده و مورد بررسی قرار داد.

۱ ــ تحریم:

تحریم به شیوه‌ها و صور مختلف همچنان گسترده‌ترین روش مبارزاتی است که اقشار و طبقات خلق آنرا بکار میگیرند. تحریم میتینگ‌ها و راهپیمائی ها، تحریم سخنرانیها و مراسم نماز، تحریم کمک مالی به حسابهای متعدد رژیم، تحریم بخشنامه‌های رژیم (بالاخص در کارخانجات) تحریم ورزش و سرود صبحگاهی، تحریم و طرد جاسوسان انجمن اسلامی و بخصوص تحریم انتخابات فرمایشی کارخانه‌ها و در مقطع اخیر رفتن به جبهه جنگ نیز تدریجا مورد تحریم (غالبا در شهرها) قرار میگیرد. در کارخانه‌های مختلف پی در پی از کارگران برای ثبت نام در بسیج تقاضا میشود

بقیه در صفحه ۹

در تدارک قیام



چهارمین سالروز قیام ۲۲ بهمن، قیام غرورآفرین خلق، را در حالی پشت سر میگذاریم که خلق در تدارک قیامی دیگر است. رژیم جمهوری اسلامی، این حکومت جلادان، که سازش با ارتش و امپریالیسم و تکیه عوامفریبانه بر مبارزات افتخارآفرین خلق سند تولدش بود، اراده رفراندوم ۱۲ فروردین بر زمینه جهل و فریب مدرک قانونی اش و شمشیر عصای فرماندهی اش. اکنون، جامعه را در "توطئه‌هائی پر از خون و آهن" غرق ساخته است. بقول مارکس: "تمدن و عدالت بورژوائی، هربارکه بندگان و زجرکشان این نظام علیه اربابانشان قیام میکنند، در رنور شوم خود ظاهر میشود. در آن وقت این تمدن و این عدالت، صورت توحشی بی نقاب، و انتقامی بی قانون دارند ... بی شک تمدن عظیمی است، تمدنی که مساله بزرگش عبارت از این است که چطور باید

بقیه در صفحه ۷

یادداشتهای سیاسی

I بورژوازی به نوکران خود هم رحم نمیکند

II عفــو شاهانــۀ امام"

III شکست مفتضحانه عملیات "والفجر" و تبلیغات دروغین رژیم

در صفحه ۵

در این شماره

کمیته‌های مخفی اعتصاب را برای برپائی یک اعتصاب عمومی سیاسی ایجاد کنیــم

جاودان باد خاطره
همه شهـــدای
بخون خفته خلـــق

نبرد خلق

ارگان

کارگران و زحمتکشان
متحد شوید

دوره ٤- شماره ۱
۱۰ شهـــریور ٦٣

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران
پیرو برنامه (هویت)

۱۰ صفحه - ۵۰ ریال

ســرمقالـــه

ارگان سازمانی
در خدمت
تـــدارك قيـــام

در ۱۹ بهمن سال گذشته پس از حل یـــك سلسله مسائل تکنیکی و تشکیلاتی ما توانستیم بر اساس اصول و مرزبندیهائی که در برنامه (هویت) سازمان چریکهای فدائی خلق ایران صورت گرفته بمثابه خط اصولی فدائی اعلام موجودیت نمائیم از آن تاریخ تا کنون ضرورت انتشار یك ارگان برای ما روشن بود ، اما به چند علت انتشار آن به تاخیر افتاد . اولا ما براین اعتقادیم که جامعه ما در یـــك بحران انقلابی قرار دارد و وظیفه اصلی پیشاهنـــگ تدارك قیام است ، از این جهت نشریه نیز بایـــد در خدمت این امر و بنابراین بایـــد بطـــور عمده سیاسی ـ تبلیغی باشد . از طرف دیـــگر انتشـــار یك نشریه سیاسی ـ تبلیغی مستلزم حل برخی مسائـــل اولیه و منجمله ایجاد کانالهائی است که بتواند در شرایط اختناق کنونی و به نسبتی که در حد توان مـــا باشد ، در مبارزه سیاسی توده ها منعکس داشته باشد

بقیـــه در صفحه ۲

بن بســـت و بـــحران
و اعتراف خمیـــنی به آن

از حدا میخواهیم به ما رحـــم کند و ما از این گردابـــی کـــه در آن مبتلا هستیم و اون گرداب خودمون هست اعمال خودمون هست نجات دهد .

سخنرانی خمینی در روز عید فطر
(٦٣/٤/٩)

برای کسانیکه تاریخ انقلابها را مطالعه کرده و یا در یك دوران انقلابی در بطن جنبش انقلابـــی قرار گرفته باشند ، بخوبی روشن است که در ایـــن مواقع چگونه نمایندگان گرایشات مختلف اجتماعی مجبور میشوند با وضوح هر چه تمامتر نظراتی را بیان کنند که در دوران آرامش سیاسی هرگز از آنها

بقیـــه در صفحه ۳

تاریـــخچه
نبرد خلق
صفحه ۳

هرچه گسترده باد مبارزه مسلحانه انقلابی
برای ســرنگونی رژیم ضدانـــقلابی خمینی

در افشاء و طرد شیوه‌های چماقداری

کمیته مرکزی سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)، درتاریخ ۶۴/۱/۷ طی یک اعلامیه با عنوان "هشدار به راه کارگر" تصمیم خودرا مبنی بر قطع "هرگونه مناسبات" با سازمان ما اعلام نمود. ما علیرغم این تصمیم غیرمسئولانه سجفخا، اعلام میداریم که همچنان به مبارزهٔ قاطع و بی گیرخود علیه شیوه‌های چماقداری که درماههای اخیر از طرف سجفخا در پیش گرفته شده ادامه خواهیم داد. سازمان ما خود را موظف میداند که بمثابه یک سازمان مسئول و متعهد به دمکراسی، انقلاب و سوسیالیسم در افشاء و طرد شیوه‌های چماقداری که از جانب سجفخا بکار گرفته شده، بکوشد، زیرا بیم آن میرود که این سیاست رسمی سجفخا در قبال سازمانها وجریاناتی که حاضر به پذیرش و اجرای "فتوا"های وی نیستند، روزبروز دامنه و ابعاد خطرناکی پیدا نماید.

اعلامیه کمیته مرکزی سجفخا در دفاع از شیوه‌های چماقداری که توسط کمیته خارج از کشور این سازمان طرح ریزی و توسط هواداران آن به عمل در آمده صراحت دارد. این اعلامیه حاکی از بی توجهی کمیته مرکزی سجفخا به هشدار کمیته مرکزی سازمان ماست که در طی نامه‌ای بتاریخ ۶۳/۱۲/۲۵ برای آنها ارسال شد، کمیته مرکزی سجفخا با انتشار اعلامیه فوق نشان داد که همچنان اصرار دارد، در مسیری گام بردارد که جززیرپا گذاشتن پرنسیپهای انقلابی و تشدید انزوا و تباهی خود دستاورد دیگری نخواهد داشت.

ما قصد آن نداشتیم که فعلا مبارزه خود را علیه شیوه‌های چماقداری بکار گرفته شده از جانب سجفخا علنی سازیم، و از اینرو طی ماههای گذشته به طرق گوناگون و در سطوح مختلف آنها رااز اثرات زیان ـ بار این شیوه آگاه کرده و خواهان طرد آن و بکارگیری شیوه‌های سیاسی شدیم ـ نامه کمیته مرکزی سازمان ما به آنها گواه این امرست ـ اما زمانیکه این هشدارها مثمرثمر واقع نشد و در مقابل، آنان به کینه توزی و شایعه‌پراکنی علیه سازمان ما ادامه داده و سرانجام نیز چماق خود را علیه رفیقی از سازمان ما و از آن طریق علیه سازمان ما فرود آورده و با "افتخار" این اعمال زشت خود را جار زدند، بناچار کمیته خارج از کشور سازمان ما درتاریخ اول فروردین ۶۴ طی یک اعلامیه (که در همین شماره نشریه آمده است) به افشاء رسمی و علنی اعمال زشت آنان دست زد. اکنون با پخش اعلامیه کمیته مرکزی سجفخا، ما نیزبه توضیح واقعیات و افشاء سیاست اتخاذ شده ازجانب سجفخا میپردازیم:

در هفته‌های اخیرسجفخا مواضع خصمانه و کینه توزانه خود را علیه سازمان ما طی ۲ نوشته رسمیت بخشیده است، یکی اعلامیه کمیته مرکزی سجفخا و دیگری ورق پاره‌ای با امضا انجمن دانشجویان هوادار سجفخا در فرانسه (این ورق پاره شباهت کم ـ نظیری به نوشته‌های "افشاءکرانه" باندهای سیاه حزب اللهی که در سالهای ۵۸ ـ ۵۹علیه نیروهای انقلابی منتشر میکردند، دارد). اما آنان آگاهانه از پرداختن به موضوع اصلی که واکنش به حق ما را علیه شیوه چماقداری سبب گردید، خودداری کرده‌اند. آنان از گفتن این حقیقت سرباز زده‌اند که سه نفر از افراد وابسته به آنها ضمن ناسزاگوئی و فحاشی به یکی از اعضای سازمان ما، به روی او تف انداخته و به زیرچانه‌اش زده‌اند! اعلامیه کمیته مرکزی سجفخا هیچگونه اشاره‌ای به‌نکته فوق که اصل قضیه است نمینماید، زیرا بخوبی آگاه است که با اشاره به آن، دفاع خود رااز این شیوه‌ها عریان خواهد نمود، و این درحالی است که "قهرمانان" این اعمال زشت که پس از انجام "عملیات سازمانی"! سالم به پایگاههایشان برگشته بودند، با افتخار! وباسرعت اعمال چماقداری خود را به اطلاع دیگران رساندند. لکن به خود جرات ندادند که در ورق پاره خود آن را بنویسند، بلکه به دروغ آن را تکذیب نموده و با شیوه‌چماقداری نوشتند: "[اگر] اساسا ما رابراین اعتقاد بود یا آنچنانکه درمتن اطلاعیه آمده است، محکم به زیرچانه وی، زده‌شده بود، راه کارگر خود بخوبی میداند که این فرد الان بر روی تخت بیمارستانها بود"!!

اعلامیه کمیته مرکزی سجفخا در حالیکه با مسکوت‌گذاشتن موضوع اصلی به دفاع از شیوه چماقداری برخاسته، ما را از "برخوردهای مفرضانه وتوام با فحاشی که در شان یک سازمان سیاسی نیست" برحذر میدارد و به رعایت "پرنسیپهای انقلابی" دعوت میکند! و لابد اعمال و رفتار زشت و زننده کمیته خارج سجفخا و هواداران آن نمونه‌ای از رعایت این "پرنسیپهای انقلابی" است که کمیته مرکزی سجفخا، بدفاع از آن برخاسته است!

کار برد چنین شیوه‌هائی تاکنون در مناسبات فی مابین نیروهای چپ و انقلابی بی سابقه بوده‌است. کدام پرنسیپ سیاسی است که به هواداران سجفخا اجازه میدهد که با ذکراسامی رفقای ما و یا با ذکر حروف اول این اسامی و با شایعات و آرتیست بازیهای مضحک و خنده‌آور در مورد جایگاه تشکیلاتی آنها مرزهای امنیتی رافرو ریزند و به افزودن اطلاعات پلیسی یاری رسانند؟! کدام پرنسیپ سیاسی است که به نیروهای یک سازمان انقلابی اجازه میدهد که به خیال خود به اقدامات نفوذی و خرابکارانه در یک سازمان انقلابی دیگر مشغول گرددو آشکارا بدان افتخار نماید؟! کدام پرنسیپ سیاسی است که به دروغ تکثیر و توزیع نشریات رفیق بابک را به سازمان ما نسبت دهدونیزبه دروغ یکی از رفقای ما را بعنوان فردی که‌درصدد تشکیل یک "هسته سازمانده وتکثیر و توزیع" نشریات بوده معرفی نماید؟! آیا این دروغ پردازیها و شیوه چماقداری میتواند منطق و شیوه یک سازمان چپ و انقلابی و خواهان دعوت به رعایت پرنسیپهای انقلابی باشد؟

بنا به ادعای سجفخا آنچه‌باعث شده که هواداران این سازمان در فرانسه علیه سازمان ما به چماق متوسل شوند و کمیته مرکزی آنها را

◄



اطلاعیه کمیته اجرائی

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران
درباره انحلال کمیته خارج ازکشور

کارگران، اعضاء و هواداران سازمان !

درپی تشدید اختلاف ایدئولوژیک ـ سیاسی وتشکیلاتی دردرون سازمان، که منجر به استعفای اعضاء ومشاورین کمیته مرکزی سازمان ازجمله رفقا اعظم، توکل وبهروز درفروردین ماه ۱۳۶۶ وانحلال کمیته مرکزی گردید، پیشنهادات متعددی ازسوی بخشهای مختلف تشکیلات به منظور ایجاد یک ارگان رهبری موقت وبرگزاری هرچه فوری ترکنگره سازمان ارائه گردید، اما همه این پیشنهادات با مخالفت کمیته خارج ازکشور روبرو گردید. این کمیته که با عدول ازمواضع ایدئولوژیک ـ سیاسی سازمان ودفاع ازمناسبات تشکیلاتی ماقبل حزبی ومحفلی، اختلافات خودرا با همه بخشهای تشکیلات آشکار نموده بود، درادامه ارتداد مسلکی خود، به تشکیلات شکنی وانحلال طلبی روی آورد، پیوندخودرا با تمام بخش های تشکیلات قطع نمود، وسه تن ازهواداران سازمان درخارج ازکشوررا که دربخش فنی صدای فدائی فعالیت می کردند درتاریخ ۶۶/۲/۱ به فوریت ازاین بخش فراخوانده وبه خارج ازکشور انتقال داد تا پخش برنامه های صدای فدائی را مختل سازد.

مسئول این کمیته، "بهرام" که علاوه برمسئولیت کمیته خارج ازکشور، مسئولیت امورمالی وروابط خارجی سازمان را برعهده داشت با سوء استفاده ازمسئولیت خود بودجه مالی وارتباطات بخشهای دیگرتشکیلات ازجمله کردستان ومقر رادیو را قطع نمود و در ادامه این سیاست انحلال طلبانه خود با توسل به عوامل خارج ازسازمان وسوء استفاده ازمسئولیت خود درزمینه روابط خارجی، پخش برنامه های صدای فدائی را متوقف ساخت ودرشرایطی که کمیته مرکزی سازمان ازفروردین ماه منحل شده بود با انتشار یک اطلاعیه بنام "کمیته مرکزی سازمان" درتاریخ ۶۶/۳/۶ با جعل وتحریف واقعیات اوج انحلال طلبی خودرا به نمایش گذاشت.

درپی این اقدام "بهرام"، یک کمیته اجرائی مرکب ازرفقائی ازکمیته هم آهنگی داخل کشور ومشاورین مرکزیت، کمیته کردستان، تحریریه نشریه کار وصدای فدائی زمام امورتشکیلات را دردست گرفت. کمیته اجرائی سازمان درنخستین نشست خود "بهرام" را بعنوان عنصری اخلالگر وانحلال طلب ازسازمان اخراج نمود، کمیته خارج ازکشوررا منحل ساخت ویک کمیته جدید تشکیل داد که به فوریت وظیفه بازسازی تشکیلات خارج ازکشوررا عهده دار گردد.

کمیته اجرائی سازمان چریکهای فدائی خلق ایران وظیفه سازماندهی وبازسازی بخشهای مختلف تشکیلات را تا برگزاری کنگره برعهده خواهد داشت که دراولین فرصت کنگره سازمانی را برگزار خواهد نمود. ضمناً "ازآنجائیکه آدرس تماس با سازمان وشماره حساب بانکی آن به نام "بهرام" بوده است، ازاین پس کلیه هواداران می توانند با آدرس زیر با سازمان تماس بگیرند.

Post Lager Karte
Nr. 054051 C
1000 Berlin 12
W. Germany

کمک های مالی خودرا به شماره حساب بانکی زیر واریز نمائید.

Jalali
201964 M
Credit Lyonnais
29 Bd. Jules- Ferry
75011- Paris
FRANCE

کمیته اجرائی سازمان چریکهای فدائی خلق ایران
۱۳۶۶/۳/۹



اطلاعیه شماره ۴

کمیته مرکزی سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

پیرامون کمیسیون تحقیق

درباره حمله مسلحانه به مرکز فرستنده رادیوئی سازمان

کارگران و زحمتکشان سراسر ایران!
سازمانهای انقلابی و مترقی!

در پی حمله مسلحانه باند مصطفی مدنی ـ شیبانی به مرکز فرستنده صدای فدائی، اتحادیه میهنی کردستان در تماس با نماینده سازمان درکردستان پیشنهاد نمود که بمنظور موضعگیری اتحادیه میهنی درمورد این واقعه کمیسیونی مرکب از برخی نیروهای سیاسی جهت تحقیق پیرامون حمله مسلحانه چهارم بهمن ماه تشکیل شود. نماینده سازمان ضمن پذیرش این پیشنهاد، متذکر شد که اعضاء کمیسیون باید شامل آن نیروهای سیاسی باشد که در حمله مسلحانه به مقر رادیو، مستقیم و غیر مستقیم دخالتی نداشته و موضعی مغرضانه نداشته باشند. بر این مبنا موافقت شد که کمیسیونی مرکب از اتحادیه میهنی کردستان، سازمان کردستان حزب کمونیست ایران (کومه‌له) و ماموستا شیخ عزالدین حسینی تشکیل شود.

در اولین نشست مقدماتی این کمیسیون روشن گردید که درک واحدی از اهداف ومحدوده وظائف کمیسیون وجود ندارد. ازجمله در بین اعضاء کمیسیون این تصور تفهیم شده که کمیسیون بنا به پیشنهاد سازمان تشکیل شده است.

نماینده سازمان در کمیسیون متذکر گردید که اولا کمیسیون از سوی اتحادیه میهنی پیشنهاد گردید و مورد موافقت سازمان قرار گرفت و ثانیا نتایج تحقیقات کمیسیون در جهت اتخاذ موضع اتحادیه میهنی قرار دارد و موضع سازمان درمورد حمله مسلحانه به مقر رادیو روشن است و دراطلاعیه‌های شماره یک و دو کمیته مرکزی منعکس گردیده است.

بدین ترتیب نشست مقدماتی این کمیسیون خاتمه یافت. سپس اتحادیه میهنی، کمیسیونی تحت عنوان کمیسیون ناظر بر تحقیقات اتحادیه میهنی مرکب از سازمان کردستان حزب کمونیست ایران (کومه‌له)، ماموستا شیخ عزالدین حسینی، راه کارگر، حزب دمکرات و چریکهای فدائی خلق تشکیل داد و این کمیسیون از روز نهم بهمن ماه کار خود را آغاز کرد.

ترکیب کمیسیون ناظر بر تحقیقات اتحادیه میهنی، هرچند برخلاف مذاکرات اولیه شامل نیروهائی بود که در حمله مسلحانه به مقر رادیو دخالت آشکار داشته‌اند و ما بعدا اسناد و مدارکی را دراین باره منتشر خواهیم کرد وهمچنین شامل جریاناتی میشد که میخواستند کمیسیون را مستمسکی قرار داده و وارد مسائل درونی سازمان شوند و هرچند طی مدت تحقیقات و پس از آن از سوی اتحادیه میهنی دخالتهای غیراصولی درکار سازمان صورت پذیرفته است، اما رفقای ما درمقر رادیو بمنظور افشاء شدن هرچه بیشتر تبهکاریهای باند مصطفی مدنی ـ شیبانی در سطح جنبش که حتی با همین ترکیب نیز نمیتوانست پنهان بماند، با عزمی آهنین و ایمانی خلل ناپذیر، شرایط ادامه کار کمیسیون تا ارائه نتیجه را فراهم نمودند.

طی تحقیقات، همانگونه که از پیش کاملا مشخص بود، توطئه اشغال مسلحانه مقر رادیو وحقانیت دفاع قهرمانانه رفقای ما بیش از پیش آشکار شد. بطوریکه حتی کمیسیون، از تحقیق پیرامون مدارک وشواهدی که تدارک حمله مسلحانه را اثبات مینمود و از سوی رفقای کمیته کردستان سازمان مطرح گردیده بود: ازجمله قطع بی سیم، ازکارانداختن اسلحه‌های مخالفین حمله مسلحانه به مقر رادیو بوسیله پر کردن خاک وبرداشتن سوزن، برداشتن خشابهای اضافی و آماده نمودن اسلحه‌ها برای تهاجم، تعویض سلاحهای سازمانی افراد مهاجم با سلاحهائی که امر اشغال را تسهیل مینمود و غیره خودرا بی نیاز یافت و کفایت تحقیقات از سوی اتحادیه میهنی اعلام گردید.

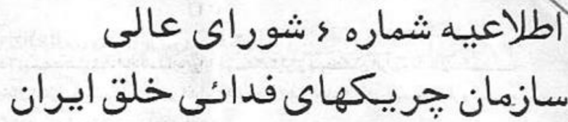
اما اکنون که هفت روز از پایان کار کمیسیون ناظر برتحقیقات اتحادیه میهنی میگذرد، هنوز نتایج بدست آمده بصورت رسمی انتشار نیافته است.

لذا کمیته مرکزی سازمان چریکهای فدائی خلق ایران خواستار آنست که:

۱ـ بمنظور روشن تر شدن ابعاد توطئه جنایتکارانه باند مصطفی مدنی ـ شیبانی، کلیه اسناد، مدارک و نوارهای مربوط به تحقیقات پیرامون حمله مسلحانه به مقر رادیو، در اختیار کلیه نیروهای انقلابی و مترقی قراربگیرد وبصورت علنی در سطح جنبش انتشار یابد.

۲ـ از اتحادیه میهنی کردستان انتظار داریم که موضع صریح خودرا درمورد توطئه مسلحانه اشغال رادیو هرچه زودتر اعلام کند.

کمیته مرکزی سازمان چریکهای فدائی خلق ایران
۱۸ / ۱۱ / ۱۳۶۴



اطلاعیه شماره ۶ شورای عالی
سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

کارگران و زحمتکشان سراسر ایران!

سازمانها و نیروهای انقلابی!

اعضاء و هواداران سازمان!

در پی فاجعهٔ هولناک چهارم بهمن ماه ۱۳۶۴ که طی آن جمعی از کادرها، اعضاء و نیروهای سازمان توسط دار و دسته توکل خائن وحشیانه به گلوله بسته شدند و تعدادی از آنان کشته و مجروح گردیدند. شورای عالی سازمان چریکهای فدائی خلق ایران طرد این دار و دسته خائن را از صفوف سازمان اعلام نمود.

شورای عالی سازمان در عین حال که کمترین تردیدی در مجرمیت دار و دسته توکل در این اقدام جنایتکارانه نداشت اما پیش از هرگونه اقدام معینی جهت مجازات این دار و دسته از کلیه سازمانها، احزاب و نیروهای انقلابی و مبارز مصرانه دعوت بعمل آورد تا با شرکت فعالانه خود در یک کمیسیون مشترک به بررسی و تحقیق پیرامون فاجعه خونین چهارم بهمن ماه مبادرت ورزند. شورای عالی سازمان همچنین برای هرگونه همکاری جهت روشن شدن حقایق از طریق در اختیار نهادن اسناد و شهود عدیده اعلام آمادگی نمود، که با استقبال مسئولانه کلیه نیروهای انقلابی و مبارز روبرو گردید.

با توجه به ویژگیهای محل وقوع این فاجعهٔ هولناک و پس از آنکه دار و دستهٔ توکل از شرکت در هرگونه کمیسیون مشترک و حتی کمیسیونی که خود ترکیب آنرا خود قبلاً پیشنهاد نموده بود، سرباز زد. اتحادیه میهنی کردستان در تاریخ ۱۱/۹ با تشکیل یک کمیسیون تحقیق تحت نظارت نمایندگان سازمان کردستان حزب کمونیست ایران (کومله)، حزب دمکرات کردستان ایران، سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)، چریکهای فدائی خلق ایران و ماموستا شیخ عزالدین حسینی رسماً کار تحقیق در این زمینه را آغاز نمود.

این کمیسیون در تاریخ ۲۱ بهمن ۶۴ برابر با ۱۰ فوریه ۱۹۸۶ با اتکا به حقایق روشن، نتایج تحقیقات را اعلام داشت و با دلائل قاطع، توکل و دار و دستهٔ او را مجرم و عامل کشتار چهارم بهمن ماه معرفی کرد. شورای عالی سازمان چریکهای فدائی خلق ایران اینک پس از انتشار نتایج کمیسیون تحقیق (که سند آن ضمیمه این اطلاعیه است) بدینوسیله اعلام میدارد:

با توجه به ابعاد سیاسی فاجعه خونین چهارم بهمن ماه و تأثیرات آن بر جنبش انقلابی ایران و با توجه به ضرورت بررسی همه جانبه خیانتی که توسط دار و دسته توکل علیه مصالح و منافع طبقه کارگر و عموم جنبش انقلابی و سازمان چریکهای فدائی خلق ایران صورت گرفته است و با توجه به عدله و شواهد متعدد مضبوط در پرونده این کشتار جنایتکارانه، که بخشی از آن مختصراً در نتایج اعلام شده توسط کمیسیون تحقیق در اثبات مجرمیت دار و دسته توکل ذکر شده است.

از آنجائیکه که بررسی ابعاد و انگیزه‌های ارتجاعی نهفته در این جنایت بزرگ و محاکمه افشاء کامل عاملین فاجعه هولناک ۴ بهمن در صلاحیت یک دادگاه سازمانی است.

(۲)

لذا شورای عالی سازمان:

الف ـ تجهیزات لازم جهت تشکیل یک دادگاه سازمانی را در پیشگاه کارگران و زحمتکشان ایران و با نظارت کلیه سازمانها و نیروهای انقلابی به منظور بررسی دقیق ابعاد و انگیزه‌های اقدام جنایتکارانهٔ ۴ بهمن ماه دار و دسته توکل و صدور حکم قطعی در این زمینه مزبور خواهد داشت.

ب ـ افراد زیر را بنا به نقشی که در این اقدام جنایتکارانه و کشتار روز ۴ بهمن داشته‌اند جهت محاکمه انقلابی معرفی می نماید.

۱ـ اکبر کامیابی (عباس ـ توکل) عامل اصلی و سازمانده کشتار چهارم بهمن ماه ۶۴ به جرم دستور منجر به کشته شدن ۵ تن از نیروهای سازمان چریکهای فدائی خلق ایران و مجروح شدن ۶ تن دیگر.

۲ـ حسین زهری (بهرام ـ پرویز) به جرم مشاورت در طرح ریزی توطئه خائنانه علیه سازمان چریکهای فدائی خلق ایران و مباشر درجه اول کلیه اقدامات خائنانه توکل از جمله اقدام به کشتار ۴ بهمن ۶۴.

۳ـ احمد امین زاده معروف به احمد شنگه مسئول نظامی عملیات کشتار خائنانه ۴ بهمن ۶۴.

۴ـ منوچهر احمد زاده (اعظم) به جرم مشاورت در طرح کشتار اعضاء و نیروهای سازمان طی جنایت خائنانه ۴ بهمن ۶۴

۵ـ عنصر غیر تشکیلاتی قدرت‌الله دانش‌دوست معروف به دکتر آرش به جرم مشاورت در طرح اجرای نقشهٔ کشتار جنایتکارانه اعضاء و نیروهای سازمان در فاجعه هولناک روز ۴ بهمن ۶۴

۶ـ احمد شریفی معروف به احمد شرافت به جرم شرکت فعال در کشتار ۴ بهمن ماه اعضاء و نیروهای سازمان، این فرد با حیله و به بهانه رساندن مجروحین به بیمارستان در روز درگیری اقدام به فرار نمود و کمیسیون جهت تحقیق نتوانست به وی دسترسی پیدا نماید.

ج ـ شورای عالی سازمان لازم میداند سایر افرادی را که در روز ۴ بهمن ماه بدستور شخص توکل در مقر فرستنده رادیوئی سازمان در برابر رفقای خود قرار گرفته و بسوی کادرها و نیروهای سازمان آتش گشوده‌اند، موظف دارد برای روشن شدن هرچه دقیقتر ابعاد جنایت ۴ بهمن، خود را به کمیسیونی که به منظور تدارک این دادگاه تشکیل خواهد شد معرفی نمایند.

بدیهی است اکنون که حقایق مربوط به خیانت دار و دسته توکل به اندازهٔ کافی روشن شده است هرگونه حمایت این افراد از باند جنایتکار توکل بمثابه مشارکت در خیانت به سازمان محسوب میگردد.

د ـ شورای عالی سازمان ضمن سپاسگزاری از اتحادیهٔ میهنی کردستان و کلیه احزاب و نیروهائی که تاکنون از طریق تلاشهای خود در جهت برملا ساختن حقایق مربوط به فاجعهٔ کشتار ۴ بهمن اقدام نموده‌اند، وظیفه همهٔ نیروهای انقلابی و مبارز میداند که همچنان با احساس مسئولیت نسبت به منافع جنبش انقلابی، سازمان ما را در انجام این امر یاری رسانند.

هـ ـ شورای عالی سازمان با توجه به اعلام نتایج کمیسیون تحقیق از دفتر سیاسی اتحادیه میهنی کردستان انتظار دارد توضیحات لازم جهت تحویل و انتقال کلیه امکانات سازمانی را که از روز حادثه تاکنون تحت نظارت و حفاظت خود داشته است به نمایندگان این شورا معمول دارد.

شورای عالی سازمان چریکهای فدائی خلق ایران
۲۴ بهمن ماه ۱۳۶۴

بازتکثیر: سازمان دانشجویان ایرانی در آلمان فدرال و برلن غربی هوادار سازمان چریکهای فدائی خلق ایران ـ برلن غربی

اطلاعیه شماره ۶ شورایعالی

بیانیه کمیته میز کتاب آمستردام و اخراج فداییان اقلیت از این کمیته

بیانیه کمیته میزکتاب آمستردام در رابطه با "شهرزاد نیوز" و شرکت "سازمان فدائیان (اقلیت)" در طرحهای امپریالیستی

پس از علنی شدن این امر که سردبیر سایت "شهرزاد نیوز"، مینا سعدادی، یکی از مسئولین "سازمان فدائیان (اقلیت)" میباشد، تحقیق و بررسی این موضوع به عنوان یک وظیفه، در دستور کار نیروهای سیاسی عضو کمیته میزکتاب آمستردام قرار گرفت.

برای نیروهای سیاسی عضو کمیته میزکتاب آمستردام که سالهای متمادی همکاری نزدیک با رفقای "سازمان فدائیان (اقلیت)" داشته اند، شرکت یکی از مسئولین این سازمان در پروژهی "شهرزاد نیوز" به عنوان یک طرح انکارناپذیر امپریالیستی، کاملا غیرمنتظره بود و در عین حال، مسئله ای بود که "سازمان فدائیان (اقلیت)" میباید پاسخگوی آن باشد. به همین سبب به طور رسمی خواستار گفتگو با رفقای "اقلیت" شدیم و با نمایندهی آنان در کمیته میزکتاب آمستردام قراری تنظیم گردید.

روز قرار، نمایندهی رفقای "اقلیت" در کمیته میزکتاب آمستردام، مینا سعدادی، با عنوان کردن این که:

چون شما موضوع "شهرزاد نیوز" را مسئله سازمان "اقلیت" میدانید، من به رفقای سازمان اطلاع خواهم داد تا آن ها نیز هیئتی را برای گفتگو با شما در نظر بگیرند.

بدین گونه از گفتگوی با ما طفره میرود.

پس از چند روز تلاش برای تماس مجدد با مینا سعدادی، بالاخره موفق شده و از وی خواستیم که تاریخی برای جلسه گفتگو با هیئتی از رفقای "اقلیت" تعیین شود ولی وی مطرح ساخت که درخواست خود را کتباً با ذکر موضوع برایشان ارسال کنیم و این حرکت وی پس از ۲۲ سال "اتحادعمل پایدار" در کمیته میزکتاب آمستردام، تازگی داشت و از سوی ما به دور از پرنسیبهای انقلابی تلقی میگردد.

جهت ابراز مکرر حسن نظر و صداقت رفیقانه خود، با ارسال نامهای رسمی، خواستار گفتگو در مورد پروژهی "شهرزاد نیوز" و مسائل پیرامون آن شدیم. اما در پاسخ متوجه شدیم که رفقای اقلیت نمایندهی خود را در میزکتاب تغییر داده و نهایتا در تاریخ ۹ دسامبر سال جاری (۲۰۰۶) در جلسهای با نمایندهی جدید رفقای "اقلیت"، مسائل موجود را مطرح ساختیم و رفیق مذکور نیز مواضع رفقای "اقلیت" را در این موارد بازگو نمود.

در پایان این گفتگوها، تنها نتیجه گیری از نظرات رفیق نمایندهی "اقلیت" این بود که تمام این موارد مطرح شده، مسائل شخصی یکی از اعضاء، یعنی مینا سعدادی میباشد و ربطی به سازمان "اقلیت" ندارد و به همین خاطر هم "اقلیت" موظف به پاسخ گوئی به هیچ کدام از این مسائل نیست.

علیرغم روشن بودن پاسخ رفیق نمایندهی "اقلیت" مبنی بر عدم پذیرش هر گونه مسئولیت در ارتباط با طرح امپریالیستی "شهرزاد نیوز" که به ابتکار یکی از مسئولین سازمانشان، مینا سعدادی، ایجاد شده است، باز هم رفقای حاضر در جلسه، مدت یک هفته را در نظر گرفتند که نماینده "اقلیت" بار دیگر مسائل مطروحه از جانب ما را با رفقای خود در میان بگذارد. ولی متاسفانه پس از چند روز رفیق مذکور تلفنی اطلاع میدهد که بیش از آن چه که مطرح کرده است، صحبت دیگری ندارد.

اینک، پس از شنیدن نظرات رفقای "اقلیت"، و عدم موضع گیری و مرزبندیشان با این گونه پروژهها و هم چنین حضور یکی از مسئولین سازمانشان در سردبیری "شهرزاد نیوز"، که ابتکار خود ایشان هم بوده است، نتیجه تحقیقات و اعلام مواضع خود را حول مسائل موجود، طی این بیانیه به اطلاع "سازمان فدائیان (اقلیت)" و جنبش انقلابی میرسانیم.

در سال ۲۰۰٤، پارلمان هلند طرحی را با بودجه ۱۵ میلیون یورو به منظور ایجاد یک کانال تلویزیون ماهوارهای برای ایرانیان تصویب میکند. این طرح توسط دو تن از کارگزاران امپریالیسم، فرح کریمی، نمایندهی ایرانی الاصل حزب سبزهای هلند در پارلمان و "فان بالن" از حزب لیبرال، به پارلمان هلند ارائه شده بود.

http://www.nrc.nl/buitenland/article483511.ece

اما وزارت امور خارجهی هلند اعلام میکند که تاسیس این تلویزیون میتواند از سوی رژیم حاکم بر ایران "دخالت در امور داخلی کشور دیگر" تلقی شود و به همین خاطر با پارلمان هلند و پیشنهاد دهندگان این طرح به توافق میرسد که وزارت امور خارجه هلند این مبلغ را برای ایجاد "رسانه های مستقل" اختصاص دهد و بر اساس این توافق، قرار میگردد که مبلغ ۱۵ میلیون یورو زیر نظر فرح کریمی بین ۱۱ پروژهی رسانهای تقسیم گردد. هم چنین، به لحاظ مسائل امنیتی نام گیرندگان این کمکهای مالی از سوی وزارت امور خارجه هلند اعلام نمیشود.

یک بخش از این بودجهی ۱۵ میلیون یوروئی به عنوان سوبسیدی در اختیار یک سازمان نو - محافظه کار آمریکائی، "خانه آزادی"، قرار میگیرد. در سپتامبر ۲۰۰۶ وزارت امور خارجه هلند در حدود ۶۳۰ هزار یورو به "خانه آزادی" که طرح تعویض مسالمت آمیز قدرت سیاسی در ایران را به پیش میبرد، میپردازد. "خانه آزادی" که حدود ۶۰ سال پیش، به عنوان یک "سازمان مستقل"، توسط "اله نور روزولت" همسر "فرانکلین دلانو روزولت"، رئیس جمهور وقت آمریکا، بنیان گذاری شده است، اکنون توسط جرج بوش، رئیس جمهور آمریکا، به عنوان یکی از موسساتی که سیاستهای وزارت امور خارجه آمریکا را در مورد ایران به پیش میبرد، فعالیت میکند.

http://www.ft.com/cms/s/364cda0e-c016-11da-939f-0000779e2340.html

این موسسه آمریکائی که در سال ۲۰۰۳ از ورود نیروهای نظامی آمریکا به عراق حمایت کرده بود، مورد حمایت مالی وزارت امور خارجه آمریکا نیز میباشد. زمانی که "خانه آزادی" از وزارت امور خارجه هلند تقاضای سوبسیدی میکند، توسط "جیمز ولسی" رئیس سابق سازمان سیا اداره میشد.

"پیتر آکرمان" رئیس هیئت امنای "خانهی آزادی" بنیان گذار سازمان دیگری به نام "مرکز بین المللی برای برخورد غیرقهرآمیز" می باشد که جلساتی را در دوبی برای آموزش تجربیات جنبش های کشورهای اروپای شرقی به ایرانیان برگزار کرده است.

وی همچنین سازمان دیگری به نام "مرکز اسناد حقوق بشر ایران" را رهبری میکند که با دریافت بودجه از دولت آمریکا جلساتی را در آوریل ۲۰۰۵ در دوبی برگزار کرده است تا دست آوردهای وقایع صربستان و اوکرائین را در رابطه با ایران مورد مطالعه قرار دهد.

"رادیو زمانه" نیز یکی دیگر از رسانه هائی است که در راستای اجراء این طرح امپریالیستی ایجاد شده است و مدیریت آن هم به مزدوری به نام "پانته آ مدیری"، سپرده شده است.

"پانته آ مدیری" با دیدن جوانان ایرانی از دریچه ذهن خود میگوید:

جوانان ایرانی مانند تمام جوانان دیگر علاقمند به موزیک، سکس و لباس هستند . . . خبرنگاران "رادیو زمانه" در هلند و ایران مشغول به کار هستند.

وی همچنین با ذکر آمارهائی من درآوردی و بی پایه و اساس، ارادت خود را به رژیم جنایت کار جمهوری اسلامی نیز بیان میدارد:

۶ میلیون ایرانی - تقریباً ۱۰ درصد - به اینترنت دسترسی دارند، ۸۰ درصد به ماهواره دسترسی دارند و همه دارای یک دستگاه رادیو هستند. ما با عدم اتخاذ مواضع سیاسی سعی میکنیم که رژیم حاکم بر ایران را تحریک نکنیم. بودجه "رادیو زمانه" توسط وزارت امور خارجه هلند تامین میشود و نهایت سعی اعمال میگردد تا این اطلاع رسانی مایه رنجش رژیم حاکم بر ایران نگردد.

http://www.wereldomroep.nl/actua/intrecht/mensenrechten/act20060918_iran

همچنین، سایت "شهرزاد نیوز" که در جولای ۲۰۰۶ به سردبیری مینا سعدادی شروع به کار کرده است پروژهی مشترکی است که به ابتکار "بنیاد دخترک"، متعلق به مینا سعدادی، و همکاری "مرکز بین المللی اطلاعات و آرشیو برای جنبش زنان (IIAV)" و "مرکز آموزش رادیو هلند (RNTC)" تاسیس شده است و یکی از ۱۱ پروژهای است که شامل این طرح وزارت امور خارجه هلند میباشد و به مدت ۲ سال از سوی وزارت امور خارجه هلند تامین مالی خواهد شد. "بنیاد دخترک" مسئولیت گردآوری ژورنالیستهای ایرانی در داخل و خارج ایران و آموزش آنان را در رادیو هلند به عهده دارد.

http://www.oneworld.nl/index.php?page=1&articleId=8196

http://www.i4donline.net/oct06/832.pdf

مینا سعدادی یکی از مسئولین "سازمان فدائیان (اقلیت)"، مبتکر و سردبیر سایت "شهرزاد نیوز"، تاکنون با عناوین و اسامی مختلف در مجامعی حاضر بوده که نمایندگان رژیم جنایت کار جمهوری اسلامی نیز شرکت داشته اند.

اکتبر ۲۰۰۰
http://www.iranngos.org/Dutch%20Exchange.htm

سپتامبر ۲۰۰۳
ضمیمه شماره ۱

دسامبر ۲۰۰۳
http://www.itu.int/wsis/docs/geneva/summit_participants.pdf

مارس ۲۰۰۵
ضمیمه شماره ۲

نوامبر ۲۰۰۵

بر اساس پرنسیبهای کار در تشکیلات کمونیستی، از یک سو، اعضاء باید از آزادی خلاقیت و ابتکار در راستای اهداف انقلابی برخوردار باشند و اعضاء دیگر تشکیلات و به خصوص رهبری تشکیلات حق مداخله در امور شخصی و خصوصی اعضاء را ندارند؛ ولی از سوی دیگر، کوچک ترین و جزئی ترین اعمال و رفتارهای روزمرهی هر یک از اعضاء، و به خصوص مسئولین و کادرهای یک تشکیلات نمیتواند با اهداف، استراتژی و تاکتیکهای تشکیلات متناقض باشد و نظارت، کنترل و جلوگیری از این امور از وظائف مبرم رهبری تشکیلات است.

رفقای "سازمان فدائیان (اقلیت)" در کنفرانس هشتم خود در سال ۲۰۰۱ بندی را به شرح زیر به تصویب میرسانند:

سازمان در جلسات و سمینارهائی که همکاران دو رژیم جمهوری اسلامی و سلطنتی (حزب توده، اکثریت و سلطنت طلبان) حضور داشته باشند، شرکت نمیکند، مگر آن که انعکاس داخلی داشته باشد.

بنابراین با قرار گرفتن چنین مصوباتی در سرلوحهی فعالیتهای این سازمان، شرکت اعضا و کادرهای آن در مجامعی که نمایندگان رژیم حضور دارند و یا شرکت در طرحهای امپریالیستی به راحتی قابل توجیه میگردند.

از آن جائی که رهبری "اقلیت" نیز کاملا به این امور واقف میباشد، می توان به راحتی نتیجه گرفت که رهبری "اقلیت" از این گونه فعالیتهای مینا سعدادی کاملا آگاه بوده، آنها را مورد تائید قرار داده و چه بسا این گونه فعالیتها، به رهنمود رهبری سازمان صورت گرفته باشد، چنان که در اتاق پالتاکی "اقلیت"، اتاق" دمکراسی شورائی"، طرح "شهرزاد نیوز" مورد تائید و حمایت رهبری "اقلیت" قرار گرفت.

از آن جا که شرکت نیروهای انقلابی در چنین طرحهائی، صدمه ای جبران ناپذیر بر پیکر مبارزات انقلابی کارگران و زحمتکشان ستم دیدهی ایران وارد میکند، بدین وسیله ضمن محکوم کردن شرکت رفقای "اقلیت" در طرح امپریالیستی "شهرزاد نیوز"، اعلام میکنیم که تداوم همکاریها و اتحادعملهای ما با رفقای "اقلیت"، در کمیته میزکتاب آمستردام و خارج از آن، منوط به خروج این رفقا از طرح "شهرزاد نیوز" میباشد.

کمیته میزکتاب آمستردام متشکل از:

انقلابیون کمونیست
سازمان ۱۹ بهمن
فعالین چریکهای فدایی خلق ایران - هلند
کانون زندانیان سیاسی ایران (در تبعید) - هلند
هواداران حزب کار ایران (توفان) - هلند

دسامبر ۲۰۰۶
آمستردام – هلند

mize_ketab@hotmail.com



نشریه دانشجویان هوادار سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در خارج از کشور

سال ششم فروردین ۶۵/آوریل ۸۷ شماره ۵۱

فرهنگ فشرده

واژه‌های روز



برای تسهیل ارتباط فکری جنبش چپ

برای فنی‌تر ساختن کمی و کیفی صفحه‌ی "فرهنگ فشرده..." لیست یا متن فشرده‌ی واژه‌های سئوال‌برانگیز خویش را به نشانی نشریه‌ی "جهان" بفرستید. نوشته‌های شما در اختیار مسئولین صفحه قرار گرفته، و پس از تنظیم و حک و اصلاح در شماره‌های بعدی "جهان" درج خواهند گشت.

الیتیسم

الیتیسم (Elitism) "نخبه‌گرایی"، انحرافی است از مارکس... - لنینیسم به مثابه روش علمی ... کارگران. الیتیسم مبتنی است بر ... آشکار یا ضمنی از اجتناب ناپذ... تقسیم جامعه یا گروههای اج... خبرگانی حاکم از یک سو ... تحت حاکمیت از سوی دیگر... مکتب معتقدند که خبرگان ... جنس، نژاد، ملیت، م... درجه‌ی، آموزش و تجربه... استعدادهای کسب شده... اعضای جامعه متمایز شده و ... دیگران قرار می‌گیرند. مارکسیسم لنینیسم، با هرگونه الیتیسم بیگانه است

چراکه نخبه‌گرایی درست در نقطه‌ی مقابل مساوات و برابری، و عدالت اجتماعی بوده و معمولا توسط طبقات مالک و حاکم به مثابه بهانه... راستای استثمار طبقات و تودهـ... به کار گمارده می‌شود... بر این ... بستر... الی... د...

... به ... رشی ... در ... تکامل ... حزب ... سم را، ... فوئرباخ

... ی که انسانها ... ت‌اند، و لذا ... فته‌اند زاییده‌ی ... تربیت متفاوتی

می‌باشند، از این نکته غافل است که این انسانها هستند که شرایط را تغییر می‌دهند و لذا خودِ مربی را باید تربیت کرد. این آموزش ناگزیر بدین جا می‌رسد که جامعه را به دو بخش تقسیم می‌کند که یک بخش آن مافوق جامعه قرار دارد (فی‌المثل در نزد ... اون).

...طابق شرایط متغیر با فعالیت ...سانی را تنها می‌توان به مثابه ...راتیک انقلاب‌گر درک کرده و بر آن آگاهی یافت. (تز سوم)

آنارشیسم

آنارشیسم (Anarchism). انحرافی است از اصول، تئوری و پراتیک مارکسیسم - لنینیسم، چراکه مبتنی است بر رد هرگونه اعمال اتوریته از بالا، به ویژه توسط دولت و حزب، در روند رهایی کارگران از یوغ بندگی. ویژگی آنارشیسم را می‌بایست در مطلق گرایی آن در دفاع از روابط غیرمتمرکز در نهادهای مبارزاتی کارگران و در ضدیت با سانترالیسم دموکراتیک جستجو کرد. مبنای تئوریک و برنامه‌ی عملی آنارشیسم در اروپا (به ویژه در فرانسه، ایتالیا، اسپانیا و روسیه) و به درجات

◄

بر تشکیلات خویش ندارد.

☆☆☆ "کبوتر پر قیچی"

لنین، در چه باید کرد؟ (منتخب آثار انگلیسی، ص ۱۶۸)، برای نشان دادن عواقب اکونومیسم و کوتاهی در خودسازی سازمان انقلابیون حرفه‌ای با نقشه، مخفی کار و منضبط، می‌گوید:

'طبع پلیس تقریبا همیشه همه‌ی رهبران عمده‌ی جنبش محلی را، از آنجا که از همان زمان دانشجویی برای خود 'شهرتی کسب کرده بودند'، می‌شناخت و فقط در انتظار لحظه‌ی کاملا مناسب برای یورش بردن به آنان بود و برای آن که پرونده‌ی جرم محکمه پسندی در دست داشته باشد عمدا به محفل فرصت می‌داد تا به قدر کفایت رشد کند و

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران
سال ششم شماره ۱۸۲ صفحه ۳
شنبه ۳۰ تیرماه ۱۳۶۳



اطلاعیهٔ سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

خطاب به کارگران، اعضاء و هواداران سازمان

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران
سال ششم شماره ۱۸۲ صفحه ۵
شنبه ۳۰ تیرماه ۱۳۶۳

کارخانه و هر رشته صنعتی، کارگران مبارزی را که خواهان مبارزه علیه رژیم‌اند، صرفنظر از اینکه هوادار کدام جریان انقلابی باشند یا اعتقادات آنها چیست، در کمیته‌های کارخانه که امروز ضرورتا" مخفی است سازماندهی کنیم. مبارزات روزمره کارگران را سازمان‌دهی و رهبری نمائیم و به تبلیغ ایده اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه در میان کارگران بپردازیم. در خارج از محیط کارخانه در مناطق و مراکز غیرکارگری باید با ایجاد هسته‌های مخفی مقاومت، مبارزه علیه رژیم را سازماندهی کرد. کلیه رفقای هوادار سازمان موظفند براساس رهنمودهای فوق‌الذکر، بفعالیت خود در میان کارگران ادامه دهند و چنانچه امکان ارتباط آنها در داخل میسر نباشد برای برقراری ارتباط، بدون برجای گذاردن کوچکترین رد امنیتی، با این آدرس بشرح زیر با سازمان تماس بگیرند.

B. P 175
1050 Bruxelles 5
BELGIQUE

آندسته از سربازان و پرسنل انقلابی ارتش هوادار سازمان که ارتباط آنها با سازمان قطع شده است یا تاکنون نتوانسته‌اند با سازمان ارتباط برقرار کنند هرچه فوری‌تر از کانالهای کاملا" مطمئن بویژه از طریق دوستان و آشنایان خود در خارج از کشور با آدرس فوق‌الذکر با سازمان تماس بگیرند و از برقراری هرگونه ارتباط با افراد و عناصری که احتمال دستگیری آنها وجود دارد، یا ارتباط با سازمانهای دیگر مطلقا" خودداری کنند.

رفقا! فعالین سازمان!

وظایفی که امروز برعهده سازمان ما قرارگرفته است، لزوم ادامه کاری و پایداری تشکیلات ما را در مبارزه، بصورت یک مساله درجه اول درآورده است، رژیم تلاش خود را علیه سازمان ما بکار گرفته است و میکوشد از کوچکترین نقطه ضعف و سهل‌انگاری ما استفاده کند و ضربات خود را برما وارد آورد. تضمین ادامه‌کاری و پایداری ما در مبارزه، مستلزم برقراری دیسیپلین اکید وجدی و رعایت دقیق ضوابط امنیتی است. سازمان ما باید سازمانی منضبط و اکیدا" پنهانکار باشد. پنهانکاری شدید و برگزین گردن دقیق رفقائی که با ما کار می‌کنند لازمه شرایط کنونی است. رژیم به شیوه‌های متعدد برای ضربه وارد آوردن بتشکیلات متوسل می‌شود که با هوشیاری می‌توان این تلاشهای مذبوحانه را نقش برآب کرد. امروزه تعقیب و مراقبتهای طولانی مدت بصورت یکی از شیوه‌های متداول رژیم درآمده است. اکنون رژیم برای آن دسته از رفقائی که دستگیری آنها دارای اهمیت جدی است چندان عجله‌ای برای دستگیری یک رفیق تشکیلاتی ما نشان نمیدهد بلکه سعی میکند تا از طریق تعقیب و مراقبت رفیق شناخته شده، بویژه از طریق ردیابی ماشین و تلفن، به رفقای دیگر و بخشهای دیگر تشکیلات دست یابد و یک بخش از تشکیلات را بدام اندازد.

رژیم برای شناسائی رفقای تشکیلات، از شیوه‌های مختلف استفاده می‌کند. مثلا" سعی می‌کند فردی را که در زیر شکنجه از خود ضعف نشان داده است مرتبا" سر قرار رفقای تشکیلات بفرستد بدون اینکه بلافاصله اقدام به دستگیری کند. بلکه یک رشته تعقیب و مراقبت را آغاز می‌کند تا بتعداد بیشتری دست یابد. یک شیوه دیگر، استفاده از برخی افراد بمثابه کبوتر پر قیچی است. رژیم فردی را که کاملا" می‌شناسد و هرلحظه امکان دستگیری وی را دارد به حال خود رها می‌کند و هربار بدون دستگیری او تعدادی را شناسائی و دستگیر می‌کند. در آذرماه سال گذشته، رفقائی از بخش محلات و سازماندهی هسته‌های تهران و تحریریه نشریه کار دستگیر و یا به شهادت رسیدند. پس از تحقیق و بررسی مساله روشن شد که رژیم از طریق شخصی بنام بابک در بخش محلات و کمیته‌های سازماندهی هسته‌های مقاومت دست به تعقیب و مراقبت زده است که طی آن چند رفیق دستگیر و یا به شهادت رسیدند. اما پلیس از دستگیری شخص شناخته شده خودداری کرد و برای شکارهای بعدی خود فرد مذکور را ظاهرا" با یک بازجوئی چند دقیقه‌ای آزاد کرد. هرچند این فرد در همان مقطع به مناطق آزادشده کردستان فراخوانده شد و پس از خودداری وی که معنائی جز ضربات بیشتر به سازمان در بر نداشت بعنوان مسبب ضربات از سازمان اخراج گردید اما اطلاعات بعدی حاکیست که این فرد همچنان تلاش دارد با هواداران سازمان ارتباط برقرار کند. لذا چنانچه رفقای هوادار با چنین فردی برخورد کردند از هرگونه تماس با وی خودداری کنند و اطلاعات خود را در مورد وی فورا" در اختیار تشکیلات بگذارند. علاوه بر موارد فوق رژیم تلاش می‌کند با استفاده از توابین بویژه با هواداران سازمان ارتباط برقرار کند. رفقای هوادار موظفند از برقرارکردن هرگونه ارتباط مگر با رفقائی کاملا" مطمئن خودداری کنند و از گرفتن نشریه بجز از کانالهای رسمی و شناخته شده سازمان خودداری کنند و درنظر داشته باشند که نشریاتی که با نظر سازمان منتشر می‌شوند عبارتند از: نشریه کار ارگان سراسری سازمان، نشریه پیکار گل نشریه شاخه کردستان، نشریه بای استار نشریه هواداران سازمان در سیستان و بلوچستان و جهان نشریه هواداران سازمان در خارج از کشور. سوای نشریات فوق‌الذکر هیچ نشریه‌ای متعلق به سازمان یا هواداران آن نیست. کلیه رفقای هوادار هرگونه موارد مشکوکی را در این مورد ملاحظه کردند بلافاصله اطلاعات خود را از طریق آدرس ذکر شده در اختیار سازمان قرار دهند. درنظر گرفتن رهنمودهای امنیتی فوق بهیچوجه نباید کوچکترین تاثیری برفعالیت رفقا داشته باشد و یا منجر به روحیه محافظه‌کارانه گردد. رژیم سعی می‌کند که با توانا جلوه دادن خود در سرکوب نیروهای انقلابی، چنین القاء کند که گویا قادر است در فعالیت نیروهای انقلابی وقفه‌ای ایجاد کند. درحالیکه فعالیت مستمر سازمان در داخل کشور پوچ بودن چنین تصوراتی را اثبات می‌کند. رعایت موازین امنیتی فوق دقیقا" در خدمت ادامه‌کاری تشکیلات ما و مبارزه سرسختانه علیه رژیم است.

رفقای سازمان، اصلی‌ترین و اساسی‌ترین شرط پایداری و ادامه‌کاری سازمان ما در مبارزه، استواری روزافزون ما در میان کارگران است. باید بیش از پیش تشکیلات خود را در میان کارگران مستحکم کنیم. باید در شرایط پیگردهای پلیسی، دیسیپلین تشکیلاتی ما تا سرحد دیسیپلین نظامی سخت وجدی باشد. باید پنهانکاری را اکیدا" رعایت کرد. باید هوشیاری خود را در هرلحظه حفظ کنیم. هرگونه ارتباط اضافی، تماسهای زائد غیرتشکیلاتی و یا ارتباط غیرضروری با بخشهای دیگر تشکیلات را مطلقا" قطع کنیم. از اجرای مداوم قرار بویژه در میادین شهرها و خیابانهائی که محل رفت و آمد مداوم مزدوران رژیم است اکیدا" خودداری کنیم. پیش از اجرای هرقرار و پس از اتمام قرار خود را دقیقا" چک کنیم. هر سهل‌انگاری می‌تواند ضرباتی جبران ناپذیر به تشکیلات ما وارد آورد.

کارگران! اعضاء و هواداران سازمان!

مشکلی که امروز سازمان برای پیشبرد وظایف خود با آن روبرو است مشکل مالی است. همگان مطلعند که تنها منبع مالی سازمان کمکهای مالی اعضاء و هواداران سازمان و توده‌های مردم است. ایدئولوژی، اهداف و مقاصد سازمان ما مانع از آن میگردد که جز با اتکاء به خود و پشتیبانی و حمایت توده‌های مردم قدمی برداریم برهمین مبناست که سازمان ما توانسته است خط‌مشی انقلابی خود را پیگیرانه ادامه دهد، از منافع کارگران و زحمتکشان دفاع کند و

اطلاعیه اقلیت در مورد بابک و کبوتر پر قیچی خواندن او

23T/160

شماره ۱۶۰



سال چهارم ـ پنج شنبه ۲۳ تیرماه ۱۳۶۲ ـ تکشماره ۱۰۰ ریال (خارج از کشور معادل دو دلار)

سخنرانی برادر مجاهد مسعود رجوی در جمع گروهی از مسئولین و نمایندگان اتحادیهٔ انجمن‌های دانشجویان مسلمان خارج از کشور

درصفحه‌ی ۶ (قسمت آخر)

گزارشاتی دربارهٔ برخی اعتراضات و اعتصابات کارگری بر علیه اقدامات ضد کارگری رژیم خمینی

درصفحه‌ی ۱۱

نامهٔ پرسابقه‌ترین عضو کمیتهٔ مرکزی سازمان چریکهای فدائی خلق ایران مهدی سامع، به برادر مجاهد مسعود رجوی

* "همردیف گذاشتن مجاهدین خلق، حزب دمکرات کردستان و سایر نیروهای انقلابی با رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی و جریان خائنانه‌ی موسوم به اکثریت، لحن پرخاشگرانه نسبت به نیروهای انقلابی و بطور عمده مجاهدین خلق، طرح یک سلسله مسائل غیر واقعی و غیر مسئولانه در مورد مسائل درونی سازمان ما و بویژه این ادعای دروغ که سازمان ما در این شرایط می‌تواند توده‌های میلیونی مردم را علیه رژیم حاکم بسیج نماید. و یا این مساله که هیچکس در درون سازمان معتقد به پیوستن به شورای ملی مقاومت نمی‌باشد و ... همه و همه برخلاف پرنسیپ‌های انقلابی، ضوابط سازمان و اصول حاکم بر مناسبات فیمابین نیروهای انقلابی است."

درصفحه‌ی ۳

شکست فضاحت بار رژیم در راه‌اندازی مراسم باصطلاح "روز قدس"!

* مراسم باصطلاح "روز قدس" در شرایطی با شکست فضاحت‌بار روبرو شد که در روز ۷ تیر در چند نقطه‌ی تهران تظاهراتی از سوی مردم مناطق افسریه، نازی‌آباد، تهران پارس و سمرا آذری برعلیه رژیم خمینی انجام گرفته بود که با تیراندازی پاسداران ضدخلقی مواجه گردید. توالی این دو جریان با یکدیگر، اوج‌گیری نارضایتی مردم ووضعیت بشدت متزلزل رژیم خمینی را آشکارتر می‌کند. (درصفحه‌ی ۵)

اطلاعیه دفتر مجاهدین خلق در پاریس

دربارهٔ جریان فرود اضطراری هواپیمای (بوئینگ ۷۴۷) هواپیمائی ملی ایران "هما" در فرودگاه "اورلی" پاریس و نحوهٔ رهائی مسافران و خدمهٔ آن

دو روز پیش، ۵ تن از اعضای یکی از هسته‌های مقاومت مردمی در شهر شیراز، کنترل جامبوجت ـ بوئینگ ۷۴۷ ـ را که در پروازهای داخلی هواپیمائی ملی ایران، عازم تهران بود؛ بدست گرفته و پس از توقف و سوخت‌گیری در کویت، عازم اروپا شده و پس از عبور از یونان، یوگسلاوی، ایتالیا و سوئیس، اضطرارا

پاسخ مجاهدین به نامه مهدی سامع



رسوائیهای سازمان موسوم به فدائیان اقلیت (توکل)
هیچ ربطی به
سازمان چریکهای فدایی خلق ایران ندارد

طی روزهای گذشته هواداران سازمان و تنی چند از شخصیتهای سیاسی از ما تقاضا کرده اند تا موضع سازمان را نسبت به ماجراجوئیهایی که محفل توکل تحت نام «سازمان فدائیان اقلیت» در پیش گرفته روشن سازیم.

بدینوسیله به اطلاع عموم می رسانیم : توکل درخردادماه ۱۳۶۶ پس از اخراج از سازمان ابتدا با اندیشه پیوستن به حزب توده و گرفتن رهبری طیف توده ای – اکثریتی دن کیشوت واربه سوی «اردوگاه سوسیالیسم» شتافت. هنگامیکه آنها دست رد به سینه اش زدند بدون هیچگونه اعتقاد به خط مشی وگذشته انقلابی سازمان چریکهای فدایی خلق ایران به سوء استفاده از نام و اتوریته اقلیت دست زد و سازمان «فدائیان اقلیت» رابرپاساخت. وی با برداشتن اسلحه از آرم سازمان و نفی مشی انقلابی فدائیان خلق ، مناسبات دوستانه ای رابا طیف وسیعی ازجریانات بورژوا– رفرمیست برقرار ساخت. از آنجاکه اکثر این جریانات درسالهای گذشته دچار انشعاب وتحولات درونی گردیده اند، لذا جبهه سازی های توکل با این جریانات به نتیجه نرسید.

سازمان «فدائیان اقلیت» در سالهای گذشته برای تأمین بودجه مالی اش به اقدامات غیر انقلابی و شرم آوری روی آورده است. جنجالی که چندی پیش فرد کم سواد ونیمه دیوانه ای بنام علی فرمانده بعنوان نماینده تام الاختیار توکل براه انداخت هنوز از خاطره نیروهای مبارز زدوده نشده است. توکل با دراختیار گذاردن مدارک قلابی روانپزشکی موجب شد تا علی فرمانده نیمه روانی به برپایی یک مطب خصوصی روانپزشکی درکشور سوئد دست بزند. وی چندین سال به این شغل مشغول بود و پولهای حاصله را دراختیار سازمانش قرار می دادتا اینکه سرانجام دولت سوئد وی را تحت تعقیب قانونی قرار داد.

اخیرا باردیگر توکل با استفاده از یک جاسوسه ای بنام مینا سعدادی در هلند موفق شده است مبلغی پول از منابع مالی امپریالیستی هلند و آمریکا دست وپا کند. این قبیل اقدامات سخیفانه باعث گردیده است تا نگرانیهایی در بین عده ای از هواداران و افراد دلسوز انقلاب پدیدآید.

اکنون به ضرورت تأکید می کنیم. بدکرداریهای محفل توکل هیچگونه ربطی به سازمان چریکهای فدایی خلق ایران ، مصالح انقلاب و مردم ایران نداشته و نخواهد داشت. توکل و امثالهم مطمئن باشند مردم ایران نیازی به چنین فداکارانی ندارند و بهتر است از تکرار این قبیل اعمال شرم آورخودداری کنند ، بیش از این موجب دلسردی نیروهای وفاداربه سازمان و انقلاب را فراهم نسازند. جهت آگاهی عموم وپی بردن به جزئیات بیشتر ، توجه هموطنان رابه خواندن گزارش ضمیمه تحت نام گزارش میز کتاب آمستردام جلب می کنیم.

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران
۲۲ دیماه ۱۳۸۵–۱۲ژانویه ۲۰۰۷

اعلام برائت حسین زهری از رسوایی‌های اقلیت

نام سازمان	تاسیس / انشعاب	نمایندگان شناخته شده	نشریه
راه فدایی	دهه ۵۰	مهرداد باباعلی، سال ۶۳ وحدت با راه کارگر	–
سازمان چریکهای فدایی خلق ایران	۱۴ خرداد ۱۳۵۹	هادی، حیدر، توکل، بهروز، حسن میرزاییان	کار (اقلیت) ـ نبرد خلق (ارگان تئوریک)
سازمان چریکهای فدایی خلق ایران (اکثریت ـ جناح چپ)	فروردین ۱۳۶۰	مصطفی مدنی، مسعود فتحی	–
سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت ـ پیرو بیانیه ۱۶ آذر)	آذر ۱۳۶۰	علی کشتگر	فدایی (از سال ۱۳۶۳)
گروه مستعفیون	آذر ۱۳۶۰	حیدر، بهروز، پرویز نویدی، صمد آینه‌چی، نسرین رضایی	کار تئوریک (از اواخر سال ۱۳۶۱)
سازمان آزادی کار ـ فدایی (مستعفیون سابق)	تیر ۱۳۶۴	حیدر ـ بهروز	کار (از سال ۱۳۶۴)
سازمان چریکهای فدایی خلق (گرایش سوسیالیسم انقلابی)	تیر ۱۳۶۱	رحیم، هاشم (عباس هاشمی)، محمدرضا بهکیش	نظم کارگر ـ سوسیالیسم و انقلاب
سازمان چریکهای فدایی خلق (پیرو برنامه هویت)	خرداد / تیر ۱۳۶۲	مهدی سامع، زینت میرهاشمی، لیلا جدیدی	نبرد خلق (شهریور ۱۳۶۳)
سازمان چریکهای فدایی خلق (شورایعالی)	بهمن ۱۳۶۴	مدنی، حماد، یدی، مهری اصفهانی، رضا سلاحی	کار ـ سوسیالیسم
سازمان چریکهای فدایی خلق (کمیته مرکزی)	بهمن ۱۳۶۴	توکل، حسین زهری، مستوره احمدزاده	کار
سازمان چریکهای فدایی خلق	۱۳۶۶	حسین زهری	
سازمان چریکهای فدایی خلق (اقلیت)	فروردین ۱۳۶۶	توکل	کار اقلیت
هسته اقلیت	خرداد ۱۳۶۶	مستوره احمدزاده، دکتر آرش	سوسیالیسم (۱۳۶۶)
سازمان فدایی	خرداد ۱۳۶۸	اعضا جدا شده از سازمان آزادی کار + کشتگر (سازمان فداییان خلق)	اتحاد کار (سال ۱۳۶۸)
سازمان اتحاد فداییان خلق ایران	فروردین ۱۳۷۱	سازمان فدایی + سچفخا (شورایعالی) (مدنی، شیدان وثیق، شیبانی)	اتحاد کار (سال ۱۳۷۱)
سازمان اتحاد فداییان کمونیست	۱۳۷۵	یدی شیشوانی + جدا شدگان از توکل	کار کمونیستی
سازمان فداییان اقلیت	۱۳۷۵	توکل	کار
اتحاد چپ کارگری	۱۳۷۳	راه کارگر+رنجبران+ هسته اقلیت+گروه پروژه (تراب ثالث)+ اتحاد فداییان کمونیست	بولتن نیروهای اتحاد چپ کارگری بولتن سیاسی خبری اتحاد...
حزب چپ ایران (فداییان خلق) فداییان خلق ایران (اکثریت) اتحاد فداییان خلق ایران ـ طرفدار وحدت	۱۳۹۷	فداییان خلق ایران (اکثریت)+اتحاد فداییان خلق ـ طرفدار وحدت+ کنشگران چپ	

جدول کامل مشخصات تشکل‌های موسوم به فدایی

**** فهرست منابع**

ــ سفر بر بال‌های آرزو ـ نقی حمیدیان

ــ کلاغ و گل سرخ ـ مهدی اصلانی

ــ تاریخ صدساله احزاب و سازمان‌ها ـ پارسا بناب

ــ سیر تحول جنبش چپ و عوامل بحران مداوم آن ـ حسن ماسالی

ــ پروژه تاریخ شفاهی ایران، جلد ۱۶ ـ به کوشش حبیب لاجوردی

ــ شورشیان آرمانخواه ـ مازیار بهروز

ــ کتاب چریک‌های فدایی خلق، جلد ۲ ـ محمود نادری

ــ اقلیت در تدارک قیام ـ اشرف دهقان

ــ مروری بر سازمان‌های چپ تبعیدی ـ سیامند زندی

ــ کتاب ویژه‌نامه محمود محمودی ـ گفتگوهای زندان

ــ کتاب تداوم ـ مهدی سامع

ــ اسناد کمیسیون تحقیق و بررسی در مورد ۴ بهمن ـ سچفخا (اقلیت)

ــ ترزنامه و چشم‌انداز ـ رحیم

ــ درگیری‌های درونی اقلیت ـ ر.شیوا

ــ ورشکسته‌گی سانتریسم فدایی (اقلیت) ـ سازمان رزمندگان

ــ آرشیو نشریات "کار" ، "اتحاد کار" ، "نبرد خلق" ، "سوسیالیسم" ، "سوسیالیسم و انقلاب" ، "به پیش" ، آرش ، نقطه و....

ــ آرشیو بولتن‌های مباحثات درونی